

هفته نامه

جاده ارشید

یادنامه‌ای یادرفندگان

سال هشتم • شماره ۱۹۷ • شنبه • ۲۲ میزان ۱۴۰۲ • ۱۴ اکتوبر ۲۰۲۳

با آثاری از:
 دکتر محمدسرور مولایی
 دکتر سید عسکر موسوی
 محمود جعفری
 محمدصادق دهقان
 غلامسخی غیرت
 نادر احمدی
 پوهنیار روح‌الله بهرامیان
 فهیمه زهما صفا
 محمدعلی شهاب
 خدیجه احمدی
 ذکبه شهاب
 فروزان کریمی
 عزیز معرفت
 افسانه واحدیار
 عصمت الطاف
 عادلہ آذین نظری

عناوین:

- درخت پیر
- بازخوانی «وصیت» و اصف باختری
- رو در رو با و اصف باختری
- ریخت‌شناسی روایت در اشعار نو و اصف باختری بر اساس نظریه ولادیمیر پراب
- خطابه و اصف برای انسان زمان ما
- و اصف باختر؛ علامه‌ای که کم‌شناخته ماند
- مترجمی که مراقب زبان مادری خویش بود
- بررسی انتقادی ترجمه‌های و اصف باختری در حوزه ادبیات و فرهنگ
- و اصف باختری؛ از سرایش شعر تا تحقیقات ادبی
- تحلیل اسطوره‌های دینی در شعر و اصف باختری
- وطن در شعر و اصف باختری
- در کوچه‌باغ شعر استاد باختری
- زندگی میدان مبارزه است
- و آفتاب نمی‌میرد
- در این غروب، غریبانه، دل هوای تو کرد

چندین بود

پرونده‌ای در باب زندگی و شعر
 استاد و اصف باختری

درخت پسر



دکتر غصمت الطاف، دانشجوی مقطع دکتری ادبیات فارسی



باختری در بدترین شرایط، حتا زمانی که مبارزه‌های سیاسی اش به شکست می انجامد و خودش سرخورده می شود، باز هم امید را به طاق نسیان نمی سپارد. باز هم افق های روشن و سبز را نادیده نمی انگارد و به شب ایمان نمی آورد. او در این زمانه هم منادی امید است و در ذهن و ضمیر مخاطبانش جرقه های آن را زنده نگه می دارد. او می داند که برای مردم آسیب دیده از جنگ و فقر، مردم تکه تکه شده و گرسنه، امید ته کشیده است و برای ایستادن دوباره شان و ایمان آوردن به فردای بهتر، به امید محتاج اند؛ لذا در شعرش امیدوارانه سخن می گوید و تاریکی را زودگذر می پندارد.

و کتاب فروشی ها خاک می خورند و این آسیبی است بزرگ و خسارتی است جبران ناپذیر. نپرداختن به ادبیات می تواند آسیب های فراوانی در پی داشته باشد. یکی از این آسیب ها این است که نویسندگان و شاعران وقتی آثارشان خوانده نمی شوند، باز خورد مخاطبان شان را هم ندارند. از این رو، قطار تولیدات ادبی رفته رفته از سرعتش می کاهد و گراف تولیدات ادبی و هنری ما پایین روند سقوط را خواهد پیمود. هر نویسنده و شاعری خودش را نیازمند واکنش

ادبیات معاصر افغانستان یکی از بخش های مغفول مانده و در انزوافتة ادبیات زبان فارسی است؛ بخشی که کمتر خوانده شده و کمتر خوانشی از آن ارائه شده است. تولیدات ادبی ما طی این سال ها پربار بوده؛ اما حوزه خوانش و نقدش کم بنیه و حتا بی بنیه بوده است. از این جهت، حتا قله های ادبی این دوره، از حوزه شعر گرفته تا حوزه داستان، نیز غریب واقع شده اند و آثارشان در تاقچه های کتابخانه ها



و باز خورد مخاطبانش حس می کند و این می تواند بر او تأثیر مثبتی بیافریند و انگیزه بیشتری ببخشد.

آسیب دیگری که می تواند در درازمدت بیشتر شاهدش باشیم، این است که نسل یا نسل های بعدی، دیگر از خلق آثار فاخر ادبی عاجز خواهند ماند. خلق آثار فاخر ادبی از رهگذر مرادۀ نزدیک آفریننده با آثار ادبی گذشتگان و با آثار ادبی جوامع و زبان های دیگر ممکن است؛ چیزی که در جامعه ادبی و فرهنگی ما کمتر اتفاق می افتد. اگر این مرادۀ تنگ انگ و نزدیک نباشد، ادبیات رو به زوال و فترت خواهد رفت و دیگر ما شاهد بروز و ظهور قله های شعر و داستان، از نوع قله های تاریخ ادبیات زبان فارسی؛ مانند فردوسی، سنایی، ناصر خسرو، مولانا، حافظ، سعدی، نظامی، بیدل، امیر خسرو، و... نخواهیم بود. آن گاه است که ادبیات ما چیزی برای عرضه نخواهد داشت و سزاوار خواندن هم نخواهد بود.

در آن سال هایی که فضای ادبی در افغانستان باز بود (۱۴۰۰ - ۱۳۸۰خ) و امکانات رفاهی و چاپ و نشر هم فراوان، کمتر نشریۀ ادبی فعالیت می کرد و از این رو، پژوهش ها و نقدهای ادبی هم کمتر نوشته و منتشر می شدند. با وجودی که در این سال ها امکانات مالی و ظرفیت های چاپ و نشر به مراتب بیشتر از دوره های قبل بودند؛ اما برعکس، نشریه های ادبی به مراتب کمتر از دوره های دیگر فعالیت داشتند و به همین تناسب، خوانش آثار ادبی هم به ندرت اتفاق می افتاد.

عدم رفت و آمد با آثار بزرگان شعر و داستان، بدون شک شکاف نسلی را بیش از پیش افزایش می دهد و بارزترش می کند. نسل بعدی ما با بزرگان ادبی و فرهنگی حوزه تمدنی زبان فارسی و با تاریخ ادبیات و فرهنگ شان بیگانه خواهند بود.

۲

یکی از قله های شعر معاصر افغانستان واصف باختری بود؛ کسی که عمری پای ادبیات و فرهنگ سرزمینش گذاشت و با آفرینش ها و برگردان هایش از زبان های دیگر، از یکسو بر غنای ادبیات و فرهنگ کشورش افزود و از سوی دیگر علیه بیدادگری ها، نابرابری ها و به تعبیر خودش هرزه پویی های زمانه اش ایستاد و سعی کرد که شعرش صدای ستم دیدگان باشد و کلامش سرود آزادی بردگان و برزگران. او مسئولانه و آگاهانه می کوشید که به ذهن فرودستان آگاهی بیاورد و آن ها را به جبهه مبارزه با ستمگران و دلقکان فرومایه سیاسی بکشاند. آن ها را از حقوق شان آگاه کند تا دیگر حاصل دسترنج شان به انبان فئودالان و سرمایه داران نریزد. علی رغم سکوت بیست سال آخر عمر باختری، او را باز هم می توان یکی از چهره های روشنگر پنجاه سال گذشته دانست؛ روشنگری که بهترین گونه سخن؛ یعنی شعر و ادبیات را برگزید و از این سکو با مردم سرزمینش سخن گفت و چه خوب هم سخن گفت. تا کلامش هم مؤثر باشد و هم برای نسل هم دوره اش و نسل های بعد از خودش بماند و هم چنان چراغ راه آن ها باشد.

باختری در بدترین شرایط، حتا زمانی که مبارزه های سیاسی اش به شکست می انجامد و خودش سرخورده می شود، باز هم امید را به طاق نسیان نمی سپارد. باز هم افق های روشن و سبز را نادیده نمی انگارد و به شب ایمان نمی آورد. او در این زمانه هم منادی امید است و در ذهن و ضمیر مخاطبانش جرقه های آن را زنده نگه می دارد. او می داند که برای مردم آسیب دیده از جنگ و فقر، مردم تکه تکه شده و گرسنه، امید ته کشیده است و برای ایستادن دوباره شان و ایمان آوردن به فردای بهتر، به امید محتاج اند؛ لذا در شعرش امیدوارانه سخن می گوید و تاریکی را زودگذر می پندارد.

باختری کسی بود که نزدیک ترین مرادۀ او با تاریخ ادبیات زبان فارسی و با آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان داشت. به این هم اکتفا نکرد. او با شعر و کلام بسیاری از بزرگان ادبیات جهان هم هم نشین بود و دمخور بود. این هم نشینی او را ما در شعرش می توانیم با پرتنگی تمام ببینیم. به خاطر همین دمخور بودن، شعر او متفاوت از شعر همگنانش است و او را در جایگاه منحصر به فردی قرار می دهد. باختری با شعرش ما را بر سر خوان تاریخ هزار و چهارصد ساله ادبیات فارسی مهمان می کند و این همه لذت را به کام ما فرومی چکاند. فهم شعر او نیز مستلزم انس و الفت با گستره فرهنگ و ادبیات زبان فارسی است. کسی می تواند کلام باختری را به گونه شاید و بایدش، دریابد و با آن ارتباط نزدیک برقرار کند که این نزدیکی را با گستره تاریخ و فرهنگ فارسی زبانان داشته باشد. از این جهت، باختری برای تمان نسل های بعد از خودش الگو و نمونه است و پرداختن به شعر او یک ضرورت.

و آفتاب نمی میرد



دکتر فهیمه زهما صفا



درگذشت استاد واصف باختری را به خانم سفیر، منبژه باختری و خانواده محترم استاد باختری و همه فرهنگیان و فارسی زبانان تسلیت عرض می کنم. سخن گفتن و آن هم تازه و نو گفتن درباره استاد واصف باختری بسیار دشوار است. با آن هم من در این فرصت کوتاه می خواهم درباره روابط استادشادگردی شادروان پدرم، استاد علی محمد زهما و زنده یاد استاد واصف باختری چند نکته ای را یادآوری کنم؛ مطالبی که شاید برای برخی تازگی داشته باشند.

اگر آغاز آشنایی این دو عزیز از دست رفته را سال های تحصیل استاد باختری در دانشگاه کابل بدانیم، از آن زمان تا امروز درست شصت سال می گذرد. جاودان یاد استاد علی محمد زهما آموزگار استاد باختری در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل بود. بر اساس گفته های استاد واصف باختری، در سال ۱۳۴۲م. شادروان پدرم برای ایشان و هم در شان مضمونی به نام «ترجمه» را درس گفته بود. در این مضمون به رموز ترجمه، دقایق، هنجارها و اسلوب های آن پرداخته می شده. باری، استاد زهما شعری از برتولد برشت را برای استاد باختری می دهد تا به فارسی برگردان کند و این شعر پس از اصلاحات لازم توسط استاد زهما تبدیل به یکی از نخستین شعرها در افغانستان می شود که به قالب نمایی سروده می شود. این شعر بعدها در کتاب «... و آفتاب نمی میرد» به چاپ می رسد. چند مصرعی از این شعر را این جا می آورم:

شما ای بردگان آزا!

شما ای بدگهر تاریخ پردازان افسون ساز!

که بی آرم

ز جادویان دنیای کهن افسانه بنوشتید

و از کشورگشایان ستمگر داستان گفتید....

استاد باختری بارها در جاهای مختلف از استاد زهما به عنوان استاد دانشمند و آگاه و نام بردار آن روزگار دانشگاه کابل یاد کرده است. بین این استاد و شاگرد روابط بسیار صمیمانه ای بوده است. استاد زهما در دوران دانشگاه به عنوان یک دانشجوی ممتاز و فرهیخته به این شاگرد خود می نگریست و او را دوست می داشت و بعدها نیز به عنوان یک شاعر برجسته زبان فارسی به ایشان احترام زیادی داشت. این محبت به اندازه ای بود که حتی تا روزهای اخیرش شعرهای استاد باختری را بر بستر بیماری زمزمه می کردند و هر گاه از ایشان می پرسیدم که بابه! در حال زمزمه چه هستید؟ پاسخ می دادند که «شعر می خوانم، از واصف جان است.» ما بارها نام استاد باختری و ستایش ایشان را از زبان پدر خود در آن روزگاری که کودک بودیم، می شنیدیم. از آن سو، بر اساس اطلاعاتی که از درون خانه استاد باختری داریم، ایشان نیز چنین احساسی نسبت به استاد خود داشت و نام استاد زهما را بارها در خانه و بر سر سفره غذا و دیگر لحظات بر زبان می آورد. روزگار کوتاهی بر این منوال گذشت که ناگهان همه چیز برهم خورد. حوادث سیاسی و نظامی کشور سبب شدند که استاد و شاگرد که حالا هر کدام ادیب و شخصیت شناخته شده کشورشان بودند، ناچار تن به رنج غربت و درد هجرت دهند و سال ها از هم دیگر و حال هم بی خبر باشند.

با توظیف بانو منبژه جان باختری به عنوان سفیر افغانستان در اتریش، یکی از مهم ترین سفارش های استاد باختری به ایشان پیدا کردن خانواده و فرزندان استاد زهما بوده که خوشبختانه این دو خانواده اکنون پس از یک فترت و گسست سی چهل ساله دوباره به هم پیوند خورده است و صمیمیت شان جاری است.

از خداوند بزرگ آرزوی بخشایش برای هر دو استاد عزیزمان را دارم. روان بلندشان شاد و یادشان گرامی باد!

بازخوانی «وصیت» واصف باختری



استاد دکتر محمدسرور مولایی، استاد ادبیات فارسی در دانشگاه الزهراء تهران و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱. در دیوان اشعار استاد واصف باختری چاپ کابل (جوزای هشتادوهشت) چند قطعه شعر هست که علاقه‌مندی و مهر ژرف او را به میهن و عزم جزمش را به ماندن در وطن و فسخ عزیمت با وجود دشواری‌های ماندن، نشان می‌دهد. در یکی از این اشعار با وجود اظهار ارادتی تمام به حضرت حافظ و افتخار به شاگردی او با این نظر خواجه که فرمود:

ما از موده‌ایم در این شهر بخت خویش
باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش
با تأکید قید «هرگز» مخالفت ورزیده است که البته در قیاس با دشواری‌های زیستن در میهنی که سراسر پر از جنگ و اشغال و فرازوفرودهای جان‌فرسا و طاقت‌سوز است، خالی از طنز و تعریضی نیست.

شاگرد حافظیم و لیکن خلاف او
هرگز نمی‌کشیم ازین ورطه رخت خویش
ما برگ نودمیده و میهن درخت ماست
ماییم سایه‌پرور شاخ درخت خویش
یاران به ارغنون کسان گوش داده‌اند
ما شادمان به ساز دل لخت‌لخت خویش
خاشاک و خار و خاک وطن سرنوشت ماست
هرگز نمی‌کنیم شکایت ز بخت خویش
فرزانه آن گدا که به خاک وطن زید

دارد چنان غرور که سلطان به تخت خویش (باختری، ۱۳۵۳: ۸۰)

در شعر «های میهن» جلوه‌ای دیگر از شکوه مهر او را می‌توان دید:

آن که شمشیر ستم بر سر ما آخته است
خود گمان کرده که برده است، ولی باخته است
های میهن بنگر پور تو در پهنه رزم
پیش سوار ستم سینه سپر ساخته است
هر که پرورده دامن گهرپرور توست
زیر ایوان فلک غیر تو نشناخته است
دل گردان تو و قامت بالنده شان
چه برافروخته است و چه برافراخته است!
گرچه سرحلقه و سرهنگ کمان‌داران است
تیغ البرز به پیش سپر انداخته است
کوہ تو، وادی تو، دره تو، بیسه تو
در سراپای جهان ولوله انداخته است
روی او در صف مردان جهان گلگون باد
هر که بگذشته ز خویش و به تو پرداخته است
(باختری، ۱۳۴۴: ۷۲)

بر پایه تاریخ‌هایی که در پایان این دو شعر قید شده است، فاصله سرایش آن‌ها ده سال است و به درستی، شعر اولی (۱۳۵۳) می‌تواند در توالی شعر دومی (۱۳۴۳) باشد و یکی مکمل دیگری.

۲. در مجموعه اشعار استاد واصف که با فروتنی بر آن نام «سفالی‌های چند بر پیشخوان بلورین فردا» نهاده است، شمار زیادی از اشعار، هم تاریخ و هم نام جای سرایش دارد و شماری دیگر از این ویژگی تهی است. بیشتر اشعار تاریخ‌دار مربوط به سال‌های پیش از پنجاه‌ودو و سه می‌شوند، به استثنای چند شعر که تاریخ‌های جدیدتر دارند. تاریخ‌دارها عمدتاً شامل اشعار در قالب‌های کهن می‌شوند، آن‌چه در شیوه‌نمایی و آزاد و سپید سروده شده است، به ندرت تاریخ و مکان سرایش دارد. به نظر می‌رسد استاد واصف از قید تاریخ در زیر تعدادی از این اشعار آگاهانه خودداری کرده باشد، چه در آن‌ها اشارات و قرائن و حتی تعبیرها و ترکیب‌های خاص وجود دارند که می‌توانند شناخت مناسب سروده شدن و زمان تقریبی و مکان را میسر گردانند.

۳. «وصیت» یکی از آن شعرها است که نه تاریخ دارد و نه محل سرایش. قاعده آن است که وصیت‌ها مجموعه‌ای از مشخصات عام را در بر داشته باشند: نام و نشان وصیت‌کننده، سن و سال و تأکید بر سلامت تن و روان و برخورداری تمام از خرد و آگاهی، موضوع خاصی که مورد نظر و تأکید و توجه وصی است و تعیین شرایط اجرا و اعمال وصیت و مطابقت آن با عرف و شرع و قید تاریخ کتابت وصیت و نام و نشان و امضا و دست‌خط گواهان. در وصیت باختری غالب این موارد نادیده گرفته شده‌اند و در واقع خلاف عرف و عادتی آشکار در آن مشاهده می‌شود

که البته این خلاف عرف از جهات گوناگون قابل بررسی و اهمیت است؛ خلاف عرف دیگر وصیت، انتشار آن در زمان حیات گوینده و نویسنده است؛ با این حال «وصیت» را می‌توان بارها و بارها خواند و در پیام و محتوای آن دقیق شد و سر این وصیت خلاف عرف و پیام آن را دریافت. بر من روشن نیست که وصیت در کجا و کی و در چه سالی و چه سنی و در چه حال و هوایی نوشته و سروده شده است؛ اما به دلیل اشارات گوناگون در بندهای «وصیت» با باور تمام می‌توان گفت که وصیت در مهاجرت و غربت و دوری و مهجوری از میهن و خانه و کاشانه نوشته شده است. از آن‌جا که پیام و محتوای آن از حد تجربه فردی فراتر می‌رود و همه کسانی را که از هر جای جهان مهاجرت کرده‌اند و پس از این خواهند کرد، در برمی‌گیرد؛ تا حال و اوضاع چنین باشد همه زمان‌ها و مکان‌ها و مردمان را شامل می‌شود. گویی هر بار که انسانی یا انسان‌هایی به اجبار یا از سر اختیار قدم در این راه می‌گذارند و از خانه و کاشانه و وطن مألوف دل می‌کنند و آنچه بر سرشان می‌آید، چه در طی مراحل راه دشوار و خطرناک مهاجرت و چه در وصول به مقصد (؟) و چه در میانه راه از پای درآیند و در بیشه‌ای و نهانخانه‌ای و یا دریایی هلاک شوند، وصیت از نو نوشته و خوانده می‌شود و تفسیر و تحلیل و روایت تازه‌ای پیدا می‌کند.

«وصیت»

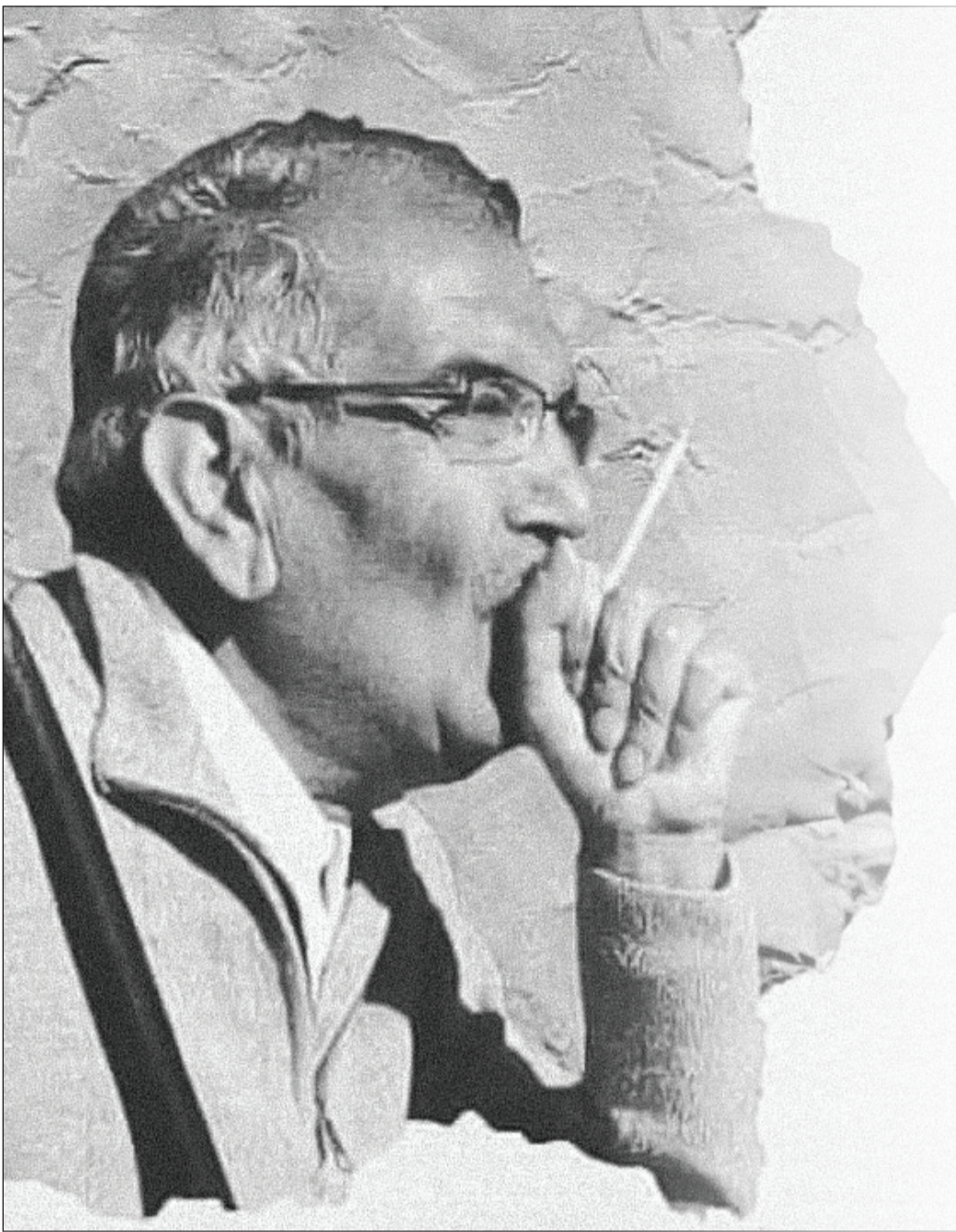
نمی‌گویم روح گل در شیشه زندانی بود
و من هم چنان در خاک
و خواستم رهایی را با دست‌های خویش لمس کنم
هان میندار
که در کوچه‌های حافظه تاریخ
راه خانه خویش را نخواهم یافت
دیگر نمی‌گویم
کلید خانه خورشید در مشت دارم
اما کلید خانه خویش را می‌شناسم

من از سرزمینی نکوچیده‌ام
با خود سرزمینی را به دوش کشیده‌ام
تا خود سرزمینی را به دوش کشیده‌ام
من در خاک نرویدم
که خاک چونان نیلوفری
از آبگیر روان من جوانه زد
چه غمناک
و های‌های همه ناولدان‌های جهان را
در بارانی‌ترین فصل‌ها پژواک

دیگر مگویند
زمین گوری را از تو دریغ داشت
و کوهسار سنگی را
پیشاپیش این قامتی که سنگواره‌ای است



قصد او از این کار لمس و حس رهایی با دستان خودش است؛ یعنی تجربه‌ای شخصی و البته در این عزیمت روایت دیگران که بیشتر پندارگون است و فراهم‌آمده از شنیده‌ها اعتباری ندارد کی بود مانند دیدن؟ و بلافاصله در پی بیان این موضوع به خواننده این وصیت هشدار می‌دهد که با نام و نشان خانه خویش در کوچه‌های حافظه تاریخ به درستی آشنایی و آگاهی دارد. کسی نیست که بر سابقه مدنی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی سرزمینش که به تعبیری شناسنامه او نیز هست، اشراف کامل نداشته باشد. به سخن بهتر نه همان در این خاک ریشه دارد، بلکه خاک از او و این هویت اعتبار یافته است. کلید خانه خویش را در مشت دارد، راه خانه خویش در هر کجای جهان که باشد، در هر کوچه و گذر و خیابان که در شهر تاریخ وجود دارد، به آسانی می‌تواند بازشناسد و پیدا کند. هرگز در هیاهوی کوچه‌های تاریخ و شهرها و دیاران دیگر، گم نمی‌شود.



برافراستگی را
لوح خمیده‌ای است بر گورم
اما ای برکت بهارینه‌ترین باران‌ها!
نام مرا از این لوح فرو شوی
ای شعر!
ای ناربن سرخ‌ترین
روییده در تقاطع مه‌آلود شک و یقین
مگذار از تو درفش سازند
گوری را
که سزاست چونان قطره‌ای باشد
دریای هزاران قبر گم‌نام را
سپاس آن را
که با تو هرگز خراج نپرداخته‌ام. (ص ۳۳۹-۳۴۰)

۴. در بند اول وصیت، گوینده به جای آن‌که بگوید من کی‌ام و در چه حال و وضعی این وصیت را می‌نویسم یا املا می‌کنم، این تصور را از اذهان دور می‌کند که مهاجرت او با مهاجرت دیگران فرق دارد، بنابراین، سخن خویش را با نفی دلایل دیگران آغاز می‌کند. نمی‌گویم روح گل در شیشه زندانی بود و من هم چنان در خاک
قصد او از این کار لمس و حس رهایی با دستان خودش است؛ یعنی تجربه‌ای شخصی و البته در این عزیمت روایت دیگران که بیشتر پندارگون است و فراهم‌آمده از شنیده‌ها اعتباری ندارد که شنیدن کی بود مانند دیدن؟ و بلافاصله در پی بیان این موضوع به خواننده این وصیت هشدار می‌دهد که با نام و نشان خانه خویش در کوچه‌های حافظه تاریخ به درستی آشنایی و آگاهی دارد. کسی نیست که بر سابقه مدنی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی سرزمینش که به تعبیری شناسنامه او نیز هست، اشراف کامل نداشته باشد. به سخن بهتر نه همان در این خاک ریشه دارد، بلکه خاک از او و این هویت اعتبار یافته است. کلید خانه خویش را در مشت دارد، راه خانه خویش در هر کجای جهان که باشد، در هر کوچه و گذر و خیابان که در شهر تاریخ وجود دارد، به آسانی می‌تواند بازشناسد و پیدا کند. هرگز در هیاهوی کوچه‌های تاریخ و شهرها و دیاران دیگر، گم نمی‌شود.

هان میندار
در کوچه‌های حافظه تاریخ
راه خویش را نخواهم یافت
دیگر نمی‌گویم
کلید خانه خورشید در مشت دارم
اما کلید خانه خویش را می‌شناسم
۵. همه کسانی که دل از یار و دیار برکنده و راهی دیاران دیگر شده‌اند، می‌دانند که دل کردن از یار و دیار حتی به مفهوم عادی آن دشوار است چه رسد به معنی

دل برداشتن از رشته‌های معنوی و معرفتی که مهر حقیقی از آن زاده می‌شود. در آن سوی نیز، دل نهادن به شهر و دیار دیگر و زیستن در میان مردمان دیگر- که حتی در مدعی‌ترین کشورهای آن نیز در چشم مردمان، غیر خودی و بیگانه‌ای - به مراتب دشوارتر از دل کردن است، با این تفاوت که دشواری اولی نمایان است و جلوه‌های آن را به چشم سَر می‌توان دید؛ اما دومی به هزار و یک دلیل نهانی و درونی و گاه حتی از خود نیز نهفتنی است. این‌جا سخن از جان و دل و تن و گل آدمی است، سخن از چالشی پایان‌ناپذیر میان عقل و مصلحت‌بینی‌های آن با جان و دل و عواطف و احساسات است که بسته به وضع افراد و نوع نگاه معرفتی و جهان‌شناختی‌شان، شدت و ضعف دارد. کسی که وطن و دیار را فقط در خانه و کاشانه و شهر و کشور خلاصه نمی‌کند و این مفهوم را تا دوران‌های دور تاریخی فرا می‌برد و آن را تمام موجودیت دانش و فرهنگ و ادب و تاریخ... خود می‌داند، چنین کسی خویشتن خویش را فقط وارث خانه و ملک و باغ و ضیاع و عمارت بازمانده از پدران نمی‌داند، بلکه وارث تمامی تاریخ و تمدن و فرهنگ و دانش و ادب و عرفان و موارث گران‌قدر دیگر می‌بیند. چنین کسی اگر روزی گلش از خانه و کاشانه و میهن کنده شود، دلش هرگز کنده نمی‌شود. این افراد اگر صد هزار فرسنگ هم از میهن دور شوند، در میهن خودند و با اندوخته فرهنگ و ادب و هویتی که از آن فرهنگ و تاریخ و ادب نتیجه شده است، می‌زیند و هر گاه دیده بر هم نهند، هم‌چون فیل مثنوی حضرت مولانا، خود را در هندوستان می‌یابند!

۶. دیدیم که استاد واصف باختری در بند نخست «وصیت» حالات خود و جایگاه و مرتبه معرفتی خود را به خواننده وصیت گوشزد کرد و نشان داد که به برکت دانش و آگاهی و معرفتی که دارد، در پیچاپیچ کوچه‌های تاریخ راه خانه خود را که در جای معین و با شماره و مشخصات ویژه‌اش در شهر تاریخ وجود و حضور دارد، می‌شناسد و گم نمی‌شود. در بند دوم وصیت آن‌چه را که به تفصیل گفتیم، در چند جمله در مؤثرترین و ژرف‌ترین صورت‌های ممکن و در رساترین عبارات‌ها این‌گونه بیان کرده است:

من از سرزمینی نکوچیده‌ام
«با» خود سرزمینی را به دوش کشیده‌ام
«تا» خود سرزمینی را به دوش کشیده‌ام
من در خاک نرویدم
که خاک چونان نیلوفری
از آبگیر روان من جوانه زد
چه غمناک
و های‌های همه ناولدان‌های جهان
در بارانی‌ترین فصل‌ها، پژواک

...ادامه در صفحه ۴

بازخوانی «وصیت»

واصف باختری

...ادامه از صفحه ۳

۷. به باور من استاد واصف در دو مصراع نخست این بند، داد سخن را به تمامی داده است. ظاهر امر آن است که کوچی روی داده است، از جایی به جای دیگر ولی در نهان سخن از چیزی دیگر است. کوچنده نه تنها از سرزمینی نکوچیده است، بلکه بر خلاف تصور ظاهرینان، سرزمین را با خود برده و بر دوش کشیده است. به تعبیر دیگر، این کوچ، کوچ ظاهری است، ولی در حقیقت از خود و هویت خود نکوچیده است. این که می‌گوید با خود سرزمینی را به دوش کشیده‌ام، روشن است که مراد از آن چیست و مقصود از آن دوش که باری بدان سنگینی بر آن حمل شده است، کدام دوش است؟

مصراع‌های دوم و سوم تنها در حرف اضافه «با» در مصراع دوم و «تا» در مصراع سوم اختلاف دارد و بی‌گمان این دو کاربرد بر سر دو جمله مشابه آگاهانه است و معنی و گزاره دو مصراع را با یکدیگر متفاوت می‌کند به این صورت که مصراع سوم نتیجه مصراع دوم است یعنی بدون بر دوش کشیدن سرزمینی که از آن نکوچیده‌ام نمی‌توانم بار زیستن در سرزمین دیگری را تحمل کنم و در برابر ناملایمات آن، که بیرون از شمار است، تاب بیاورم.

پس از بیان این تفاوت، نکته دیگری در کار می‌کند و آن تأکید بر این ستر است که می‌گوید:

من از خاک نرویدم

که خاک چو نان نیلوفری از آبگیر روان من جوانه زد!

مراد از این جوانه زدن خاک در آبگیر روان بیان رابطه خاک با روان، جان، باطن، هویت و شخصیت با سرگذشت مدنی و فرهنگی است که بدون آن نه خاک معنی پیدا می‌کند و نه بر دوش کشیدن سرزمینی و نه آن «تا». آن چه بر مردم و میهنش می‌رود، با جان آگاه او سر و کار دارد؛ گویی ابرهای همه عالم شب و روز در بارانی ترین فصل‌ها در دل او می‌گرید و های‌های ناودان‌های همه جهان پژواک گریه اوست!

۸. در بخش دیگر به پرسش مقدر پاسخ می‌دهد و نکته‌ای دیگر به «وصیت» می‌افزاید. روزگاری دراز پیش از «وصیت»، استاد واصف در سال ۱۳۴۱ خورشیدی در وصف زادگاهش، بلخ گزین، در شعری با عنوان سرآبرده جمشید در بندی چنین سروده بود:

آن روز که جان رخت کشد از بدن من

با خون من آغشته شود پیرهن من

با آب گهربار تو شویند تن من

خاک طرب‌انگیز تو گردد کفن من

بر تربت من موج زند لاله بویا (ص ۲۹)

چنین آرزویی که برآورده‌شدنی‌ترین و خواستنی‌ترین آرزوهاست، گاه دست‌نیافتنی‌ترین‌ها می‌شود و تلخ‌ترین و دردناک‌ترین. تلخی و دردناکی آن تاریخی به درازای عمر سفر و مهاجرت و در غربت و بی‌کسی مردن دارد. فراوانی این اتفاق و قصه پرغصه در روزگار ما که مهاجرت‌های گروهی در سراسر آفاق گسترده شده است، ذره‌ای از شرنگ جانکاه آن نکالسته است، بلکه بر شدت و وسعت و فراگیر شدن آن افزوده است.

واصف باختری نیز در غربت غربی‌اش؛ مانند ما هر روز خبرهای ناخوش مهاجرانی را که دسته‌دسته و گروه‌گروه در دریا غرق می‌شوند و یا در بیشه‌زارها و جنگل‌ها درون کامیون‌ها و تریلرها به امید رسیدن به سرزمین‌های دیگر هلاک می‌شوند، می‌دیده و می‌شنیده است؛ با مشاهده چنین اوضاع و احوالی، آرزوی داشتن خاک جای معین و مشخص و لوحی چنانکه بایسته اوست را از فتوت و مردانگی دور می‌دانست، همین داغ که از رسیدن به آن آرزو و خفتن در دامن و سینه زادگاه بر سینه و دل داشت، کافی بود. از این سبب، در بند دیگر وصیت نوشت:

دیگر مگوید

زمین گوری را از تو دریغ داشت

و کوهسار سنگی را

پیشاپیش این قامتی که سنگواره‌ای است

برافراشتگی را

لوح خمیده‌ای است بر گورم

اما ای برکت بهارینه‌ترین باران‌ها

نام مرا از این لوح فرو شوی

پس از این خواهیم گفت که چرا می‌خواهد نام او از لوح خمیده گورش زوده شود؛ اما پیش از آن بایسته است بر شعر «تهی ماند آشیان» او که در آن تجربه‌ای فردی را به تجربه‌ای جهانی بدل کرده است، درنگی کوتاه داشته باشیم. این شعر نیز روایت دیگری است از مهاجرت اجباری، اضطرابی و ناگزیری:

در آن هنگام
در آن هنگام بدفرجام دشمن کام
دو تا بودیم
دو خونین بال
دو تا بودیم کز آن سیم‌های خاردار، آن مرز بگذشتیم
ندانم با کدامین بال و پر آن راه نادلخواه پرآشوب
بنوشتیم

تهی ماند آشیان‌مان جاودان از شور، از گرما

نمی‌دانم کدام آیا سزاوار است

نفرین یا که گفتن آفرین بر ما؟

ولی ناگه یکی از ما دو خونین بال

به سوی مرزهای دور بی‌برگشت بر بگشود - بی بدرود-

پرسی که در این چند مصراع مطرح می‌شود، بیان فشرده‌ای است که در وصف نمی‌گنجد!

ندانم با کدامین بال و پر آن راه نادلخواه پرآشوب بنوشتیم؟

توصیف گذار از آن راه پرخطر و آشوب و پر از سیم‌های خاردار با بال‌های خونین، جزئیات بسیاری را در بر دارد که شاعر آن‌ها را در این تعبیرهای درهم‌فشرده بیان کرده است.

پاسخ پرسش دوم پس از گذاره کردن از آن راه نادلخواه پرآشوب و خطر به مراتب از پاسخ پرسش نخست دشوارتر است:

نمی‌دانم کدام آیا سزاوار است

نفرین یا که گفتن آفرین بر ما؟

چه کسانی سزاوار آفرین یا نفرین‌اند؟ معمول آن است که به کسانی که خطر را به جان خریدند و از این راه دشوار گذشته‌اند و در گذار از این راه‌ها بی‌آن‌که به آن‌چه در پشت سر گذاشته‌اند، بیندیشند، آفرین گفته می‌شود و سزاوار تحسین دانسته می‌شوند؛ ولی آیا چنین کسانی درخور آفرین‌اند؟ نفرین هنگامی به کار برده می‌شود که کاری ناسنجیده و بدون در نظر داشتن عواقب احتمالی آن انجام شود و درست از همان لحظه‌ای که گمان می‌کند از مانع گذشته و از خطرها جان به در برده است و وارد جهان مطلوب شده است، آغاز می‌شود به ویژه که می‌بیند آنچه به دست آورده است، در برابر آن چه از دست داده و پشت سر نهاده است، بسیار حقیر و ناچیز است. نفرین امری شخصی، درونی و پر از اندوه و حسرت است و از آن‌جا که تجربه‌های جدید و پیش‌آمدهای ناگوار آن به گونه‌گون صورت تکرار می‌شود، امری مستمر نیز هست و با این حال، کاش پایان آن همه خطر و دشواری و سختی خوش بود!

از زبان و بیان استاد واصف بشنویم:

ای آواره مرغان در سراسر پهنه آفاق

ندانم هیچ‌گاهی دیده‌اید آیا؟

که بر گور کبوتر هم

نشانی، نقش نامی هست؟

و از آن‌جا که پاسخ این پرسش تلخ، منفی است، شاعر آرزو می‌کند:

خدایا کاش بر گور کبوترهای عاشق نیز بگذارند

مشتی خار و خاشاک

که باد مهربان می‌آورد از آشیان‌هاشان

و بر لوح سیاه خاک با خطی که تنها نسل مرغان مهاجر می‌تواند خواند، بنویسند

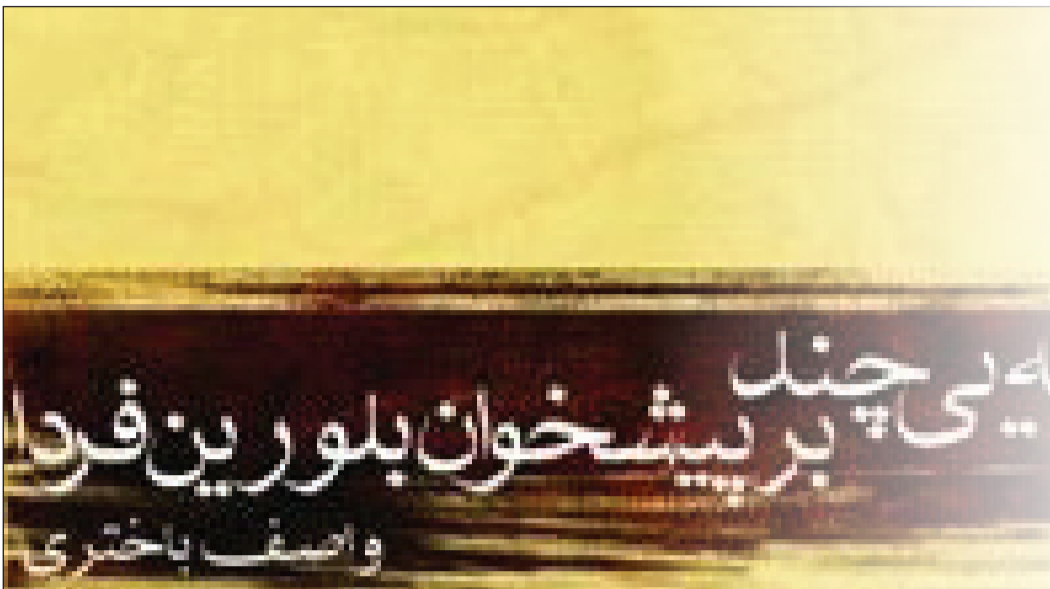
نام‌شان و نام دودمان‌هاشان

که تا در برزخ تبعید

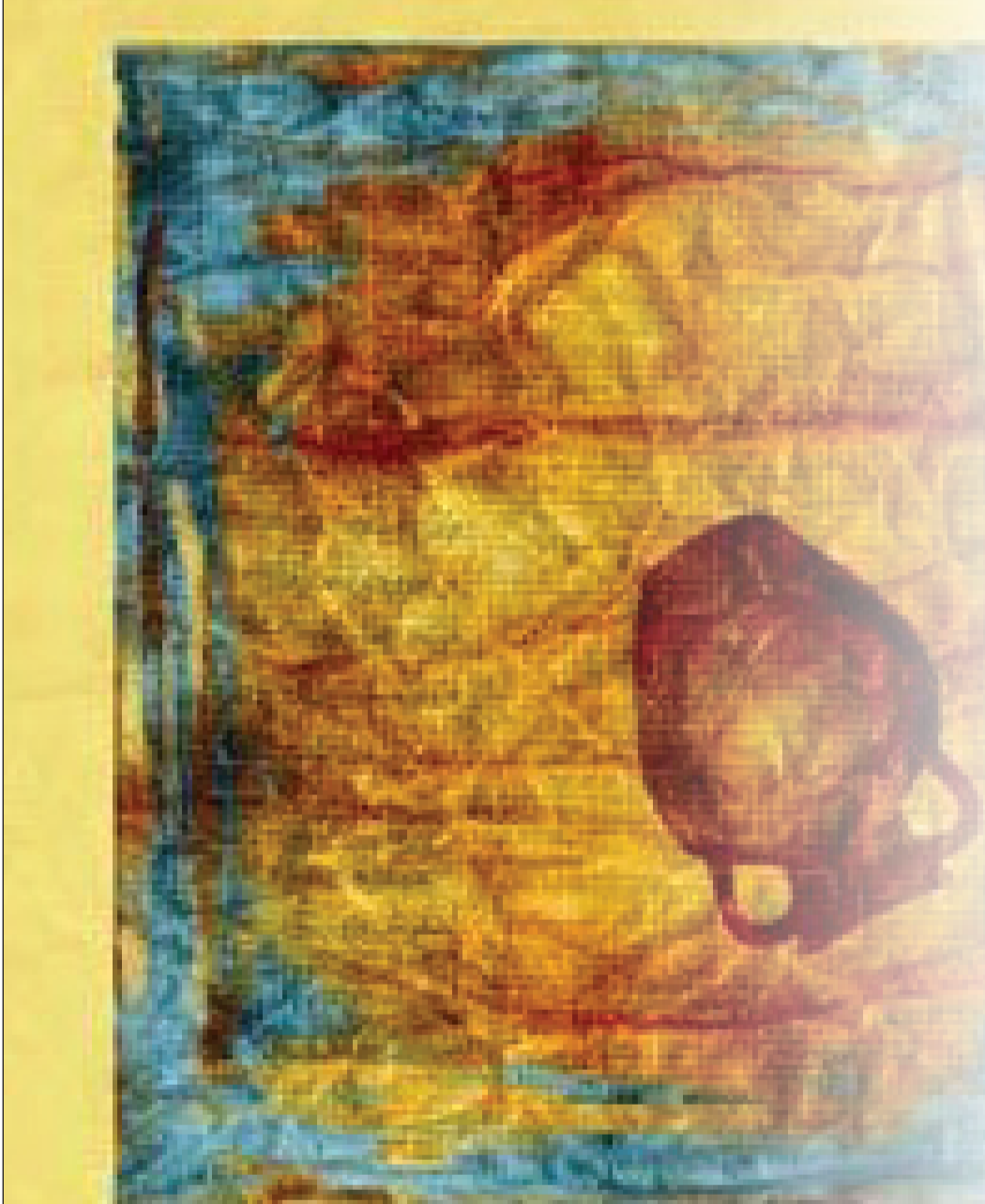
ز بوی آشیان‌هاشان برآساید روان‌هاشان. (ص ۲۶۰-۲۶۱)

با این تمهید اگر می‌بینیم که واصف در «وصیت» تأکید می‌کند که نه گور می‌خواهد و نه لوح و اگر چنانچه لوحی در کار باشد، «لوح خمیده‌ای بر گورش» آرزو می‌کند، بهارینه‌ترین باران‌ها نام او را از آن لوح فروشود.

۹. بند پایانی «وصیت» که در حکم سفارش وصیت‌کننده برای چگونه برخورد کردن با ارثیه بر جای مانده است، پیام‌های درخور درنگ و تأمل در بردارد. ارثیه واصف باختری ارجمندترین و ماندگارترین ارثیه‌هاست، همان است که قرن‌ها پیش از او حکیم فرزانه توس، ابوالقاسم فردوسی و حکیم ناصر خسرو و دیگر فرزندان ما بر جای گذارده‌اند و نه تنها به برکت آن ارثیه زنده و جاودانه‌اند، بلکه ما را نیز هویت و اعتبار بخشیده‌اند. سخن پارسی، گنجینه در دردی است که سروده و نبشته و ترجمه کرده است. واصف می‌گوید آن چه بر لوح گور او خواهند نگاشت، همان نام و آوازه او در فن سخنوری و شعری است. واصف شعر خود را به سرخ‌ترین ناربن مانند



بازخوانی چند برایشخوان بلورین فردا
واصف باختری



به گوشش، امرهوتکی

تبرداران» نیالوده است که در مقابل آن صله‌ای، رتبه‌ای و مقامی به چنگ آورد؛ اما از خداوندگار شعر و الفاظ پاکیزه در دردی که او آن‌ها را حروف، حروف الفبا نام نهاده است، از آن‌جا که پاسدار راستین آن‌ها بوده است و بر تن معانی و پیام‌ها و پژوهش‌ها و ترجمه‌ها مناسب‌ترین لباس‌ها را با آن حروف یا زبان فارسی پوشانیده است و آن همه را در گنجینه آثار خود به یادگار گذاشته است، صله‌ای طلب کرده است که این‌گونه تقاضا و طلب نیز در تاریخ زبان و ادب گران‌سنگ ما بی‌سابقه است:

ای ناربن سرخ‌ترین

روبیده در تقاطع مه‌آلود شک و یقین

مگذار از تو درفش سازند گوری را

که سزاست چو نان قطره‌ای باشد

دریای هزاران قبر گمنام را

سیاس آن را

که با تو هرگز خراج نپرداخته‌ام

به راستی واصف باختری شعر خویش را با ستایش

هیچ خداوند قدرت و جاه و مقام و به ویژه «سالار

ای حروف الفبا!

من از شما نه «زر پیلوار» می‌خواهم

من از شما دو هجا، چار حرف «میهن» را

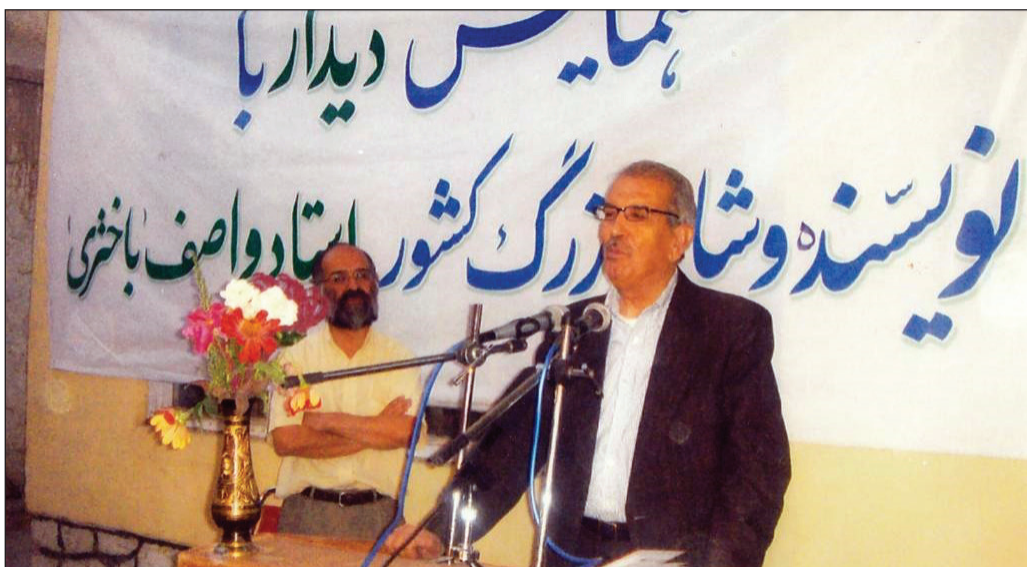
چه غمگینانه، چه نومیدوار می‌خواهم! (ص ۲۴۲)

جاودانه باد ارثیه ارجمند او در کنار دیگر نام‌برداران که هویت و هستی از آثار آنان داریم و گرمی باد یاد و نام آن حکم‌گزار ملک ادب!

رو در رو با و اصف باختری



دکتر سید عسکر موسوی، شاعر، نویسنده و پژوهشگر



واصف باختری به کابل آمده است و قرار است مجلسی برای ایشان در مؤسسه تعاون افغانستان برگزار شود. جناب حسینی از من خواست که گرداننده این نشست باشم. پذیرفتم با بسیار شوق. به گمانم این جلسه در ساختمان هفته نامه بهار در کارته چهار کابل برگزار شد و گروهی از جوانان قدیم و جدید آمدند تا هم از او بشنوند و هم با او دیداری داشته باشند.

به گمانم در همین سفرش بود که او را باز رو در رو در خانه منیژه باختری و ناصر هوتکی دیدم. این همان سالهایی بود که تازه دوره ماستری زبان فارسی را در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل راه انداخته بودیم و اولین دوره را برای استادان لیسانسه زبان فارسی دانشگاه‌های دولتی در نظر گرفته بودیم. منیژه باختری هم که به تازگی مدرس دانشکده ادبیات شده بود، نیز در این دوره شامل شده بود. در این بازدید، یار عیار ما داکتر چراغ علی چراغ هم بود، با داکتر متین که او هم تازه از آمریکا آمده بود. از برکت ناصر هوتکی عکس سه نفره هم گرفتیم.

باری دیگر، رو در رو با و اصف باختری در آخرین سفر او به کابل، شبی در خانه داکتر اعظم دادفر اتفاق افتاد. اعظم دادفر آن زمان وزیر تحصیلات عالی افغانستان بود. ضیافت بسیار ساده و خودمانی و دوستانه و خصوصی بود. داکتر دادفر به و اصف باختری احترام و نگاه ویژه داشت و این به سالهای دهه قانون اساسی و شاهی مشروطه می‌رسید. پیوند دادفر با و اصف نوستالژیک بود و بسیار روشنفکرانه. نیز غمگانه از این که آن همه ایمان و فغان و مشت‌های آسمان کوب به ناامیدی و یأس پایان یافت.

در این شب از آن دوران گپ‌وگفت‌هایی به میان آمد که برای من تازگی داشت. گویا که اعظم دادفر نسل دوم جریان دموکراتیک نوین باید باشد. از این رو، به او به دید سرخیل آن نسل فروزنده و سرافراز می‌نگریست. بازهم از برکت همین ناصر هوتکی نازنین عکسی سه نفره گرفتیم و به قول داکتر شفیع کدکنی با «حالات و مقامات» آن شب تاریخی.

بدان ایدک الله تعالی که این آخرین دیدار رو در رو من بود با آن فرزانه زبان و ادب و فرهنگ ما. نیز یادآوری بود پس از سفر همیشگی او که بزرگ ما بود و بی‌مانند و شیخ قبیلۀ ما.

آمد به آن سامان و نخست فرصتی دست داد، با جناب فخری صحبت کردم و سپس همراه ایشان به دیدن و اصف باختری رفتم، به خانه‌اش. این نخستین بار بود که با شاعر بزرگ افغانستان رو در رو می‌دیدم.

برای من، رو در رو با و اصف باختری، به معنی رو در رو با تمامیت زبان و ادب فارسی بود؛ با انسان شاعر، مبارز، پژوهشگر، فلسفه‌دان، مترجم و از همه مهم‌تر، با تمام قامت فرهنگ و مدنیت درازدامن ما مؤدب و متواضع.

در یک اتاق بسیار ساده و محقر که فرش کهنه‌اش تمام کف اتاق را هم نمی‌پوشانید، نشستیم. مانند این بود که هم‌دیگر را از سال‌ها پیش می‌شناختیم؛ از پیش‌ها دیده باشیم، او هم مرا دیده باشد و مثل برق این شعر از ذهنم گذشت: چشم و دل با یک نگاه گرم یار هم شوند / چون دو هم‌شهری که در غربت دچار هم شوند.

... و صحبت‌ها گل انداخت و سلام و پرسش و خنده و بی‌آن که بگیریم، گریه و قصه و قرار روز آینده؛ اما محور و مرکز و نقل مجلس سه نفره ما هم او بود.

طرحی بود تا آلبومی از شش شاعر تراز اول افغانستان آماده کنیم، برای فرزندان مهاجر افغانستان در برهوت آوارگی دنیای غرب تا زبان و فرهنگ‌شان را فراموش نکنند. هم از این رو، از او پرسیدم اگر از بین شاعران معاصر افغانستان در یک دسته‌بندی منصفانه شش نفر را به عنوان شاعران درجه یک برگزینیم، چگونه انتخاب کنیم؟ با تبسمی پر از رمز و راز و کنایه و نیز زندانه گفت: «داکتر جان! ما در افغانستان شاعر درجه دو نداریم. شکر خدا همه شاعران ما درجه یک‌اند.»

در ههمان نشست داستان ناشنیده‌ای از سفر اقبال لاهوری به افغانستان گفت و درباره اوضاع و احوال کشور و مردم و گذشته و حال و آینده گپ‌وگفت‌ها شد بسیار.

سال‌ها گذشت و شنیدم که از آن شهر به امریکا رفته است و من بر عکس، در رفت‌وآمد بین بریتانیا و افغانستان بودم. هر از گاهی که به آکسفورد برمی‌گشتم، یکی از نخستین کارها تلفن کشیدن (به اصطلاح افغانی قضیه) به او بود؛ عرض ادبی و گزارشی از چندوچون روزگاران در کابل و دیگر شهرها.

در آغاز سال‌های ۲۰۰۰م. پس از فتح‌الفتوح امریکا در افغانستان بود که آقای سرور حسینی تلفنی گفت که

دانشگاه کلمبیا، در نیویورک می‌شود. در آن سال‌ها بیشتر دانشجویان افغانستان از طریق بورسیه به همین دانشگاه کلمبیا، یکی از دانشگاه‌های چپ‌گرای آن روز آمریکا، می‌رفتند. کسانی دیگر نیز از افغانستان به دانشگاه‌های همین شهر رفتند؛ مانند حفیظ‌الله امین و اشرف غنی که هر دو مثلاً رئیس جمهور افغانستان هم شدند.

باری، یک بار دیگر گرفتن سند ماستری از دانشگاه کلمبیا با و اصف باختری همان کاری را کرد که گرفتن لیسانس از دانشگاه کابل؛ جهان‌بینی و اصف باختری جهانی‌تر شد و این بار درست در ناف بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان؛ آمریکا.

اما احتمالاً از آن جایی که قطار سیاست خالی می‌رود، و اصف باختری به تدریج از یک فعال سیاسی به یک پژوهشگر ادبی و فلسفی و علوم اجتماعی تبدیل شد و به ترجمه و خواندن و اندیشیدن در خم‌وپیچ کوچه‌های فرهنگ جهانی روی آورد، بی‌آن که تعهد انسانی و اجتماعی‌اش کم‌رنگ شود. او می‌رفت تا به فتح قله‌های بلند زبان و ادب و فرهنگ فارسی نائل آید و شعر فارسی را که در افغانستان در گرو اوزان و قافیه و درون‌گرایی قدمایی گیر کرده بود و دیگر چنگی به دل نمی‌زد، با آرایش شیوه‌های نیامی و آزاد برای بیان درد انسان معاصر به کار گیرد.

این کار نمی‌شد، مگر این که بایست پهنه هزار ساله شعر و ادب فارسی را درمی‌نوردید و زبان ادب امروز جهان را می‌دانست تا رنج انسان در بند سرزمینش را شاعرانه روایت کند و این کار نیاز به پژوهش و خواندن و عرق‌ریزی‌های دوام‌دار داشت. و اصف باختری چنان کرد که بزرگان پیش از او؛ خودش را وقف خواندن و دانستن کرد و بدین‌گونه بر قله شعر و ادب و فرهنگ فارسی فاتحانه ایستاد و شاعر شاعران افغانستان شد.

پس از رفتن اخوان ثالث و احمد شاملو دو قله بلند شعر و ادب فارسی، از باقر معین که یادش به خیر باد! که آن روزها آدم کلان رادیو بی‌بی‌سی فارسی در بوش هاوز لندن بود، شنیدم که می‌گفت: امروز شعر فارسی سه استوانه بلند دارد: اسماعیل خویی از ایران، لایق شیرعلی از تاجیکستان و و اصف باختری از افغانستان؛ اما از میان این سه تا و اصف باختری بلندترین قله شعر فارسی زمان ما است.

واصف باختری حافظه بی‌مانند، ذهن وقاد و اندیشه نقاد داشت. یک بار رهنورد زریاب گفت: «واصف از بس بسیار می‌داند، هیچ‌گاه از او یک خاطره را دو بار نمی‌شنوی.» او یک کتابخانه بسیار و مخزن اسرار بود. او ظریف و نکته‌دان و سخن‌سنج و تازه‌گوی و رند و عیار و آزاده و خاکی و شکسته و ساده و خون‌گرم و نمونه زنده ادب و احترام فرهنگ گران‌سنگ ما بود.

این‌ها را از دیدارهای زنده‌ام با او می‌گویم و نی از شنیده‌ها، که بسیارند و همه بیشتر از من می‌دانند:

نخستین بار در اواسط سال‌های ۱۹۹۰م. از صادق کاظمی خبر شدم که جماعتی از فرهنگیان ما آواره و پناهنده پیشاور شده‌اند. او از و اصف باختری و حسین فخری نام برد. از بخت خوب، چند سال بعد سفری پیش

درباره و اصف باختری، دیگران بسیار نوشته‌اند و بهتر و بیشتر خواهند نوشت؛ به ویژه که حالا در میان ما نیست. از برکت فرهنگ نخبه‌پروری که نداریم، چه مبالغه‌هایی هم که پس از مرگ کسی نمی‌کنیم و آشنایی‌هایی که نمی‌آفرینیم، هر چند، جز اندکی از ما، در زندگی حوصله یک احوال‌پرسی ساده تلفنی را هم با فرهنگیان‌مان نداریم. ما زنده‌گریز مرده‌پرستیم و این برجسته‌ترین خصلت فرهنگی - اجتماعی ما است.

همه ما و اصف باختری را از دور می‌شناختیم؛ بیشتر ما به خاطر شعرهایش و اندکی از ما به خاطر ابعاد دیگر انسانی او، که چیزی می‌دانستیم.

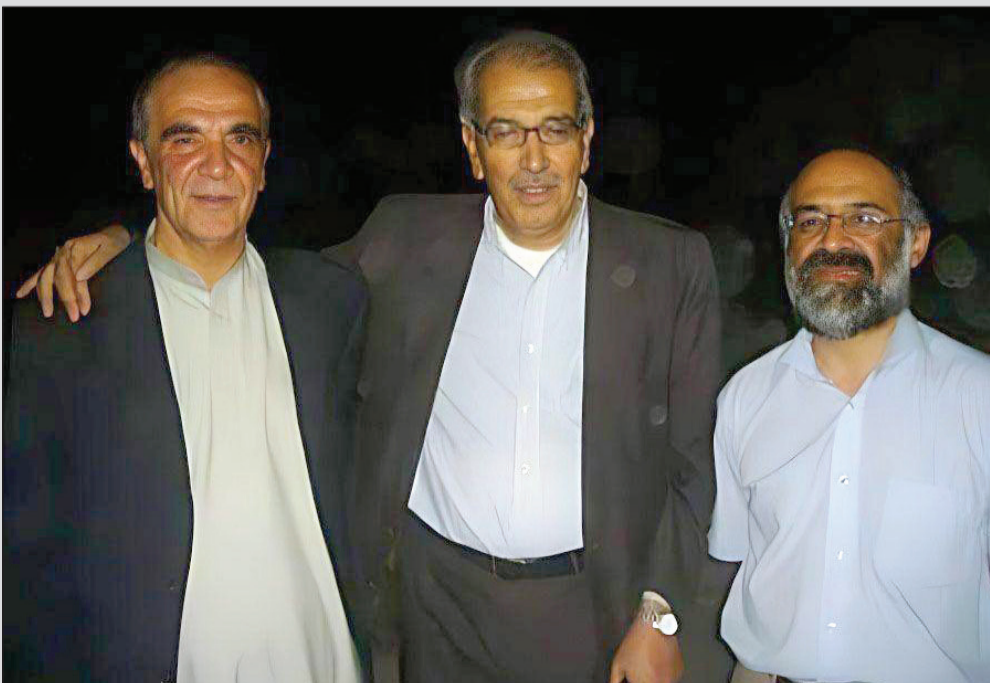
من بار نخست و به طور جدی در سال‌های ۱۳۵۵خ. درباره او از بزرگیاد محمداسماعیل مبلغ، سپس در سال‌های ۱۳۶۰خ. از بزرگیاد داکتر علی رضوی شنیدم. هر چند با اشعار او از پیش آشنا بودم، چه از راه گزیده‌هایی از شعر امروز افغانستان که ناصر امیری نمونه‌های شعر آن سال‌ها را برای جامعه ایرانی نشان می‌داد.

مبلغ ظاهراً در آموزش‌های فلسفی با او کار می‌کرده است و رضوی، که استاد گروه زبان فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه کابل بود، او را از منظر شعر و ادب فارسی می‌شناخت و در کنار بزرگیاد حیدر لهیپ و دیگر شاعران نوپرداز و معترض، یاد می‌کرد. از این رو، بخت با من یار بود: من فکر می‌کنم که چند و اصف باختری را می‌شناختم؛ و اصف شاعر، و اصف مبارز سیاسی، و اصف مترجم، و اصف فلسفه‌دان و پژوهشگر در ادب و شعر فارسی دری.

اما و اصف باختری، اول و آخر یک شاعر بود و به گفته صادق دهقان، شاعر انسان بود. هر چند او برخاسته از حوزه انجمن‌های ادبی بلخ به شمار می‌رفت و نخستین قریحه‌آزمایی‌هایش را در محضر کسانی چون مولانا خال محمد خسته (یکی از شاعران نام‌بردار قدمایی بلخ که با و اصف باختری خویشاوندی هم داشت.) به کار بست؛ اما با آمدن به کابل، جهان فکری او بسیار فراتر از حوصله پیشینیانش گسترش پیدا کرد. کابل به عنوان پایتخت، نه تنها دنیاهای تازه‌ای را در پیش چشم او گشود، که او را در راه‌اندازی جریان دموکراتیک نوین، تندروترین گروه سیاسی چپ، نیز کشاند. و اصف باختری در این دوران، دیگر تنها یک شاعر قدمایی نبود، او با دنیای پر تب‌وتاب و توفانی سیاست هم آشنا شده بود و در صدر مبارزان چپ انقلابی قرار می‌گرفت.

فعالیت سیاسی با همه پدیده‌هایی که دارد، خوبی‌های بسیار بنیادینی هم دارد؛ مثلاً ذهن را پرورش می‌دهد و دانش را گسترش، هوش اجتماعی را تیز و بیدار می‌کند و بلوغ فکری را زودرس، و انسان متعهد به آرمان‌هایی بزرگ به بار می‌آورد. تا جایی که کار آدم به ایثار و فداکاری و امید و آینده‌های رؤیایی و تلاش در برپایی مدینه فاضله می‌انجامد. کابل و اصف را نیز چنین ساخت و از او و اصف باختری چپ مبارز رسالت‌مند آفرید.

هم در این احوال (به گفته علامه فیض محمد کاتب) است که به دلیل درخشش درسی و استعداد ویژه، بورسیه ماستری آمریکا - که در آن روزها بسیار کمیاب و استثنایی بود و نصیب هر کس نمی‌شد - به او تعلق می‌گیرد و او راهی



ریخت‌شناسی روایت در اشعار نو و اصف باختری بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ



۲۱-۲۰؛ روایت ضرب‌آهنگ گسترده حیات بشری است و در واقع نوعی از بیان است که با عمل با سیر حوادث و با زندگی و جنب‌وجوش سروکار داشته باشد. «ضیاءالدینی دشتخاکی و مرتضایی، ۱۳۹۵: ۹۷-۱۱۲، به نقل از میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۵۰)، در حقیقت به ویژگی‌های دیگری از روایت اشاره دارند.

به هر روی روایت به دلیل ریشه‌های گسترده‌ای که دارد، اینک در حوزه‌های مختلف علوم از قبیل داستان، شعر، فلسفه، ادبیات نمایشی، سینما، تاریخ، خبر، رقص، غبیت، کمیک استریپ‌ها، پانتومیم، گفتگو و جلسات روانکاوای راه یافته است. (همان، ص ۹۸) به باور بعضی از اندیشمندان «روایت‌شناسی شاخه‌ای از علم معناشناسی است که می‌کوشد ساختار نظام‌دهنده ادراک روایتی ما را توسط زبان به موجودات کاغذی (مانند قهرمان‌ها) تبدیل می‌شوند مورد بررسی قرار دهند.» (معین، ۱۳۸۲: ۱۱۸)

رولان بارت آن را در عام‌ترین معنای آن که شامل تمام جلوه‌های فرهنگی می‌شود به کار برده است. «اسکولز و کلاک در کتاب ماهیت روایت آن را چنین تعریف کرده است: کلیه متون ادبی را که دارای دو خصوصیت وجود قصه و حضور

قصه‌گو است می‌توان یک متن روایی دانست.» (حسن‌زاده و قنبری عبدالملکی، ۱۳۹۱: ۸۶)

از این جهت تعریف جامع و مانع برای روایت که بتواند همه ویژگی‌ها و شاخص‌های آن حوزات گوناگون علوم معاصر را دربر بگیرد کار سخت و دشوار است. به‌رغم آن، آنچه از تعریف روایت در اینجا مورد نظر است روایت به معنای نقل متوالی و نظام‌مند روایدهای گذشته توسط راوی است.

اما روایت‌شناسی علمی است که تحلیل ساختار درونی اثر را مورد مطالعه قرار می‌دهد. به تعبیر دیگر به بررسی روابط حاکم بر ساختار ادبی اثر می‌پردازد. «هدف آن رسیدن به ساختار نهایی اثر روایی است» (ضیاءالدینی دشتخاکی و مرتضایی، ۱۳۹۵: ۹۸). روایت‌شناسی، روایت را از زاویه‌های گوناگونی چون انواع راوی، استنباط قواعد داخلی انواع ادبی و استخراج نظم حاکم بر آنها و ساختارهای شان، شناخت سبک و ساخت دلالت‌ها در متون روایی مورد تحلیل قرار می‌دهد (حسن‌زاده و قنبری عبدالملکی، ۱۳۹۱: ۸۶).

پیشینه روایت‌شناسی

پیشینه روایت‌شناسی که امروزه به عنوان شاخه‌ای از پژوهش‌های ادبی به شمار می‌رود در مطالعات ادبی دوران باستان و کتاب بوطیقای ارسطو برمی‌گردد اما به شکل مدرن آن با مطالعات ولادیمیر پراپ آغاز گردید. بارت معتقد است که هیچ دوره از تاریخ بشر بدون روایت نبوده است: «روایت با تاریخ بشر آغاز می‌شود و هیچ کجا، انسانی بدون روایت نبوده است. همه گروه‌های انسانی روایت خاص خود را دارند. لذتی که عموماً انسان‌ها با زمینه‌های فرهنگی متفاوت یا حتی متضاد در آن سهیم شده‌اند.» (ضیاءالدینی دشتخاکی و مرتضایی، ۱۳۹۵: ۹۸) به عقیده بارت زندگی روایتی است که خرده روایت‌ها را با هم پیوند می‌دهد و تاریخ بشر را می‌سازد. (همان) اما اصطلاح «روایت‌شناسی» نخستین بار توسط تزوتان تودوروف در سال ۱۹۶۹ در کتاب دستور زبان دکامرون (دانش مطالعه قصه) مطرح شد. (حسن‌زاده و قنبری عبدالملکی، ۱۳۹۱: ۸۵). برخی هم ولادیمیر پراپ را بنیان‌گذار آن می‌دانند. پراپ در سال ۱۹۲۸ کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» را به چاپ رساند. (همان) پس از آن علم روایت‌شناسی توسعه یافت و امروزه یکی از مطرح‌ترین موضوعات در ادبیات و پژوهش‌های ادبی تلقی می‌شود.

ویژگی‌های روایت

روایت بر اساس درک متفاوت دارای ویژگی‌های متفاوت می‌باشد. برخی از این شاخص‌ها در تعریفی که از سوی اندیشمندان ارائه شده درج گردیده و برخی دیگر هنوز در قالب تعریف درنیا آمده بلکه حین جستجوی معنا، قابل رؤیت می‌گردد.

به صورت مختصر به برخی از شاخص‌های روایت در شعر به‌ویژه شعر نو اشاره می‌کنیم:

۱. سلسله مراتبی بودن: روایت هم‌چنان که ذکر شد، دارای خصوصیت سلسله‌مراتبی است. روایدها در بافت زنجیره‌ای کنار هم می‌نشینند و یک کل منسجم را به وجود می‌آورند. تبدیل و جابه‌جایی یک رویداد با رویداد

روایت‌های مشابهی را خلق کرده است. او در روایت سبک مستقل خود را دارد و از هیچ شاعر دیگری حتا اخوان، نادرپور و فروغ نیز پیروی نکرده است.

ریخت‌شناسی

ریخت‌شناسی دانشی است که به مطالعه ساختمان و شکل ظاهری یک پدیده و موجود -اعم از زنده یا غیرزنده- می‌پردازد. ابتدا این دانش در مورد شکل‌شناسی گیاهان به کار می‌رفت و روابط اجزای تشکیل‌دهنده آن را با یکدیگر و کل گیاه بررسی می‌نمود. سپس «ولادیمیر پراپ» از فرمالیست‌های برجسته روسی آن را در ادبیات به‌ویژه قصه‌های عامیانه نیز به کاربرد. پراپ می‌نویسد: «کلمه ریخت‌شناسی به معنای مطالعهٔ صور و شکل‌ها است. منظور از آن در گیاه‌شناسی، مطالعهٔ اجزای تشکیل‌دهنده گیاه و مناسبات آن‌ها با هم و با خود گیاه یا به بیان دیگر، مطالعه ساختار گیاه است. صور و اشکال قصه را نیز می‌شود با همان دقتی مطالعه کرد که درخور هر یک از صورت‌بندی‌های آلی است» (پروینی و ناظمیان، ۱۳۸۷: ۱۸۷ به نقل از پراپ، ۱۳۶۸ الف: ۱۱)

ولادیمیر پراپ روسی (۱۸۹۵-۱۹۷۰) نخستین کسی بود که نظریهٔ ریخت‌شناسی قصه را بنیان گذاشت و صد قصه از مجموعه قصه‌های پریان روسی آفاناسیف را برگزید و به تحلیل ریخت‌شناسانهٔ آن‌ها پرداخت و نظریه خود را بر اساس یک فرمول در کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» (۱۹۲۷) به اثبات رساند. پیش از پراپ اندیشمندان قصه‌ها را بر اساس شخصیت‌ها و محتوا تحلیل می‌کردند؛ اما پراپ شیوهٔ جدیدی برای تحلیل قصه‌های عامیانه به کار برد. او تمام کارهای موجود در قصه را به ۳۱ عملکرد (خوبش‌کاری) محدود نمود. «پس از تعیین خوبش‌کاری و استخراج اصول و قواعد حاکم بر قصه، به راه‌های محتمل ترکیب و حرکت‌های موجود در قصه پرداخت و برای هر قصه نشانهٔ اختصاری قرار داد که به عنوان فرمول معرفی گردید.» (همان، ۸۴) کار پراپ سرآغاز علم روایت‌شناسی گردید.

بنابراین ریخت‌شناسی در ادبیات، عبارت از «بررسی ساختمان و فرم قصه و یا روایت است» (حسن‌زاده و قنبری عبدالملکی، ۱۳۹۱: ۸۴) به بیان دیگر ریخت‌شناسی، ساختار ادبی روایت را شناسایی و گونه‌های آن را از همدیگر تفکیک می‌نماید.

روایت چیست؟

برای روایت تعابیر و تفاسیر مختلف صورت گرفته است. برخی آن را بیان داستان به وسیلهٔ راوی دانسته‌اند. (شریفی، ۱۳۸۷: ۷۱۷) بعضی نیز آن را «علمی شمرده‌اند که علیت در آن محور است.» (ضیاءالدینی دشتخاکی و مرتضایی، ۱۳۹۵: ۹۷-۱۱۲). عده‌ای هم آن را «توالی پیش‌انگاشته رخدادهایی دانسته‌اند که به‌طور غیر تصادفی به هم اتصال یافته‌اند.» (همان، به نقل از مایکل جی، ۱۳۸۳: ۲۰). شماری نیز گفته‌اند: «روایت نقل و بیان حوادث در رمزگان متفاوت است.» (همان، به نقل از جهان‌دیده، ۱۳۸۲: ۷۰) تعدادی هم آن را به «تمایز میان آنچه اتفاق افتاده و چگونگی نقل آن» تعبیر کرده‌اند. (همان، به نقل از چتمن، ۱۳۸۴: ۶۰)

تعابیری چون «روایت، بیان زمان، آهنگ حیات، تجربهٔ ذهن، زبان وجودی و معنا بخش وقایع است؛» «روایت‌ها در ساده‌ترین مفهوم، داستان‌هایی است که در زمان رخ می‌دهد و راوی کسی است که داستان را نقل می‌کند.» (خلیلی جهان‌تیغ، ۱۳۸۲: ۱۰۸، به نقل از آسارگر، ۱۳۸۰: ۳۸۰)



دکتر محمود جعفری، شاعر و منتقد ادبی

چکیده

ریخت‌شناسی دانشی است که به تحلیل شکلی یک پدیده می‌پردازد. روایت نقل متوالی و نظام‌مند روایدهای گذشته توسط راوی است. این مقاله ساختار روایت در شعرهای نو و اصف باختری را بر اساس نظریهٔ ریخت‌شناسی «پراپ» مورد تحلیل قرار داده است. روایت یکی از استوانه‌های مهم شعرهای نو باختری محسوب می‌شود. با این‌که باختری از پیشگامان شعر نو در افغانستان است؛ اما تا کنون کسی موضوع روایت را در سروده‌های او بررسی نکرده است. این مقاله ضمن بررسی اوصاف باختری و مسئلهٔ روایت، به این پرسش اصلی نیز پاسخ داده است که اجزای روایت در شعرهای نو باختری از چه چیزهایی تشکیل شده است؟ این نیشته با استفاده از روش «تحلیل محتوا» ثابت ساخته است که روایت‌های باختری مشابهت‌های زیادی با همدیگر دارند. هدف اصلی در روایت تعلیم، پند، آگاهی‌بخشی و بیدارگری است. شخصیت‌ها، عملکردها و ابزارهای آن‌ها در تمام روایت‌ها مشابه یا یکی است. گوناگونی روایت در سروده‌های باختری دیده نمی‌شود. اسطوره‌گرایی، استفاده از نمادهای کهن، کلمات و ترکیبات و اصطلاحات باستانی، ابهام و پیچیدگی در زبان، از ویژگی‌های سبکی روایت در شعر باختری به شمار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: ریخت‌شناسی، روایت، پراپ، باختری، شعر نو

مقدمه

واصف باختری از پیشگامان شعر نو در افغانستان است. او شعر نو افغانستان را به کمال رساند. خود نیز با شعر نو به اوج شهرت رسید. گرچند اندیشه و شخصیت ادبی او بر هیچ ادیب و شاعر افغانستانی پوشیده نیست؛ اما هنوز آثار ادبی به ویژه شعرهای نو او از زوایای گوناگونی جای بحث دارند. یکی از موضوعاتی که هنوز به آن پرداخته نشده است، روایت در شعرهای نو باختری است. عنصر روایت در شعر نو هم‌زاد با شعر نیامی است. این عنصر در شعرهای نو باختری از چشم‌دید منتقدان و خوانندگان آثار وی پوشیده مانده است. نگارنده با توجه به اهمیتی که روایت در شعرهای نو باختری دارد، این موضوع را مورد مطالعه قرار داده است. بحث از عنصر روایت از آن جهت در شعرهای نو باختری جدی تلقی می‌شود که روایت شاه‌کلید شعرهای نو نیامی محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر از استوانه‌های اساسی شعر نو به‌ویژه شعر نیامی روایت است. روایت نه‌تنها در سازندگی و آفرینش شعر نیامی نقش تعیین‌کننده دارد بلکه در بافت و ساختار کلی و دینامیک شعر نیامی نیز اثرگذار است. روایت باعث شده است تا شعر نیامی انسجام درونی خود را حفظ کرده به وحدت معنایی التزام یابد. بنابراین روایت در شعرهای نو باختری تنها بنیان معرفتی شعرهای او را تشکیل نمی‌دهد بلکه در شکل‌دهی هویت شاعرانهٔ شاعر نیز نقش دارد. از این‌رو بحث از روایت، بحث از اوصاف و شخصیت ادبی او محسوب می‌شود. در این نوشتار کوشش می‌شود تا به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که ساختار روایت در شعرهای نو باختری از چه عناصری تشکیل شده است؟ با توجه به این‌که «ولادیمیر پراپ» در کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» الگوی نظری مفید و مؤثری را برای تحلیل روایت مطرح کرده و امروزه نظریهٔ او مطرح‌ترین نظریه در روایت‌شناسی محسوب می‌گردد، در نظر داریم تا از این الگو پیروی کرده روایت‌های باختری را «تحلیل محتوا» نماییم و این فرضیه را به اثبات رسانیم که باختری

دیگر امکان‌پذیر نیست. به همین لحاظ شخصیت‌ها و حوادث در پیوند علت و معلولی قرار دارند و مخاطب را نیز پله‌پله با خود همراه می‌سازند.

۲. طرح مسئله واحد: از دیگر خصوصیات روایت این است که تمام روایدها را در محور عمودی واحد قرار می‌دهد. آفرینشگر با بیان روایدهای مختلف، یک نتیجه را به دست می‌آورد. هدف او رسیدن به مقصد واحد است. ۳. داشتن آغاز و انجام مشخص: روایت‌ها معمولاً آغاز و انجام مناسب دارند. البته انسجام عمودی در داستان سهل‌الوصول‌تر است تا شعر. در شعر فضای جولان برای میدان‌داری شاعر کمتر به نظر می‌رسد. از این‌رو مجبور است تا با استفاده از تکنیک «نمادها» و «ارتباط اجزای روایت»، آن را با همدیگر پیوند بزند.

۴. گستردگی معنای روایت: روایت اختصاص به حوزه ادبیات ندارد بلکه شامل هنر، فلسفه و علم نیز می‌شود. سجودی می‌نویسد: «والاس مارتین در کتاب نظریه‌های روایت متذکر شده است که فهم روایت معطوف به آینده‌ای است که نه فقط آن را در رشتهٔ ادبیات بلکه در فلسفه و علم نیز می‌توان دنبال کرد» (سجودی و رودی، ۱۳۸۹: ۱۶۹). به تعبیر خلیلی جهان‌تیغ، «روایت یکی از جهانی‌های بشری است و تقریباً در تمام جلوه‌های فرهنگ بشر دیده می‌شود. در داستان، قصه، نمایش، اسطوره، تاریخ و رقص‌های آیینی، روایت دارای جایگاه ویژه‌ای است» (خلیلی جهان‌تیغ، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

پروینی و ناظمیان تعریف خاصی از روایت ارائه می‌دهند. به باور آن‌ها «روایت، شامل مجموعه حوادثی (داستان‌هایی) است که در ضمن روایت نقل می‌شود و در خلال آن، حوادث مذکور به ترتیب خاصی انتخاب و تنظیم می‌گردند.» با توجه به این تعریف از روایت، معتقدند که «دامنه روایت بسیار گسترده است و تنها به ادبیات داستانی محدود نمی‌شود؛ از کوتاه‌ترین نقل یک حادثه یا تیتراهای کوتاه خبری تا بلندترین آثار تاریخی، بیوگرافی، خاطرات سفرنامه، رمان، منظومه، غزل، حماسه، داستان کوتاه و سایر اشکال داستانی، سینما، تبلیغات و حتی داستان‌هایی که در زندگی روزمره درباره خود و دیگران تعریف می‌کنیم را نیز دربر می‌گیرد و به همین دلیل، دانش روایت‌شناسی با علومی مانند نشانه‌شناسی، ارتباط پیدا می‌کند» (پروینی و ناظمیان، ۱۳۸۷: ۱۸۶ به نقل از و الرویلی، ۲۰۰۵: ۱۷۴ و تولان ۱۳۸۶: ۲).

از این‌رو از روایت در شعر را، به «شعر داستانی» نیز تعبیر و به انواع تاریخی، دینی، اخلاقی و اجتماعی تقسیم کرده‌اند. (تقی زاده، ۱۳۹۸: ۵)

۵. داستان‌وارگی: از جمله عوامل مؤثر بر توسعهٔ شعر نو، داستان‌وارگی آن است. شعر نو هم‌زمان با پیدایش داستان کوتاه در ایران شکل گرفت. از این‌رو گفته‌اند که داستان کوتاه نقش مستقیم بر روایت در شعر نو داشته است. (کریمی، ۱۳۹۰: ۱۵۴) در مقابل روایی بودن شعر نو نیز بر عملکرد داستان کوتاه بی‌اثر نبوده است.

از دیگر ویژگی‌های روایت می‌توان این موارد را نام برد: روایت کل منسجم؛ معنا بخشیدن به تجربه‌ها؛ داشتن پیرنگ یا طرح کلی؛ تسلسل زمانی؛ داشتن جنبه علی؛ ارجاع به اموری که غایب‌اند؛ از پیش ساخته بودن؛ داشتن خط سیر روایی و نقطه پایان؛ غیر ارادی بودن سیر طبیعی روایت؛ استقلال سطرها؛ خصوصیت جابه‌جایی؛ داشتن

ریخت‌شناسی روایت در اشعار نو و اصف باختری بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ

گوینده و مخاطب؛ تصنعی بودن؛ تکراری بودن و تجربی بودن روایت.

البته همهٔ این موارد در روایت شعری ممکن است مصداق نباید بلکه در روایت‌های داستانی بیشتر جلوه نماید.

واصف باختری و مسئلهٔ روایت

روایت یکی از بنیادی‌ترین و پایدارترین عنصر در شعر باختری است. به گفتهٔ ابوطالب مظفری «واصف قصه‌گوی شکست تاریخی این چند قرن اخیر کشور ماست» (مظفری، ۱۳۹۳: ۷۴)؛ اما این‌که چرا و اصف باختری از این اصل به عنوان رکن اساسی در شعرهای خود استفاده کرده، دو پاسخ را می‌توان ارائه کرد:

نخست این‌که روایت تلاش برای بیان رویدادها و شرح وقایع به شکل داستانی است. این امر در شعر نو که بر خلاف شعر کلاسیک از قافیه‌پردازی و وزن عروضی پیروی نمی‌کند و از جانبی هم آفرینشگر در بیان مفاهیم دست بازتری دارد، یک فرصت و آزادی تلقی می‌گردد. شاعر با روایت کردن رخداد‌های پیرامون خود، می‌تواند بر جاذبهٔ شعری خود را بیفزاید و مخاطب را تا پایان متن با آن درگیر بسازد. «نیما یوشیج» با وقوف به کارکردهای روایت، از آن به عنوان یکی از استوانه‌های مهم شعر خود استفاده کرده است. چون او به خوبی دریافته بود که روایت یک نیاز اساسی جامعه است که به داستان و قصه و افسانه محدود نمی‌شود. شعر نیز می‌تواند از این الگو بهره برده و پایداری و تأثیرگذاری خویش را تضمین نماید. نیما در استفاده از روایت سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد: (۱) اثبات موضوعی؛ (۲) آموزش پند و حکمت؛ و (۳) تهییج احساسات خواننده و تأثیرگذاری بیشتر بر او (خلیلی جهان‌تبیغ، ۱۳۸۲: ۱۰۷).

از این‌رو روایت در شعر نیما امر ذاتی و فطری به شمار می‌رود. باختری نیز از این مهم به خوبی بهره برده و سروده‌هایش را فطری‌سازی کرده است. دوم این‌که برخلاف عده‌ای که معتقدند، باختری در امر روایت از مهدی اخوان ثالث متأثر بوده است (مظفری، ۱۳۹۳: ۷۴ و دانشنامه، ۱۳۸۲: ۱۰۷۳) آنچه روشن است این است که باختری و اخوان دو آفرینشگر و صنعت‌گری بودند که در محیط متفاوت زندگی کرده بودند و دریافت‌های

مختلف از پدیده‌های گوناگون اطراف خود داشتند. از این جهت روایت شعری آن‌ها با اهداف و اندیشه‌های متفاوت در زبان و بیان چهره آراسته است. باختری شاعری است که زبان، سبک و روایت مشخص خود را دارد. انگیزه‌هایی که باعث گردید تا و اصف برای بیان مفاهیم بلند تاریخی-اجتماعی خود به روایت پناه ببرد، عبارت از چند امر زیر می‌باشد:

الف. قصه و داستان در ادبیات و فرهنگ افغانستان پیشینهٔ بسیار بلند دارد. در برخی از مناطق و ولایت‌های افغانستان قصه‌خوانی هنوز مروج است. زنان و مردان کهن‌سال داستان‌های شاهنامه را برای نواسه‌های خویش نقل می‌کنند. رستم و سهراب، قصه‌های دیو و پری، و... در میان مردم افغانستان شهرت فراوان دارند. و اصف باختری با درک آشنایی مردم به افسانه‌ها و اساطیر قدیم، کوشیده تا از روایت برای پایداری و جلب مخاطب بهره ببرد.

ب. افغانستان کانون رویدادهای زیادی بوده است. و اصف باختری نسبت به تاریخ و تحولاتی که در این جغرافیایی تاریخی اتفاق افتاده است، آگاهی کامل داشته است. او با توجه به اشرافی که نسبت به تاریخ حال و گذشته داشته، قالبی که برای بیان آن رنج‌های کهن انتخاب کرده روایت است. روایت در شعر بهترین چارچوبی است که می‌توان در آن، وقایع پیشین را مورد تحلیل قرار داد. او اگر برای آلام تاریخی نسل خود جز این زبان و قالب دیگری برمی‌گزید، موفق نمی‌بود.

به یاد آرید! به یاد آرید باری کوجه‌های خالی اما روشن تقویم پارین را

به یاد آرید ای مرغان آتش‌زاد!
که روزی با شما آهسته می‌گفتم
و یا در خلوتی یا عزلتی با خویشتن دلخسته می‌گفتم
کیوتر در کیوتر خانه‌ها پرواز را از یاد خواهد
اما ناگهان روزی... (باختری، ۱۳۷۹: ۴)

ج. پندآموزی از خصوصیات بارز روایت است. نزدیک به اتفاق همهٔ روایت‌ها به دنبال نشان دادن راهی برای خواننده است. شخصیتی که در روایت به مثابه قهرمان می‌ایستد، در تلاش است تا مفاهیم اخلاقی و اجتماعی را به تمثیل بکشد و از آن نتیجهٔ ارزشی ارائه نماید. به همین

دلیل می‌بینیم که گاه راوی در چهرهٔ مثبت ظاهر می‌شود و گاه در چهرهٔ منفی. به این روایت توجه کنید:

هان ای نیای برترا
از کودکان خویش
بشنو نیایشی

ای پاک، ای چکاد برین، ای امید سبز!
ما سال‌ها نوازش باران ندیده‌ایم
آبی اگر نمانده فروریز آتشی
ور زان که از نوازش نوباوه‌گان خویش
پرہیز می‌کنی

بر ما مگیر خشم، میاشوب و گوش باش
سال دگر که باد خزان خیمه برافراشت
دروازبان دکه هیزم‌فروش باش! (باختری، ۱۳۶۱: ۳۲)

د. تفکر انگیزی دلیل عمدهٔ انتخاب روایت در شعرهای و اصف باختری است. باختری در تمام روایت‌های خود سعی کرده تا خواننده را به تفکر وا دارد.

تهمینه!
بالابلند بانو می‌دانی؟
کایا صدای شیۂ رخس از کدام سو
برخاست؟
کافرآسیاب را
این‌سان فتاده لرزه بر اندام
تهمینه!

بالابلند بانو می‌دانی؟
کی؟ کی؟ کی؟

بر تاج و گاه و درگهٔ افراسیاب‌ها
خواهد فتاد بهمین تاریخ (باختری، ۱۳۶۱: ۲۹)

هـ. تلاش برای انتقال حس به مخاطب از دیگر سرچشمه‌های روایت‌پردازی محسوب می‌گردد. روایت عینی کردن مفاهیم است که در ذهن روایتگر جریان دارد. شخصیت‌هایی که در داستان از آن‌ها نام برده می‌شوند، می‌خواهند احساسات آفرینشگر را به خواننده انتقال دهند. و اصف باختری با درک این مهم خواسته است تا از طریق روایت احساسات تاریخی خود را به خواننده منتقل نماید و واکنش او را در قبال تجربیات خود به آزمون بگیرد.

شهرزاد قصه‌گوی من
از هزار و دومین شب، این شب ابلیسی تاریک
داستان تازه‌ای سرکن
داستان از این که هرگز

آدمی همگام و انبازی برای خود نمی‌خواهد
آدمی با دودمان سبز جنگل کینه می‌ورزد
جای جنگل بیسه‌ای از سیم‌های خاردار و دار
می‌خواهد (باختری، ۱۳۷۰: ۱۸)

و. رسایی از جمله خصلت‌های ذاتی تمثیل و روایت است. روایت مانند تمثیل نقش محوری در ایجاد رابطه میان سرایشگر و خواننده دارد. همچنان که داستان در ذات خود هدفی جز تبیین درست مفاهیم و اندیشه‌های نویسنده ندارد، روایت نیز هدفی جز انتقال درست مفاهیم ندارد. باختری با درک این موضوع کوشیده خود را از طریق گزینش روایت به مثابه زبان، به هدف غایی -که همانا انتقال اندیشه است- برساند.

با توجه به آن‌چه گفته شد، و اصف باختری به خوبی کارکرد روایت را می‌دانست و با بهره‌مندی از آن‌ها توانست آثار ماندگاری را بیافریند.

ریخت‌شناسی روایت در شعر نو و اصف باختری

واصف باختری از چهره‌های مطرح در شعر نو به‌ویژه شعر نیمایی دههٔ چهل در افغانستان به شمار می‌رود. «او از نخستین شاعران افغانستان است که به شعر نیمایی و سپید روی آورد» (دانشنامه، ۱۳۸۲: ۱۰۷۳). پرتو نادری در این باره می‌نویسد: «در میان شاعران دههٔ چهل و اصف باختری درخشان‌ترین چهره است. او به مفهوم راستین آن از همان روزگار جوانی صدای نیما را شنید، رمز و راز شعر نیمایی را دریافت و پیشنهادهای نیما را به گونهٔ دقیق در سروده‌های خود پیاده کرد. او در امر نهادینه‌سازی شعر نیما در افغانستان چهرهٔ یگانه است و هیچ شاعر دیگری در کشور را نمی‌توان با او مقایسه کرد.» (نادری، ۱۴۰۰: ۲۸۳) ابوطالب مظفری نیز نظر پرتو نادری را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «بی‌گمان باختری تنها کسی است که این قالب شعر را هم به درستی شناخت و هم با سبک و سیاق مخصوص خودش نمونه‌های قابل توجهی از آن خلق کرد. او تأثیرگذارترین شاعر افغانستان است که نسلی را به دنبال خودش کشاند. سبک و بیانش برای مدتی بر بسیار شاعران اثر گذاشت.» (مظفری، ۱۳۹۳: ۷۳-۷۴)

بدین ترتیب باید گفت و اصف باختری یکی از چهره‌های تأثیرگذار (و به تعبیر برخی؛ از پیشگامان) شعر نو در افغانستان محسوب می‌گردد. (مظفری، ۱۳۹۳: ۳۴۰). علت این تأثیرگذاری را می‌توان علاوه بر سبک و بیان، در اندیشه، زبان، تخیل و روایت‌های شعری او جستجو کرد. روایت در شعرهای باختری نسبت به روایت در آثار نیما،

اخوان، نادر نادرپور و فروغ فرخزاد کاملاً فرق دارد. ساخت روایت در شعر نو باختری به دو صورت دیده می‌شود:

الف) ساخت سنتی: در ساخت سنتی، شعرهای باختری در زبان و محتوا نسبت به عناصر کلاسیک متعهد و پایبند باقی مانده است. به رغم دگرگونی که در فضا و محیط شاعر پدید آمده است، اما شعر باختری تحت تأثیر فضا، ذهن و زبان ادبیات کلاسیک نفس می‌کشد و هرگز نتوانسته به ادبیات و متون کهن پشت پا بزند و خود را از آن جدا بسازد.

بهارینهٔ من!
در آن بیشهٔ نیلی پار و پیرار
که آگه نبودم من از کهکشان اشک شقایق
که آگه نبودم ز پایاب دریا ب اسطورهٔ خون و آتش
در آن بیشهٔ نیلی پار و پیرار
که لیلاب‌ها در نگاه چنان می‌نمودند
که گویی ز برگ درختان به خورشیدها می‌نویسند
نامہ

و نای گیاهان چو جویی که گویی ست لبریز شعر و
مقامه (باختری، ۱۳۷۰: ۳۱)

در کل، ساخت سنتی شعر نو باختری را می‌توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

۱) ساخت سنتی محتوا: نگرش شاعر نسبت به حوادث پیرامون او تعلیمی و اندرزگونه است. پند و نصیحت اگرچه در تمام قصه‌های عامیانه و افسانه‌ها دیده می‌شود اما باختری با روایت شاعرانه از وقایع چند قرن اخیر، مخاطب و خواننده را به تفکر وامی‌دارد و از او می‌خواهد تا آن را فراموش ننماید.

ساخت کوتاه می‌گویم
ای که گویی ماجرا چون بود؟
آن زمستان، خوب یادم است
کاروان‌ها آمدند از شهرهای دور
شهریان را برف و سرما خون به رگ‌ها منجمد
می ساخت
....

در آخر این شعر چنین نتیجه می‌گیرد:
رادمردی‌هایمان هرگز مبادتان فراموش! (باختری، ۱۳۷۹: ۶-۸)

۲) ساخت سنتی شکل: باختری در زبانی که روایت می‌کند هنوز پایبند گذشته است. کلمات همچنان شکسته می‌شوند؛ واژگان همچنان حالت باستانی خود را حفظ می‌کنند؛ ترکیبات اضافی فراوان مورد کاربرد قرار می‌گیرند؛ جملات از دستور زبان جدید پیروی نمی‌کنند.

به این نمونه‌ها توجه کنید:

یک. شکستن کلمات:
هر تار کز آن نوای می‌تراود
باید گسستن
هر نای را کز آن صدای خوش برون آید
باید بریدن
... (باختری، ۱۳۷۰: ۵۰)

دو. استفاده از کلمات و نمادهای کهن:

پیش از آنگاهی که چاووشان
کوچ را شیپور بنوازند
پیش از آنگاهی که مردان
در رکاب اسب‌های سرکش خود پای بگذارند
پیش از آنگاهی که خاتونان
هودج آرایند

این سخن از راهبانان کهن بشنو. (همان، ص ۳۰)

سه. کاربرد ترکیبات اضافی:

در هجای آفتاب
با خطوط تیرهٔ بزرگ
بازگرد، بازگرد، بازگرد
آفتاب، ای حقیقت سترگ!
قلب گرگ‌های هار بیشه‌های روزنامه‌های شهر شب
دشنهٔ ترا نیام باد!

ای یگانه پادزهر شب! (همان، ص ۴۸)

چهار. بافت جملات:

ایا آواره مرغان در سراسر پهنة آفاق
ندانم هیچ‌گاهی دیده‌اید آیا

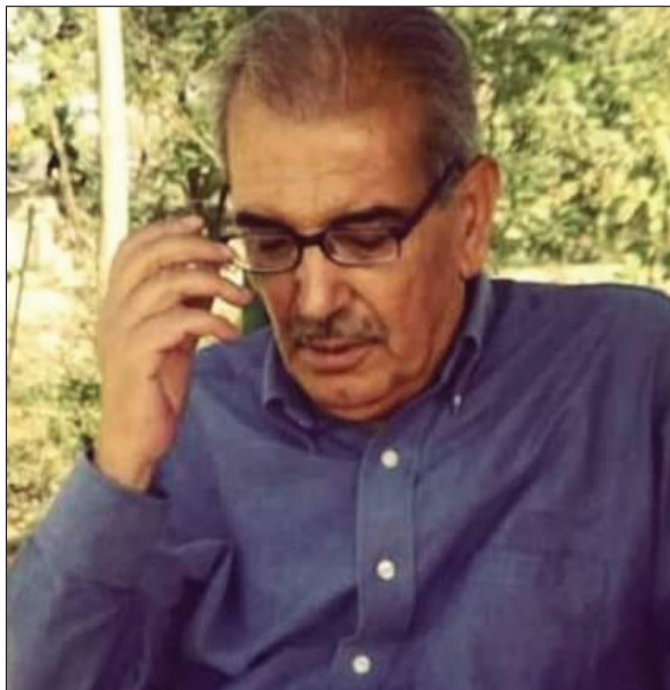
که بر گور کیوتر هم
نشانی، نقش نامی هست؟ (باختری، ۱۳۷۹: ۲)

در کل ساختار سنتی روایت در شعر باختری متأثر از فضای فکری و ذهنی شاعر است. باختری با آگاهی تام که از ادبیات، شعر و تاریخ و اسطوره‌های پیشین داشته، دست به سرودن شعر زده است. او برای بیان دردهای تاریخی خود به صورت ناخودگانه در پناه زبان و بیان کلاسیک قرار گرفته و روایت کرده است.

ب) ساخت مدرن و نو: و اصف باختری در فضاهای فکری متفاوت زیسته است. بخش نخست قلمرو فکری او را همان گذشتهٔ متروک که جز یادی از آن باقی نیست، تشکیل می‌دهد و شاعر در بیان عواطف و احساسات خود



ریخت‌شناسی روایت در اشعار نو و اوصاف باختری بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ



که به آن تکیه می‌کند. بخش دیگری از زندگی او، گسرتدن بساط بر مامن خاک این جهان است. باختری هر دو نوع زندگی را تجربه کرده است. او با پیوند زیست فکری که ناشی از تجربه مطالعاتی اوست، با زیست این جهانی که ناشی از جهان عینی او می‌باشد، می‌خواهد یک روایت ترکیبی را بنیان نهد. این روایت ترکیبی اضافه بر این که جهان معنایی جدید را به وجود می‌آورد، در جهانی واقع و صورت نیز ترکیب زبانی تازه‌ای را برای روایت خلق می‌کند. از این رو می‌بینیم در روایت‌های او بافت‌های زبانی سنتی در کنار ساختار بیانی جدید قرار می‌گیرد.

به این شعر توجه کنید:

یک صبح، صبح آبی آدینه
شنگرف جامه ابر بهارینه
بنشست
بر هودجی کبود
وانگاه

از بام لاژوردی آفاق بنگریست
با خشم سوی بیشه پارینه

فریاد زد: ای نخل‌های خشک سترون
ای پیش باد خم شده سرهاتان
کو جور جوانی و رویش؟
کو آن جوانها و ثمرهاتان؟

نگاه کاج خشک نگون‌ساری

از تیره و تبار تبرخورده‌گان باغ
برداشت سر ز بازوی شاخ شکسته‌ای
گفت: ای نیای برتر

ما را تو خود به خاک سترون سپرده‌ای
ما را تو سال‌هاست که از یاد برده‌ای
هان ای نیای برتر... (باختری، ۱۳۶۱: ۳۱)

در این شعر باختری علاوه بر این که پایبند نظام حاکم بر شعر سنتی نمی‌باشد، در عین حال از اصطلاحات و ترکیباتی استفاده می‌کند که در زبان کلاسیک به کار می‌رفته است.

ریخت‌شناسی روایت در شعر نو باختری بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ

نظریه ولادیمیر پراپ (۱۸۹۵-۱۹۳۲) در زمینه روایت‌شناسی یکی از مطرح‌ترین نظریه‌ها در غرب است. روش مطالعه او بیشتر «استنتاجی» است. روش استنتاجی روشی است که ابتدا نظریه‌های انتخاب می‌شود و سپس روایت بر اساس آن آزمایش می‌گردد. برخلاف روش استقرایی که تمام روایت‌ها بررسی و ویژگی‌های آن‌ها استخراج و ثبت می‌گردد.

پراپ در کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» طبقه‌بندی روایت از نظر مضمون و درون‌مایه یا تم را نادرست می‌خواند و واحد سنجش دیگری را برای تحلیل روایت پیشنهاد می‌کند. او ترکیب‌بندی و ساختار را بهترین الگوی تحلیل روایت می‌داند. از این جهت به سراغ بن‌مایه روایت می‌رود. منظور او از بن‌مایه، یک مفهوم، تصویر و رویداد است که به صورت مرتب در داستان‌ها تکرار می‌شود. از این رو «نقش» و «عمل» را به عنوان بن‌مایه داستان مطرح می‌کند. به نظر پراپ «واقعه» بنیادی‌ترین عنصر روایت است. روایت با این که ظاهر متکثری دارد، دارای ساختار مشخص و ثابت است. نوع «شخصیت‌ها» و «عملکرد» آن‌ها در روایت ثابت است. پراپ در «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» عملکردها را پیش از شخصیت‌ها مورد توجه قرار می‌دهد. او در تحلیل ساختاری ابتدا به کشف کوچک‌ترین واحد ساختاری (یعنی عملکرد) می‌پردازد و سپس در مرحله دوم روابط متقابل هریک از واحدها را بررسی می‌نماید. پراپ پس از مطالعه صد قصه از کتاب «قصه‌های پریان»، ۳۱ واحد و عملکردها ثابت و متکرر از آن‌ها به دست می‌آورد. بعد هر عملکردها را تعریف و برای هر کدام عنوانی را برمی‌گزیند. (پروینی و ناظمیان، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۹۱)

با استفاده از این الگو ما نیز می‌توانیم شعرا و سروده‌های نو باختری را تحلیل نماییم. البته تحلیل ساختاری روایت در شعر به‌ویژه شعر نو باختری - که از ابهام و پیچیدگی زیاد برخوردار است - کار سخت و دشوار است و محدودیت زیادی را برای تحلیلگر خلق می‌کند؛ زیرا شعر عرصه ایجاز و نمادهاست. داستان‌ها نه به شکل باز و ساده بلکه بسیار فشرده، اشاره‌ای و نمادین روایت می‌شوند. کشف شخصیت‌ها و تعیین عملکرد آن‌ها در فضای کوتاه شعر کار بسی طاقت‌فرسا است. با این هم چنانچه پروینی و ناظمیان در مقاله «الگوی ساختارگرایی ولادیمیر پراپ و کاربردهای آن در روایت‌شناسی» ده

اصلی در این روایت نیز بیدارگری است. شاعر در هردو بخش روایت می‌خواهد بگوید رادمردی‌های‌تان فراموش نشود. این به معنای قیام علیه «فراموشی» است.

۳. شعر: راه جوانان را سلام از ما (ص ۴۰-۴۲):

شعر با روایت یک راوی شروع می‌شود. او این‌گونه قصه می‌گوید: روزی بود و روزگاری. کاروان‌های زیادی از راه ابریشم می‌گذشتند. راه ابریشم آباد و روشن بود؛ اما امروز این‌گونه نیست. راه ابریشم «مشعل‌آذین» نیست. «راه ابریشم ایمن از آسیب رهنز نیست». مخاطب اصلی شاعر کاروان‌سالاران (حاکمان) اند. او با روایت از زبان راهبان کهن - که تفسیر «راویان» در شروع شعر است - چنین اندرز می‌دهد: در راهی که رهگذران آن به هیچستان می‌روند نباید گام بگذارید. باید بیندیشید که کدام مسیر

نام شعر	شخصیت‌ها	عملکردها	نوع شخصیت
الا ای آتش آسامان	مرغان آتش‌زاد	فراموش کاری	فراموش کار
	کیوترهای خونین‌بال	فراموشی یاد پروازهای دور	فراموش کار
شاهینان	شاهینان	آتشخوار دیروزینه و دست‌آموز کودک‌های ولگرد امروز	مظلوم
	ماهی	مرگ	درگذشته
ای که ماجرا چون بود.	کاروان	بخ‌فروشی	عابران
	چاووشان	فریاد ضد فراموشی	آگاهی‌دهنده
راه‌جویان را سلام از ما	کاروان	سفر به آرمان‌شهر	مسافر
	چاووشان/ راهبان	فریاد بیداری (نرفتن در پی رهگذرانی که به هیچستان می‌روند)	فریادگر
	شاهین اندیشه	آگاهی آوردن	بیدارگر

را از کتاب «مویه‌های اسفندیار گم‌شده» مورد تحلیل قرار دادیم.

منابع

- انوشه، حسن (۱۳۸۲). دانشنامه ادب فارسی در افغانستان. ج ۳. چاپ دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- باختری، واصل. (۱۳۶۱). از میعاد تا هرگز. کابل: انجمن نویسندگان افغانستان.
- (۱۳۷۰). از این آینه بشکسته تاریخ. کابل: انجمن نویسندگان افغانستان.
- (۱۳۷۹). مویه‌های اسفندیار گم‌شده. پشاور: بنیاد نشراتی پرنیان
- پروینی، خلیلی و ناظمیان، هومن. (۱۳۸۷). الگوی ساختارگرایی ولادیمیر پراپ و کاربردهای آن در روایت‌شناسی. دوفصلنامه پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی». شماره یازدهم. ۱۳۸۷. صص ۱۸۳-۲۰۳.
- تقی‌زاده، هدایت‌الله. (۱۳۹۸). ریخت‌شناسی ادبیات داستانی و عناصر و انواع آن در ادبیات عرب. بی‌جا.
- حسن‌زاده، میرعلی و قنبری عبدالملکی، رضا. (۱۳۹۱). تحلیل ریخت‌شناسی روایت اسطوره‌ای «کتیبه» بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ. فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۳. د. ش ۳ (پیاپی ۱۱)، پاییز ۱۳۹۱، صص ۸۱-۱۰۰.
- خلیلی جهان‌تیغ، مریم. (۱۳۸۲). ساخت روایت در شعر نیما. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. سال ۴۶، پاییز ۱۳۸۲. مسلسل ۱۸۸.
- سجودی، فرزاد و رودی، فائزه. (۱۳۸۹). بررسی تحول روایت: از روایت کلاسیک تا روایت پست‌مدرن. فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۱. د. ش ۴. زمستان ۱۳۸۹.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: انتشارات معین.
- ضیاءالدینی دشتخاکی، علی و مرتضایی، سید جواد. (۱۳۹۵). کارکردهای روایی در شعر طاهره صفارزاده براساس نظریه روایت‌شناسی بارت. فنون ادبی (علمی-پژوهشی). سال هشتم، ش ۴. زمستان ۱۳۹۵. صص ۱۱۲-۹۷.
- کریمی، فرزاد. (۱۳۹۰). تحلیل تأثیر وضعیت دلالتی نشانه در سیر تطور روایت در شعر نو ایران. فصلنامه پژوهش‌های ادبی. سال هشتم، ش ۳۱ و ۳۲. بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- معین، بابک. (۱۳۸۲). معنائشناسی روایت. پژوهشنامه علوم انسانی. دوره ۱، ش ۳۷. صص ۱۱۷-۱۳۲.
- مظفری، ابوطالب. (۱۳۹۲). پایتخت پری‌ها. تهران: انجمن شاعران ایران.
- نادری، پرتو. (۱۴۰۰). پیشگامان شعر نو در افغانستان. کابل: نشر زریاب.

بحث و نتیجه‌گیری

در کل، روایت‌های بررسی‌شده از زوایای مختلف با همدیگر شباهت دارند:

- راوی در مقام پیامبر ایستاده است. می‌خواهد مردم را به اندیشیدن به گذشته و حال دعوت کند. «زمان» نقش اساسی در روایت دارد. روایت در دو بعد زمانی حکایت می‌شود؛ گذشته روشن و حال تاریک.
- شخصیت‌های اصلی در هر سه داستان، کاروان و چاووشان است. کاروانی که گذشته عمر و تاریخ را نشان می‌دهد و چاووشان همان پیامبرانی‌اند که بر منبر ایستاده‌اند و مردم را به راه آرمان‌شهر خود دعوت می‌کنند.
- تکنیک‌های هر سه روایت عبارت‌اند از تکرار، انسجام عمودی، شروع و پایان مشابه، روابط نزدیک اجزای روایت به همدیگر.
- عملکردهای شخصیت‌ها بسیار نزدیک و گاه مشابه هم‌اند. ابزارهای آن‌ها نیز مثل هم می‌باشند؛ سفر، فراموشی و آگاهی یا بیداری عملکردهای اصلی شخصیت‌ها و کاروان و چاووشان ابزارهای آن‌ها هستند که در هر سه روایت تکرار شده‌اند. نوع شخصیت‌ها نیز مانند هم‌اند.

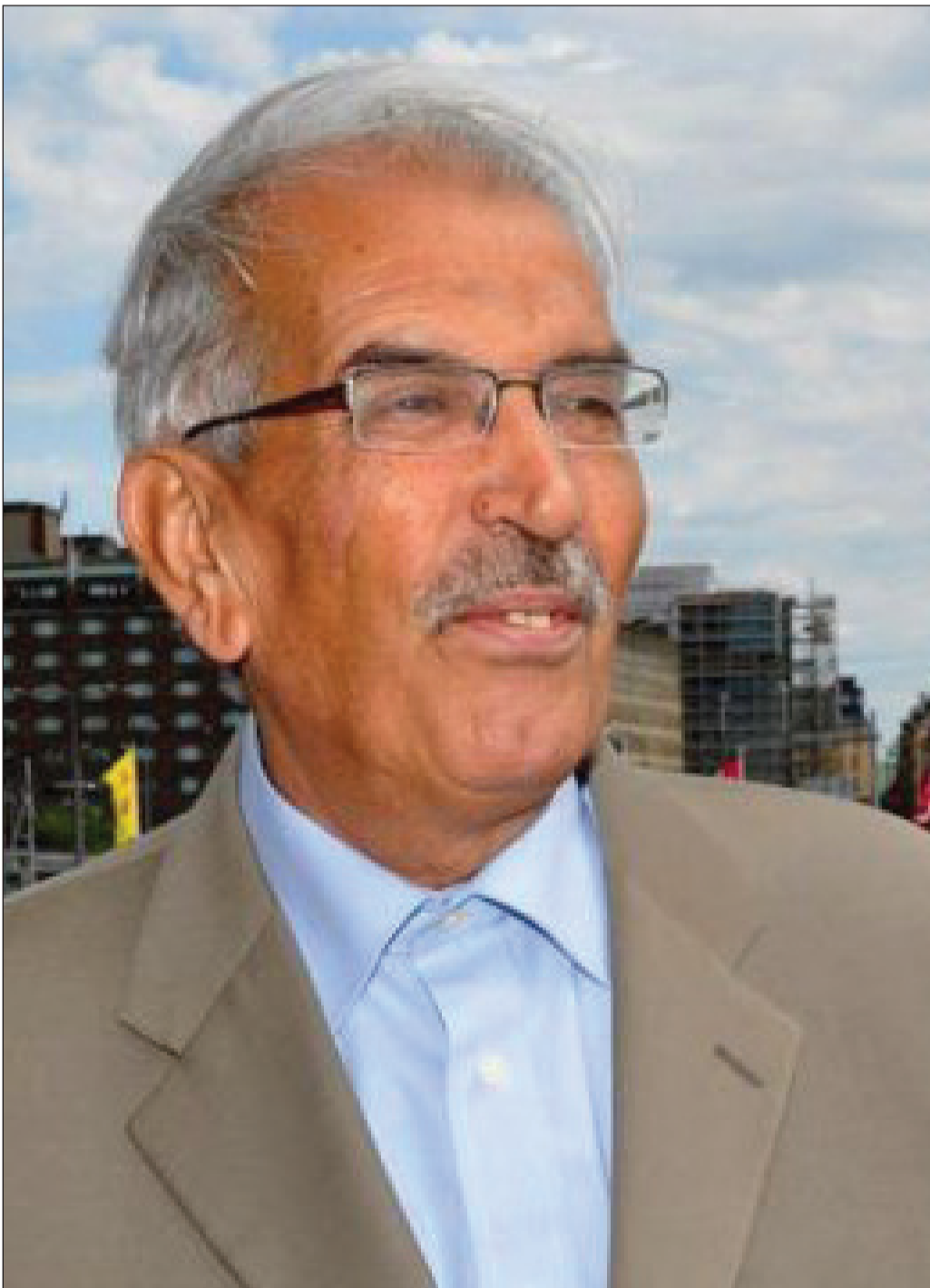
نتیجه‌گیری

موضوع اصلی این مقاله «ریخت‌شناسی روایت در شعرهای نو و اوصاف باختری بر اساس نظریه پراپ» بود. گفتیم بررسی ساختار روایت در شعرهای نو باختری هدف اساسی این مقاله را تشکیل می‌دهد. بحث از روایت در شعرهای نو باختری از جهات مختلف ضروری به نظر می‌رسد. زیرا پیرامون روایت در اشعار و سروده‌های باختری به‌ویژه شعرهای نو و تاکنون هیچ مقاله‌ای تحریر نیافته است. از طرف دیگر روایت در شعر باختری یک عنصر پایدار است که سراسر شعرهای او را متأثر ساخته است. از جانب سوم روایت‌شناسی در شعر و ادبیات افغانستان هنوز جایگاه بایسته خود را پیدا نکرده است؛ از این رو ضروری می‌نماید تا از میان مباحث دیگر صرف نظر کرده به عنصر روایت تمرکز نماییم. شناخت ساختار روایت در شعرهای نو باختری مسئله اصلی این مقاله است.

نویسنده در این مقاله کوشیده است تا به این پرسش اصلی پاسخ درخور دهد که بر اساس نظریه ریخت‌شناسی روایت، ساختار روایت در شعرهای نو باختری از چه اجزایی ترکیب یافته است؟ در پاسخ به این پرسش این «فرضیه» را مطرح کردیم که به نظر می‌رسد روایت در سروده‌های نو باختری از الگوی واحدی پیروی می‌کند. روایت‌ها آغاز و انجام مشابه دارند، استفاده از اسطوره‌های کهن، تکرار شخصیت‌های هم نوع، عملکردهای همانند و ابزارهای همگون از خصایص روایت در سروده‌های روایی باختری‌اند. راوی در تمام روایت‌ها هدفی جز اندرزدی و بیدارگری ندارد. برای اثبات این ادعا از روش مطالعاتی پراپ و نظریه ریخت‌شناسی روایت او در تحلیل کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان»، استفاده کردیم. سه الگو و نمونه روایت

خطابه واصف برای انسان زمان ما

یادداشتی درباره کارنامه ادبی استاد واصف باختری



محمدصادق دهقان

جامعه، مردم، قانون، استبداد، دموکراسی، عدالت، اخلاق، انسانیت، زن، هنر، عشق، ترقی، پیشرفت، توسعه، انکشاف، تحصیل، مشروطه، سلطنت مشروطه، اداره، اقتصاد، سیاست، مرزبندی، دولت، حکومت، حاکمیت، استقلال و استعمار از این جمله بودند.

در این میانه، سخن از محمدشاه واصف باختری است؛ دانشی‌مرد ارزنده، شاعر نوگرا، نویسنده دقیق، مترجم گزیده‌کار و پژوهشگر فروتن حکمت و فلسفه که با بر جای گذاشتن انبانی پر بار از دانش، شعر و تحقیق، دور از سرزمین مادری خود در گذشت. آثار شعری و غیر شعری واصف باختری نشان می‌دهد که وی با روشن‌بینی ویژه که نتیجه ذهن نقاد و وقاد اوست، به رسالت راستین یک روشن‌فکر در اجتماعی پریشان و نابسامان مانند افغانستان در عمق فکر و وجدان خود باور داشت. از این رو، بی غوغاسالاری که خصلت فراگیر بسیاری از اهل قلم و هنر در سرزمین‌های ماست، برای روشن‌گری جامعه خود قدم و قلم زده است که آن‌چه کرد، از شعر سرودن و ترجمه کردن و پژوهیدن، گواه همین روش اوست. حتی زمانی که سکوت و انزوا پیشه کرد، خود، راهی بود که از لونی دیگر برگزیده بود برای به فرجام رساندن همان رسالت اصلی و اصیل خویش:

دبیاچه امید به فرجام نیبوست
یک سطر بر این صفحه فرودیم و گذشتیم
خاموشی ما، پاسخ آوازه‌گران است
وان را که سزا بود، ستودیم و گذشتیم.

استبداد، جنگ، بحران، شکست‌های تاریخی، از هم‌گسیختگی اخلاقی، نابسامانی‌های اجتماعی، خرافه و جهل، تضاد اجتماعی، طبقه‌بندی‌های اجتماعی، فقر و پس‌ماندگی، نوستالوژی، غربت، نومیدی، ناکامی، تنهایی، عدالت‌جویی، آرمان‌خواهی، آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی، استبدادستیزی، اعتراض، مبارزه، مقاومت، پایداری، رواداری، بردباری، نوع‌دوستی، دیگرپذیری، حفظ هویت، فرهنگ زبان و میراث فرهنگی و تاریخی، میهن‌دوستی، ترویج ارزش‌های اجتماعی، نموده‌ها و نمادهای سنت، عرفان و حماسه، اسطوره‌پردازی، روشن‌گری، خردگرایی و انسان‌گرایی، مفهوم‌هایی است که در شعر باختری، حضوری پررنگ دارند. او در پرتو زبان فاخر و اثرگذاری که یافت، با پرداختن به این مفهوم‌ها، گنجینه‌ای رنگین از معنا برای ما به یادگار گذاشت که الهام‌بخش همگان است برای به خود آمدن، گام نهادن در راه مبارزه فرهنگی، مدنی، اجتماعی و سیاسی و بازیابی، بازآفرینی و نگه‌داشت میراث هویتی، فرهنگی و تاریخی خود در این دوره از تاریخ کشور که بیش از پیش به آن نیازمندیم.

هر چند باختری هم مانند دیگر آفرینندگان هنر و ادبیات از نامرادی‌های روزگار رنجور بود و می‌گفت:

بلبلی چون من کند واصف، چه‌سان دستان‌گری
در چنین گلشن که ارج خار، بیش از سوسن است؟

با این حال، خشنود بود که دست ستم بر انسانی نیازیده و کمر خدمت به نالسانی نبسته است:

گر نقش غم از صفحه دل‌ها زدودیم
شادیم که رنجی به دل کس نفزودیم
از عجز، اگر دست کسان را نگرقتیم
بر پای خسان نیز سر و روی نسودیم
چون خار به پای دل کس نیز نرفتم
در باغ جهان گر گل بی‌خار نبودیم
در بارگه دون فرادست سبک‌سر
بر پا نستادیم و مَر او را نستودیم.

نمادگرایی، بهره‌گیری از واژگان کهن، آرایه‌های ادبی گونه‌گون، تصویرسازی‌ها و ترکیب‌سازی‌های متعدد و پیچیده و پرداختن به اسطوره‌های دینی و غیر دینی، سبکی خاص برای واصف باختری رقم زده و به انتزاعی شدن و پیچیدگی و ابهام در شعر او انجامیده است. اشعار باختری در قالب‌های گوناگون شعر سنتی و نو بیان‌گر آگاهی کامل و دقیق او از همه این قالب‌ها و سبک‌های شعری است که به فراخور کاربست هر کدام برای مضمون مورد نظر خویش از آن‌ها بهره می‌گیرد. این آگاهی به پر بودن توشه دانش و تجربه وی از راه‌آورد غوطه‌ور بودن در دریای اندیشه و معنای ادبیات جهان و زبان فارسی برمی‌گردد. وحدت عمودی و افقی شعرهایش نیز نشانه استخوان‌بندی محکم شعر اوست. به جز این، ذهن موسیقی‌محورش به کمک او می‌آمد آن‌گاه که می‌خواست شعر سپید بنویسد و موسیقی کناری و درونی را به لطف دست‌پنجه‌قافیه‌اندیش خویش به گونه‌ای خوش‌نمود با هم ترکیب می‌کرد.

همین ویژگی‌ها سبب شده است اشعار وی در هر قالبی که باشند، با همه پیچیدگی و ابهامی که دارند، کشف و لذتی بدیع را از دریچه شکل و معنا نصیب خواننده جست‌وجوگر سازند. چنین هنری هم از عهده هر شاعری برنمی‌آید. او با بهره‌گیری پخته و سخته از ابزارهای فنی و آرایه‌های ادبی، مفاهیمی را که ممکن است با کم‌ترین بی‌توجهی به دامان کلیشه‌پردازی و نخ‌نمایی بیافتند، از این آسب حفظ کرد. از این رو، بیش‌تر آن‌چه سروده است، در حریری از آراستگی شکلی و پیراستگی معنایی خودنمایی می‌کند. برای نمونه، از شعر «خطابه» یاد می‌کنیم که تا اندازه‌ای، حکایت‌گر بیش‌تر ویژگی‌های

شکلی و معنایی است که برشمردیم:
های مردم، هیچ می‌دانید؟
راست می‌گویم
زان‌چه هستم، زان‌چه دیدم، بی‌کم و بی‌کاست
می‌گویم
های مردم، کاش امشب مست می‌بودم
بی‌خبر از هر چه بود و هست، می‌بودم.
های مردم،
روزگاری می‌فروشان تمام شهر - آن شهری که از من
بود و از من نیست -
وام‌دار جوش نوشانوش بی‌فرجام من بودند،
لیک حالا
شحنه، خون‌ریز است و من از ناگزیری
ره‌سپار کوچ‌های سبز، اما سرد افیونم.
های مردم، ما
رانده از درگاه تاریخیم
گرچه نقال دروغ‌آهنگمان هر لحظه‌ای در گوش ما
گوید
که چو نان ماه نخشَب، ماه تاریخیم،
لیک هرگز نبض تاریخی که از آن گفت‌وگو داریم، آیا
بوده‌مان در دست؟
های مردم، شرممان بادا
اگر یک بار دیگر، دست روی دست بگذاریم و بنشینیم
تا هلاکویی دگر از مرزهای دور بیگانه
کیفر بومسلم از عباسیان گیرد!

های مردم، نیمه‌مستم، راست می‌گویم
راه دیگر نیست
یا بدین سانی که هستیم و بدین سانی که فرمان
می‌دهد دشمن
در کران برکه‌های پاک و روشن، تشنه باید بود
یا بدان سانی که باید بود و فرمان می‌دهد میهن
بر جگرگاه پلید خصم
دشنه باید بود!
های مردم، راست می‌گویم
زان‌چه می‌دانم
زان‌چه می‌بینم
بی‌کم و بی‌کاست می‌گویم.
اندیشه‌مندی، بهره‌گیری از دانش‌هایی مانند حکمت و

در سرزمین‌های نابسامان و فروپاشیده که به جتاریت دچار آمده‌اند، ارزش هنر و هنرمند در همه شاخه‌های آن، زمانی بیش‌تر آشکار می‌شود که داشته‌های هنری آن اجتماع هنوز بتواند دریچه‌های امیدواری را برای رسیدن به روزهایی روشن گشوده نگه دارد و الگوهایی از تاب‌آوری را به مخاطبان خود نشان دهد. همانا تنها چنین هنری را می‌توان هنر راه‌نما، راه‌گشا، اثرگذار، آفریننده، پویا و هم‌پای زمانه دانست.

فرهنگ، هنر و ادبیات می‌توانند روایت‌گر راستین اجتماعی باشند که هنرمند، بالفعل در آن می‌زیید یا اگر در بیرون از مرزهایش هست، در برخوردی نزدیک به آن می‌اندیشد و برایش می‌آفریند. هنرمندان، شاعران و نویسندگان به معنای دقیق و علمی کلمه، روان‌شناس یا جامعه‌شناس نیستند، ولی اگر در کنار بهره‌مندی از ابزارهای هنری معمول در حرفه و هنر خود، به تاریخ، جامعه‌شناسی و فلسفه علاقه داشته و به آن‌ها پرداخته باشند، زاویه دیدی فراتر از مردم و گاه حتی اهل فلسفه و تاریخ، روان‌شناسان یا جامعه‌شناسان به دست می‌آورند. آن‌چه جامعه‌های انسانی در سراسر جهان از جمله سرزمین‌های شرقی و خاورمیانه در دوره‌های پراکندگی مانند استبداد، شورش، کودتا، جنگ داخلی و یورش خارجی تجربه کرده و هنرمندان، موسیقی‌دانان، ترانه‌سرایان، شاعران، نویسندگان، نقاشان، عکاسان، فیلم‌سازان و نظیر آنان به قلم و تصویر درآورده‌اند، نشان می‌دهد که همه هنرهای خلق‌شده در این دوره‌ها، روابان و شاهدانی صادق از وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پادشاه، رنج‌ها و دردهای واردآمده بر مردم و آرزوها و آمال‌های لگدکوب‌شده آنان بوده‌اند. در این میان، شماری از این اهل هنر و قلم که روحی دردمندتر و آگاه‌تر داشته‌اند، توانسته‌اند گامی فراتر هم بردارند و گاهی آینده‌نگری کنند و حتی چاره‌اندیشی و راه و چاه را به مردم نشان دهند تا دوباره به گردابی دیگر نیفتند. البته که مردم گاهی به مدد تجربه‌هایشان از گذشته و با نگرستن در آینه هنر عبرت می‌آموزند و گاه نیز وقتی دوباره برخاستند و کمر راست کردند، هم‌چنان راه گذشته را می‌پیمایند.

مردم افغانستان در دوره جنگ با اشغال‌گران اتحاد جماهیر شوروی و نیروهای کمونیستی و از سر گذراندن جنگ داخلی مجاهدان و حاکمیت سیاه طالبان در دوره اول، بیش‌تر با جلوه‌گری «شعر» در مصادف‌گاه‌های گوناگون آشنا بودند. دیوارهای خانه و ذهن مردم در سراسر کشور آکنده بود از شعر و شعارهایی به رنگ سرخ یا صیغه سبز که در هر دو سوی جبهه نبرد، جوانانی را به میدان‌گاهی می‌برد و خفته در تابوت پس می‌آورد. وقتی آرامش و آسایشی نیم‌بند به سراغ جامعه آمد که در آن، آتش انتحار و دهشت‌افکنی، همیشه خواب مردمان آن دیار را بر هم می‌زد، آن شعر و شعارها در پوست‌خانه‌ها ماندند و داستان و رمان، نبض فضا را در دست گرفتند و نیز عکس و فیلم و نقاشی، البته نه به پیمان داستان و رمان.

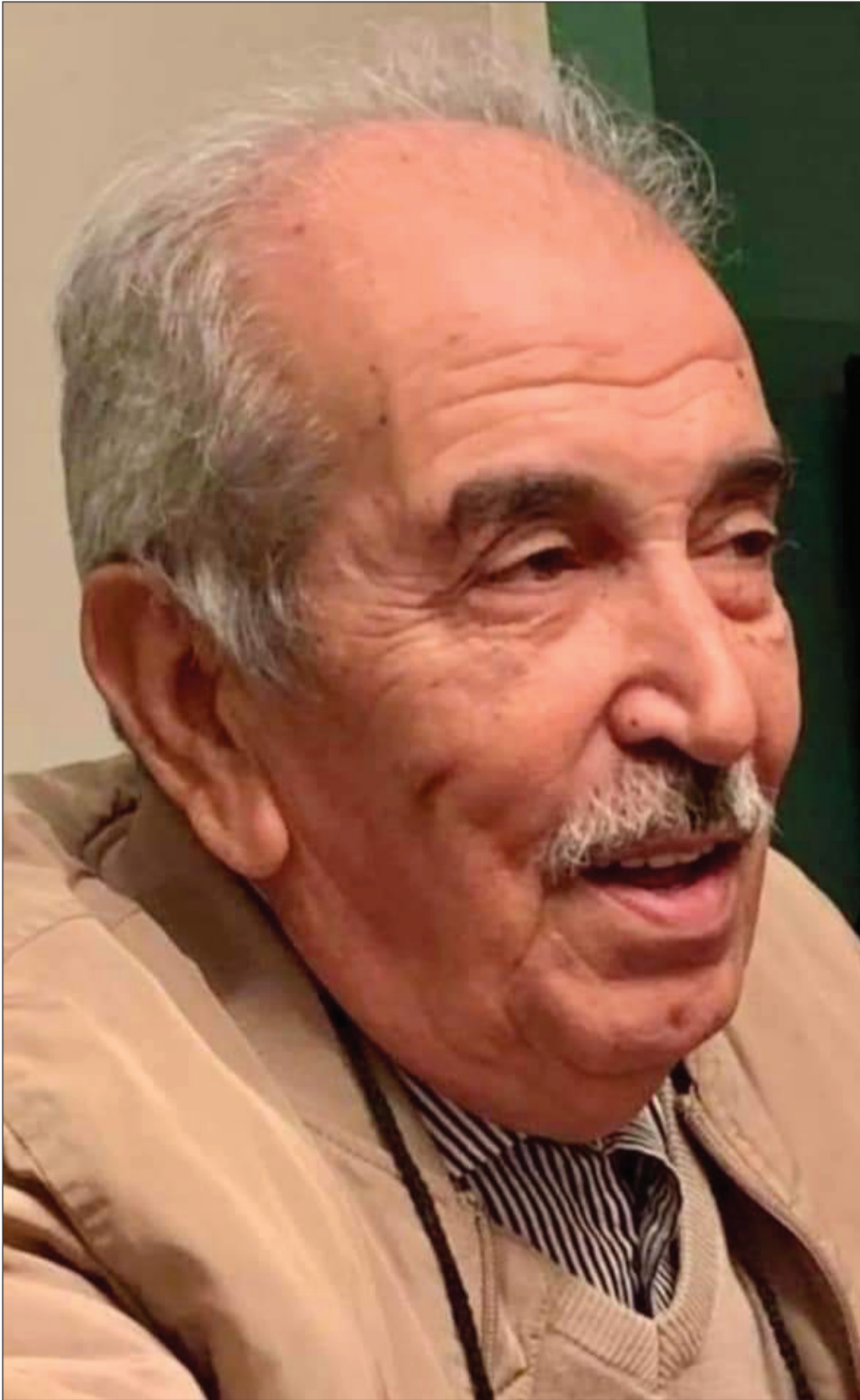
در این میان، ادبیات از جمله شعر و نثر، یکی از ابزارهای مهم اندیشگی در طول تاریخ بوده است. به لطف یاری جستن از گنجینه‌های ادبی منظوم و منثور فارسی است که از آن‌چه از دیرباز تا کنون بر سر مردم در حوزه تمدنی و فرهنگی فارسی و اطراف و اکناف گیتی آمده است و نیز نیک و بد روزگار نیاکان خود آگاه شده‌ایم و اگر چشم عبرت‌بین داشته باشیم، بی‌هیچ گزافه‌ای می‌توانیم آن‌ها را چراغ راه آینده خود سازیم.

شاعران و قصه‌سرایان ادب فارسی با بهره‌جویی از شعر، قصه، رزم و حماسه، اخلاق‌نامه، پندنامه، سیاست‌نامه و حتی لطیفه، فکاهی، هجو و هزل، برگ‌هایی اثرگذار برای شناخت ویژگی‌های اجتماعی و راستی‌ها و انحراف‌های اخلاقی جامعه خویش و فهم دگرگونی‌های فرهنگی، تحول‌های سیاسی و وضعیت اقتصادی و اداری زمان خود بر جای گذاشته‌اند. تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، تاریخ طبری، شاهنامه فردوسی، آثار ناصر خسرو بلخی و سنایی غزنوی، مثنوی معنوی مولانای بلخی، دیوان شعر حافظ شیرازی، گلستان و بوستان سعدی شیرازی و سیاست‌نامه‌ها و اخلاق‌نامه‌های دیگر تا سراج‌التواریخ ملا فیض‌محمد کاتب در دوره معاصر، گواهانی راستین بر این ادعایند.

گشوده شدن فصلی تازه در ادبیات فارسی به نام شعر نو که با بهره‌گیری علی‌اسفندیاری (نیما یوشیج) از آموخته‌های دنیای مدرن غربی صورت بست، توانست تحولی زیربنایی در فرهنگ و ادب سرزمین‌های قلمرو فارسی به راه اندازد که با هنجارشکنی در شکل و معنای شعر و ادبیات همراه بود و به تحول در داستان و رمان فارسی هم کشیده شد. مبنای محوری این تحول در شکل و معنا نیز «انسان» بود. انسانی شرقی که به مدد آشنایی با جهان غرب برای نخستین بار با آموزه‌هایی تازه روبه‌رو می‌شد که حتی اگر در فرهنگ خویش هم داشت، در مفهومی دیگرگونه بود یا کارکردی متفاوت یافته بود. مفهوم‌هایی مثل آزادی، حق، حقوق، دین، ملت، امت،

۱. شاعر، ویراستار و پژوهشگر. این آثار از وی درباره واصف باختری فراهم آمده است: دیدار در متن خورشید (گزیده نوشتارهایی درباره واصف باختری)، کابل: انتشارات خانه ادبیات افغانستان، ۱۳۹۲، ۲۰۲ صفحه؛ در قاف آینه (گزیده گفت‌وگو با واصف باختری)، تهران: انتشارات سوره مهر و خانه ادبیات افغانستان، ۱۳۹۶، ۱۰۴ صفحه؛ خیابان‌های بی‌تاریخ (گزیده شعرهای واصف باختری)، کابل: انتشارات تاک، ۱۳۹۷، ۱۵۳ صفحه.

واصف باختری؛ علامه‌ای که کم‌شناخته ماند



✎ غلام‌سختی غیرت، نویسنده و پژوهشگر

ناسیونالیست چنان نقد کرد که کاوه با همه دانش و منطق محکمی که داشت، با لبخندی از موضوع گذشت.

اتحادیه نویسندگان تازه تأسیس شده بود. گروهی از نویسندگان و شاعران شوروی کابل آمده بودند. رئیس اتحادیه نویسندگان دکتر اسدالله حبیب بود که برخی داستان‌هایش به روسی ترجمه شده بودند. در میان بزرگان ادبیات در این هیئت رئیس دانشگاهی از داغستان شوروی، پروفیسور احمدوف حضور داشت. رئیس هیئت او را معرفی کرد که نویسنده است و صاحب آثاری در تاریخ ادبیات، به ویژه ادبیات داغستان. همین که معرفی مهمانان پایان یافت، و اصف باختری که منشی اتحادیه نویسندگان بود، از پروفیسور احمدوف پرسید: والّه داغستانی را می‌شناسید؟ پروفیسور جواب داد: نه، نمی‌شناسم. شاید نیم ساعت و اصف درباره والّه داغستانی صحبت کرد. بیت‌های بسیاری از وی برخواند و از زندگی و تأثیر آثارش بر شعرای دوره‌های بعد از وی سخن راند. پروفیسور هی می‌نوشت و می‌نوشت. گمان می‌کنم که مهمانان شوروی فهمیدند که با آدم‌های سخن‌شناسی سر و کار دارند و همین موقعیت نویسندگان و شعرای افغانستان را بلند برد. و اصف رسول سخن‌ناب سرزمین خود بود.

در سال ۱۳۷۰ در بال روم هتل انترکانتننتال کنفرانسی بین‌المللی به مناسبت هزاره سرایش شاهنامه برگزار شده بود. دانشمندانی از ایران، شوروی، هند و حتی جاپان در این کنفرانس اشتراک کرده بودند. در روز اول کنفرانس پوهاند غلام جیلانی عارض، استاد جغرافیا در دانشگاه کابل مقاله تحقیقی مفصلی ارائه نمود که در آن در مورد خاستگاه کیومرث که وی را آدم اولیه می‌گویند، سخن گفت و یادآور شد که او از بلخ بوده است. کیومرث که در روز نخست به شاهی نشست، جشن نوروز را بر پا داشت؛ چیزی که تا امروز در بلخ ادامه دارد. دانشمندی از ایران ایراد گرفت که نه، از سرزمین ما بوده است و کیومرث از کوه البرز که در ایران است، فرود آمد. بحث دوام یافت. و اصف باختری دست بلند کرد و از رئیس مجلس اجازه خواست که صحبت کند. پهلوی او نشسته بودم. باختری گفت: دانشمند و محقق نیستم که با دلایل علمی بسان استاد عارض صحبت کنم؛ ولی از ناصر خسرو حجت می‌آورم. آن گاه غزل‌ها و بیت‌هایی را شاید به مدت بیش از ده دقیقه از ناصر خسرو قرائت کرد که نشان می‌داد کوه البرز مورد بحث در بلخ موقعیت دارد.

با صحبت باختری، دانشمند ایرانی سکوت کرد و دیگر بحث را ادامه نداد.

واصف باختری هر روز چهارشنبه در رادیو کابل برنامه‌ای داشت زیر عنوان: در گذرگاه شعر. گاهی من و زنده‌یاد زریاب و زنده‌یاد باختری در یک موتر به دفتر می‌رفتیم و پس به خانه می‌آمدیم. هر سه در مکرویان می‌زیستیم. عصر یکی از روزها من و باختری از دفتر به سوی خانه می‌رفتیم. باختری حالش خوب نبود. پلک‌هایش بر هم افتاده بودند و گویا خواب بود. از سرک وزیر اکبر خان می‌گذشتیم. ناگهان چشم گشود و گفت: من می‌روم رادیو پروگرام دارم. گفتم در چنین حالتی، شاید بهتر است استراحت کنی. او گفت: نه، باید بروم. به رادیو رفت. برنامه‌اش زنده نشر می‌شد. آن شب صحبت و اصف درباره مسعود سعد سلمان بود. باختری بدون نوشته به یاری حافظه توانمندش، در حدود یک ساعت در مورد آن شاعر نامی صحبت کرد. غزل‌ها و بیت‌های بسیاری، از جمله قصیده قلعه نای را خواند؛ قلعه‌ای که سال‌ها مسعود سعد سلمان در آن زندانی بود:

به جمله ما که اسیران قلعه ناییم
نشسته‌ایم و زبان کرده بر بضاعت‌ها
نه مال‌هایی که آن گاه بود، فایده داشت
نه سود دارد اکنون همی براعت‌ها
همان کفست و نخیزد ازو سخا و کرم
همان دل است نجنید درو شجاعت‌ها
به روز تا بر ما اندر آید از روزن
کنیم روشنی و باد را شفاعت‌ها
ز بهر هستی‌ها نیست کردمی لیکن
به نیستی‌ها کردم بسی قناعت‌ها
دراز عمری دارم که اندرین زندان
بر من از غم دل سال‌هاست ساعت‌ها
چه نازها کنم امروز من به برنایی
کنم ز پیری فردا بسی خلاعت‌ها
به کردگار که در راحتم ز تنهایی
که سیر گشت دل من از آن جماعت‌ها

این اندیشه مرا مشغول می‌دارد که چرا در برخی دوره‌های تاریخی شاعران و نویسندگان و بزرگانی ماندگار شده‌اند؟ هر انسانی افزون بر آن که پدر و مادری دارد، فرزند زمان خود است. دریافته‌ام که در روزگاران گذشته سلطان‌ها، فرمانروایان و بزرگانی محتشم زیسته‌اند که با علم و فرهنگ الفت داشتند و شاعران و بزرگان دانش و هنر را پشتیبانی می‌کردند و عزیز می‌داشتند. برای آنان شرایط مساعدی را برای این که بی‌دغدغه به کار تحقیق و آفرینش بپردازند، مهیا می‌ساختند؛ ولی در پنج قرن اخیر تاریخ سرزمین ما، اغلب رهبران از دانش و هنر بی‌بهره بوده‌اند و بیشتر به خاطر حفظ قدرت و یا کسب قدرت برای طرد و دفع مخالفان‌شان مشغول توطئه و جنگ و بیشتر وقت خود را به خوش‌گذرانی و عیاشی هزینه کرده‌اند.

واصف باختری به نسلی از آفرینشگران فرهیخته تعلق دارد که همه عمر با دردها و ذوق‌ها و نیروی آفرینشی درون تنها زیسته‌اند. حال و اصف را بیتی از یک غزل معروف مولانا این‌طور می‌توان تصویر کرد:

من اگرچه سبب شیبم، ز درخت بس بلندم
من اگر خراب و مستم، سخن صواب گویم
و یا به قول حافظ:

در اندرون من سوخته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

واصف باختری فقط شاعر نبود، اگرچه در این عرصه یگانه است. او عالم بود، محقق بود، تاریخ بود و گنج حضور غنای بی‌همتای ادبی گستره فرهنگی زبان فارسی بود. و اصف باختری حافظه شگفتی داشت. گویا رسول همه شاعران و بزرگان تاریخ ما بود که حضور آنان را با چشم دل دایم می‌بیند.

محفل گشایش سال نو تحصیلی دانشگاه کابل بود. من به نمایندگی از دانش‌جویان جدیدالشمول در حضور دکتر علی‌احمد پوپل، وزیر معارف آن زمان، دکتر انوری، رئیس دانشگاه کابل، جمع زیادی از استادان و دانش‌جویان در ورزشگاه دانشگاه کابل، که تازه ساخته شده بود، سخنرانی کردم. بیست‌وهشت سال از این محفل سپری شد. روزی با و اصف باختری و شماری دوستان دیگر نشستیم و بودیم و از هر دری سخن می‌گفتیم. کسی از و اصف پرسید: غیرت را پیش از کار در انجمن می‌شناختی؟ باختری خندید و گفت: در سال ۱۳۴۲خ. در محفل گشایش سال نو تحصیلی دانشگاه کابل سخنرانی کرد. جاکت جیر نارنجی (آن وقت این جاکت مد بود) پوشیده بود.

در سال ۱۳۴۵خ. با شماری از دوستانم، که در دانشکده آمادگی مسکو هم‌صنفی بودیم، به کابل آمدم. با برخی اشعار و نگارش‌های و اصف باختری آشنا بودم. آن روز دوست و هم‌صنفی من در دانشکده آمادگی، زنده‌یاد لطیف محمودی ما را به خانه‌اش در کوچه علی‌رضا خان کابل قدیم مهمان کرده بود. در این مهمانی و اصف باختری حضور داشت. اسحاق کاوه و برخی رفقای نزدیک دیگر نیز بودند. از شوروی و گذشته آن صحبت شد. و اصف باختری از ما که دیگر زبان روسی را آموخته بودیم و در همین زبان کتاب‌خوان هم شده بودیم، درباره تاریخ و ادبیات روسیه و شوروی معلومات گسترده‌تری داشت؛ چون سخن از ادبیات و نویسندگان شوروی به میان آمد، کاوه از نویسنده نام‌دار الکسی تولستوی نام برد. این نویسنده با نگارش کتاب پتر کبیر و نیز داستان‌ها و رمان‌های زیادی در عرصه گوناگون هستی مردم خود شهرت یافته بود. کاوه از داستانی زیبا، عاطفی و عاشقانه تولستوی زیر عنوان خصلت روسی روایت کرد. جوان بلندبالا و زیبایی به جنگ می‌رود و در نتیجه اصابت خمپاره معیوب می‌گردد. چهره‌اش بی‌شکل و نفرت‌انگیز می‌شود. با چنین سیمایی، نزد پدر و مادر خود می‌آید؛ ولی با نامی مستعار. می‌گوید با فرزندشان هم‌رزم بوده است. از وی خواسته است احوال سلامتی او را به خانواده‌اش برسانم. شب را در این خانه سپری می‌کند. در صورت هولناک کهنه سرباز فقط چشم‌هایش می‌درخشند. مادر صبح هنگام صرف غذا متوجه این چشم‌ها می‌شود. در شک است. این فرزند او نیست؟ سرباز رخصت می‌گیرد و دوباره به جبهه می‌رود. مدتی می‌گذرد، از مادرش نامه‌ای دریافت می‌کند. مادرش به او می‌نویسد که او را شناخته است. نامزدش که در تمام مدت منتظر او بوده است، نیز او را شناخته است. او فرزندش را سوگند می‌دهد که حقیقت را بگوید. سرباز سخن مادر را تأیید می‌کند و چون از جنگ برمی‌گردد، نخستین کسی که او را در آغوش می‌گیرد، نامزدش است. نویسنده ابراز نظر می‌کند که خصلت روسی عبارت است از نگاه به درون و تعهد به عشق، عاطفه و دلدادگی. و اصف الکسی تولستوی را به عنوان نویسنده

”

در روز اول کنفرانس پوهاند غلام جیلانی عارض، استاد جغرافیا در دانشگاه کابل مقاله تحقیقی مفصلی ارائه نمود که در آن در مورد خاستگاه کیومرث که وی را آدم اولیه می‌گویند، سخن گفت و یادآور شد که او از بلخ بوده است. کیومرث که در روز نخست به شاهی نشست، جشن نوروز را بر پا داشت؛ چیزی که تا امروز در بلخ ادامه دارد. دانشمندی از ایران ایراد گرفت که نه، از سرزمین ما بوده است و کیومرث از کوه البرز که در ایران است، فرود آمد. بحث دوام یافت. و اصف باختری دست بلند کرد و از رئیس مجلس اجازه خواست که صحبت کند. پهلوی او نشسته بودم. باختری گفت: دانشمند و محقق نیستم که با دلایل علمی بسان استاد عارض صحبت کنم؛ ولی از ناصر خسرو حجت می‌آورم. آن گاه غزل‌ها و بیت‌هایی را شاید به مدت بیش از ده دقیقه از ناصر خسرو قرائت کرد که نشان می‌داد کوه البرز مورد بحث در بلخ موقعیت دارد.

“

عجیب است انگار هزار سال است در زندان زیسته‌ایم
و و اصف باختری فریاد چنین دردی است که با گذشت ایام
صدایش بلندتر و بلندتر در گوش دل‌ها و مغزها طنین‌انداز
خواهد بود. بزرگ از دور نمایان می‌شود.

من ان نکردم بذله مصون زیم چونان
چو نظم ما را افتد همی اشاعت‌ها
اگر جهان را چونین ندانم مجبور
به شعرها ز نمی بر جهان شاعت‌ها

مترجمی که مراقب زبان مادری خویش بود

بررسی شأن زبان فارسی در ترجمه‌های واصف باختری



نادر احمدی، شاعر و پژوهشگر

در میان شاعران ما آن‌هایی که از روی بصیرت و شناخت به سراغ ترجمه شعر رفته‌اند، کم‌شمارند. این اندک بودن شمار مترجمان بصیر برومند حاکی از فقر فرهنگی و ادبی در جامعه است. وضعیت ترجمه بسته به وجود مترجمان آگاه و بصیر دارد. چه این‌که وقتی بصیرت و شناخت نسبت به موضوع نباشد، دغدغه نیز به وجود نخواهد آمد. بدون دغدغه محصول خالصی نیز به بار نخواهد آمد؛ اما واصف باختری از آن دست شاعرانی است که با بصیرت و توانایی توأم با آگاهی به سراغ ترجمه شعر رفته است. او مترجمی دغدغه‌مند در عالم ترجمه شعر به بار ادبی و هنری قوی‌تری در عرصه زبان فارسی دارد؛ یعنی در میان همگنان اگر همگنانی باشد، او یک سر و گردن فراتر از سایرین قرار دارد. در واقع کارهای باختری در عرصه ترجمه هم مایه مباحث است و هم چراغ راه. مایه مباحث است؛ چون وزن ترجمه‌های او در عالم ادب فارسی پرمایه و استخوان‌دار است. او در هر ترجمه کوشیده هسته زبان فارسی را در ترجمه‌هایش بکار و محصولی ناب به بار آورد. چراغ راه است؛ چون چشم‌اندازی را فرا راه ما می‌گستراند و راهی را به ما نشان می‌دهد که تا حدی کوبیده شده و مهبای بهره‌وری است. راه او نیز بر مبنای معیارهای اصیل زبان فارسی کوبیده و هموار شده است.

باختری به زبان انگلیسی مسلط بود و ترجمه‌های او همه از مبدأ انگلیسی به فارسی برگردان شده‌اند. ناگفته نگذردم که باختری از دیگر زبان‌ها؛ از جمله روسی، اسپانیایی و حتی هندی هم به فارسی ترجمه کرده است؛ اما همه این برگردان‌ها از طریق زبان انگلیسی به زبان فارسی انجام شده‌اند. نخستین ترجمه‌های او که در مجموعه‌ای با عنوان «اسطوره بزرگ شهادت» گرد آمده و از سوی انجمن نویسندگان افغانستان در کابل، پایتخت ایران شرقی چاپ شده است، آثاری از شاعران مختلف و فرهنگ‌های مختلف را در بر دارد. در این مجموعه پنج شعر از فردریکو گارسیا لورکا، هشت شعر از شاعران اتحاد جماهیر شوروی پیشین، یازده شعر از ایمی فلیپس، شاعر برزیلی و چندین شعر از پیشگامان شعر هندوستان گنجانده شده است. این مجموعه نخستین مجموعه مستقل باختری در عرصه ترجمه است. او در توضیح ترجمه نوشته است: «گزارنده به دری»؛ یعنی در دهه پنجاه خورشیدی وقتی خواسته است از زبان دیگری به زبان مادری خویش شعری را ترجمه کند، آن را زیر عنوان «دری» نام می‌برد؛ اما این تنها موردی است که واصف باختری از زبان مادری خود با چنین عنوانی یاد می‌کند. پسان‌ها که به دسیسه بودن چنین نامی پی می‌برد، همواره از عنوان فارسی و فارسی‌داری استفاده می‌کند. جالب این است که در مجموعه اسطوره بزرگ شهادت، پنج شعر لورکا را از روی ترجمه فارسی یکی از دانشجویان ایران کنونی مقیم نیویورک، آقای محمد سلیمانی ملایری، که در نشریه دانشجویی ارس ترجمه و منتشر شده، به تعبیر خودش به «دری» باز می‌گرداند. احتمالاً باختری هنگامی که در آمریکا مشغول تحصیل بوده، با نشریه دانشجویان ایرانی ارتباط داشته و ترجمه منشور محمد سلیمانی ملایری از شعر لورکا را دیده و تصمیم گرفته آن را به شکل منظوم درآورد. او سپس آن را با متن انگلیسی شعرها مطابقت می‌دهد. متأسفانه من ترجمه فارسی شعرهای لورکا توسط محمد سلیمانی ملایری را نیافتیم که ببینم واصف باختری چه تغییراتی در ترجمه شعر لورکا انجام داده است و یا هدف او از عبارت «برگردان به دری» چه بوده است. آن گونه که من بررسی کردم، واصف باختری حتی در همان سال‌های دانشجویی خود در کابل نیز همواره تعبیر «زبان فارسی» را به کار می‌برد. اکنون به ترجمه واصف باختری از شعر لورکا با عنوان مرتبه دقت کنید:

سپیدار بلند بیشه امیدهای من
ایا تبعیدی اقلیم خاکستر

به یادت آبیار ریشه سبز کدامین نخل گردهم با
سروشک خویش (باختری، بی‌تا: ۶).

آن‌چه ممکن است در این متن متفاوت دیده شود، همانا موزون بودن ترجمه واصف باختری با ترجمه محمد سلیمانی ملایری است. این‌که بر چه ملاک و بنیادی واصف باختری ترجمه خود را «گزارنده به دری» خوانده است، روشن نیست. این احتمال هست که پس از تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳خ. که با دسیسه‌های فراوانی نام زبان ما را از فارسی به دری تغییر دادند و بدین وسیله خواستند که میان فارسی‌زبانان دو سوی مرز بیگانگی ایجاد کنند و بدر دشمنی بکارند که چنین نیز شد، گویا واصف باختری جوان، بدون آگاهی از چنان دسیسه‌ای، عبارت «گزارنده به دری» را بر پیشانی کتابش حک کرده باشد. این احتمال نیز هست که شرایط آزادی بیان به گونه‌ای

نبوده که نویسندگان و مترجمان کشور با خواست و اراده خویش بنویسند و منتشر کنند. نوعی استبداد فرهنگی و سیاسی در همه دوره‌ها علیه فارسی‌زبانان اعمال می‌شد. به ترجمه شعری از تائیسین قلی‌اف از اهالی اتحاد جماهیر شوروی سابق توجه کنید که واصف باختری آن را ترجمه کرده است:

کاش می‌شد سنگ را چون کاج کاشت
تا پدید آید
جنگلی از سنگ - نامش کوه -
جنگلی انبوه
در پناه شاخسارانش دلبران ستبراندام
رهسپار مرزهای دور
- سرزمین‌های امید و نور- (همان، بی‌تا: ۱۵).

اگر در همان زمان این شعر را شاعری از هم‌زبانان ایران کنونی ترجمه می‌کرد، جز منشور بودن و گزینش واژه‌های متفاوتی که ناشی از سلیقه فردی هر مترجمی است، چه تفاوتی می‌توانست داشته باشد؟ پس ترجمه‌های واصف باختری می‌تواند برای همه فارسی‌زبانان حوزه تمدنی ایران تاریخی، قابل استفاده باشد. بر یک اصل اساسی بنا شده و آن حفظ اصالت زبان فارسی است.

این‌که باختری زبان خود را فارسی یا فارسی دری می‌خواند، بی‌سبب نیست. او نیک می‌دانست که بیگانگی زبان میان مردم ساکن در دو سوی مرزهای کنونی، به قوت و توانایی زبان فارسی می‌انجامد. به همین علت است که باختری چه در ترجمه‌ها و چه در شعرهای خود همواره به این بیگانگی می‌اندیشیده و به آن سمت نیز حرکت داشته است. حتی تعدد داشته است که این مرزها و بیگانگی‌ها و فاصله‌های ساختگی را بشکند. بد نیست به چند نمونه اشاره شود:

یک

در شعر «عقاب از اوج‌ها» که در سال ۱۳۵۱ در شهر کابل سروده شده، واژه «پاییز» را به کار می‌برد و این نشان از درایت و اشراف او در عرصه زبان است:
روان‌ها - شیشه‌هایی از شرنگ رنج آکنده -
سخن‌ها - سبزه‌هایی خاک‌سو از سردی پاییز -
و دل‌ها چون تهی گهواره‌های کودک امید (باختری، ۱۳۶۲: ۳۸).

در این بریده از شعر واژه «کودک» نیز توسط شاعر به کار برده شده که خیلی از «دری‌وری» گویان آن را تحریم کرده و به جای آن واژه عربی و فرسوده طفل و اطفال را استفاده می‌کنند.

دو

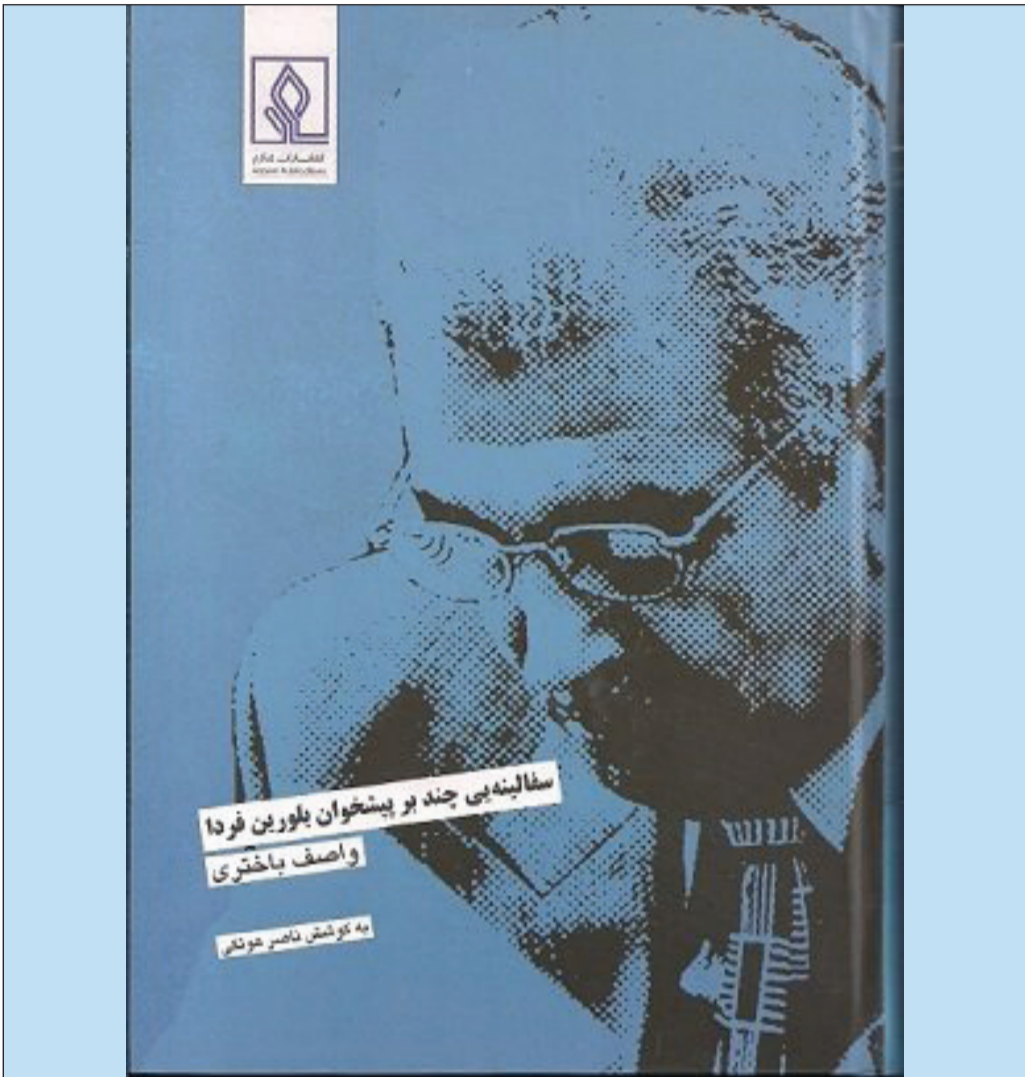
در اقلیم شما
نام من ستاره قرمزی است
که تنها در افق شب‌نامه‌ها پدیدار می‌شود (باختری، ۱۳۷۶: ۳۷).

کاربرد واژه «قرمز» که به گمان عده‌ای مخصوص ایران غربی است، در این شعر توسط واصف باختری از انحصار در آوردن آن واژه یا ایستادن علیه کسانی است که می‌خواهند میان فارسی‌زبانان دو سوی مرز فاصله و بیگانگی ایجاد کنند. و نیز کاربرد واژه قرمز در شعر «شفق با خط قرمز»:

شفق با خط قرمز بر جبین آسمان بنوشت
دل بیدادگر هم زین همه بیداد خونین است (همان: ۴۲).

و در شعری دیگر واژه اردیبهشت را به کار می‌برد که باز در ستم‌پند علیه همان سیاست‌جذایی‌سازی و از خود کردن واژه اردیبهشت است:
اردیبهشت‌ماه که می‌آید
هر قطره خون که در رگ گل‌هاست
یک رودبار دلهره و درد می‌شود (همان: ۳۵)

در راستای ایستادن علیه مرزهای ساختگی و از آن خود ساختن واژه‌های ناب فارسی در غزل یادگار آینه، واژه «شناس‌نامه» را به کار می‌برد تا از زبان مادری خویش صیانت کرده باشد:
شناسنامه جغرافیای هول کجاست؟
که آشکار شود کز دیار آینه‌ام (باختری، ۱۳۷۶: ۳۴).
بد نیست به چند نمونه از ترجمه‌های باختری نیز بپردازیم و ببینیم که او در عرصه ترجمه، مترجمی بوده دغدغه‌مند و صاحب بصیرت و آگاهی نسبت به زبان مادری خویش. نخستین ترجمه‌های او حتی پیش از اسطوره بزرگ شهادت، در نخستین اثر او؛ یعنی «... و آفتاب نمی‌میرد»، ۱۳۶۲، در کابل منتشر شده است. در این مجموعه سه شعر از شاعران خارجی را نیز ترجمه کرده و گنجانده است. خود در یادداشتی که در پایان کتاب آمده در توجیه کارش چنین می‌نگارد: «در این دفتر ترجمه سه شعر از شاعران اروپایی و آمریکای لاتین نیز گنجانیده شده‌اند. شاید در



سفالینه‌ی چند بر پیشخوان بلورین فردا
واصف باختری
به کوشش ناصر عونتاش

سپاه ترک،

(گریبان شکیبایی دریدن) ننگ و رسوایی است
به سوی ساحل زرین مپهن، بادبان‌ها را برافرازید
(همان: ۸۰). آن گونه که خود مترجم هم در پاورقی یاد کرده است، جمله «گریبان شکیبایی دریدن» مصراع است از نظامی گنجوی. این کار باختری به عنوان مترجم در دهه پنجاه خورشیدی نشان دغدغه‌مندی او نسبت به زبان فارسی است. همان‌گونه که در سال ۱۳۶۲خ. در شعر «در خیابان غبارآلوده تقویم» واژه خیابان را استفاده می‌کند تا علیه کسانی بایستد که واژه «سُرک» را که از زبان روسی آمده است، چنان می‌پندارند که گویا مادرزاد فارسی بوده است.

با تأمل در کارنامه ترجمه‌های واصف باختری دغدغه‌مندی و بصیرت او را در عالم ترجمه می‌توان دریافت. مترجمی که شدیداً مراقب زبان مادری خویش؛ یعنی زبان فارسی است و این مهم را با چند مؤلفه اساسی دنبال کرده است. یکی این‌که کوشیده در هر مرحله گذشته ادبی و زبانی خویش را نه تنها از یاد نبرد بلکه عناصر اصلی آن را شناسایی کرده و آن را در ترجمه‌هایش به کار ببرد. دوم این‌که علیه مرزهای ساختگی میان فارسی‌زبانان محکم و مقاوم ایستاده و کوشیده در عمل آن مرزها را بشکند. سوم این‌که مواد کارش را نخست به درستی هضم کرده و پس از گذراندن از صافی ذهن خویش آن را به آستانه مخاطب فارسی‌زبان برساند. سخن را با مرور بخشی از شعر موازی‌ها سروده ایمی فلیپس شاعر برزیلی به پایان می‌بریم:

و ما از پنجره خاوری
به چلچراغ همسایگان خویش نگریم
ای تبعیدی بی‌بازگشت!
که به جبروت تندیس تفرعن نماز نکردی
اکنون که شط زمان تابه ماهیان قرمزین است
از فراسوی سال‌های پیش از نجوم و هندسه
دست‌هایت را به من بده
و بگو
به کجا برگردم؟
در کجا بمیرم! (باختری، بی‌تاریخ: ۲۵).
ملبورن
نوزدهم ماه سپتامبر دو هزار و بیست‌وسه
بیست‌وهشتم شهریورماه هزار و چهار صد و دو

منابع

باختری، واصف. (بی‌تاریخ). اسطوره بزرگ شهادت. ترجمه واصف باختری. انجمن نویسندگان افغانستان. (بی‌جا). ص ۶؛
باختری، واصف. (۱۳۷۶). تا شهر پنج‌ضلعی آزادی. (بی‌نا). پشاور. ص ۳۵؛
باختری، واصف. (۱۳۶۲). و آفتاب نمی‌میرد. اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان. کابل. ص ۳۸؛

نخستین نگاه مجاز ندانند که شاعری ترجمه شعر دیگران را در دفتر شعر خویش جای دهد، ولی چون سراینده این دفتر در ترجمه این اشعار آن‌سان که بایسته ترجمه شعر است تنها به گزارش واژه‌به‌واژه نپرداخته، این‌جا و آن‌جا اندیشه شاعران را از پرویزن پنداشت‌های خود گذشته است، سزاوار دانست آن‌ها را در این دفتر بگنجاند (باختری، ۱۳۶۲: ۹۳). این تعبیر «پرویزن گذشته‌اند» خیلی قابل تأمل است؛ یعنی مترجم روی شعر مورد ترجمه غور و تأمل کرده و پس از هضم درست و دقیق آن متن را طوری ترجمه کرده است که گویا شاعر آن را به فارسی سره سروده است؛ مثلاً نخستین شعر ترجمه او در این مجموعه شعری است از برتولد برشت شاعر آلمانی با عنوان پرسش:

که بر پیکان زهرآگین دشمن سینه کرد آماج؟
که تا پیرایه زرین پیروزی
به روی سینه فرماندهان تابید
نگارین کاخ‌های شه‌ریاران را که آذین بست؟ (باختری، ۱۳۶۲: ۳۵).
دیگر لازم نیست توضیح داده شود که چگونه مترجم دغدغه مراقبت و محافظت از زبان فارسی را در این فقره از ترجمه خویش، آن هم در سال ۱۳۴۶خ. اعمال کرده است.

ترجمه دومی که در دفتر شعر «... و آفتاب نمی‌میرد» آمده است، از رژینو پدروسو شاعر کوبایی است، با عنوان واژه‌ها خواب‌تان خوش!

در کتابی فرمانده از روزگاران پارین
زرد و پرگرد و چرکین
- مرده‌ریگ نیاکان معدن‌چی من -
در کتابی که هر برگ آن خانه موریانه است
در کتابی که فریاد خاموش افسانه‌سازش
رازاها گوید از روزگار درازش
با خطی پاک‌تر از شرک‌خند دوشیزگی‌های دریا نوشته
است (همان: ۵۹).

سومین و آخرین شعری که از رهگذر ترجمه بر این دفتر افزوده شده است، شعری است از لرد بایرون شاعر بریتانیایی قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم، با عنوان خشم دریا و دریایی از خشم:

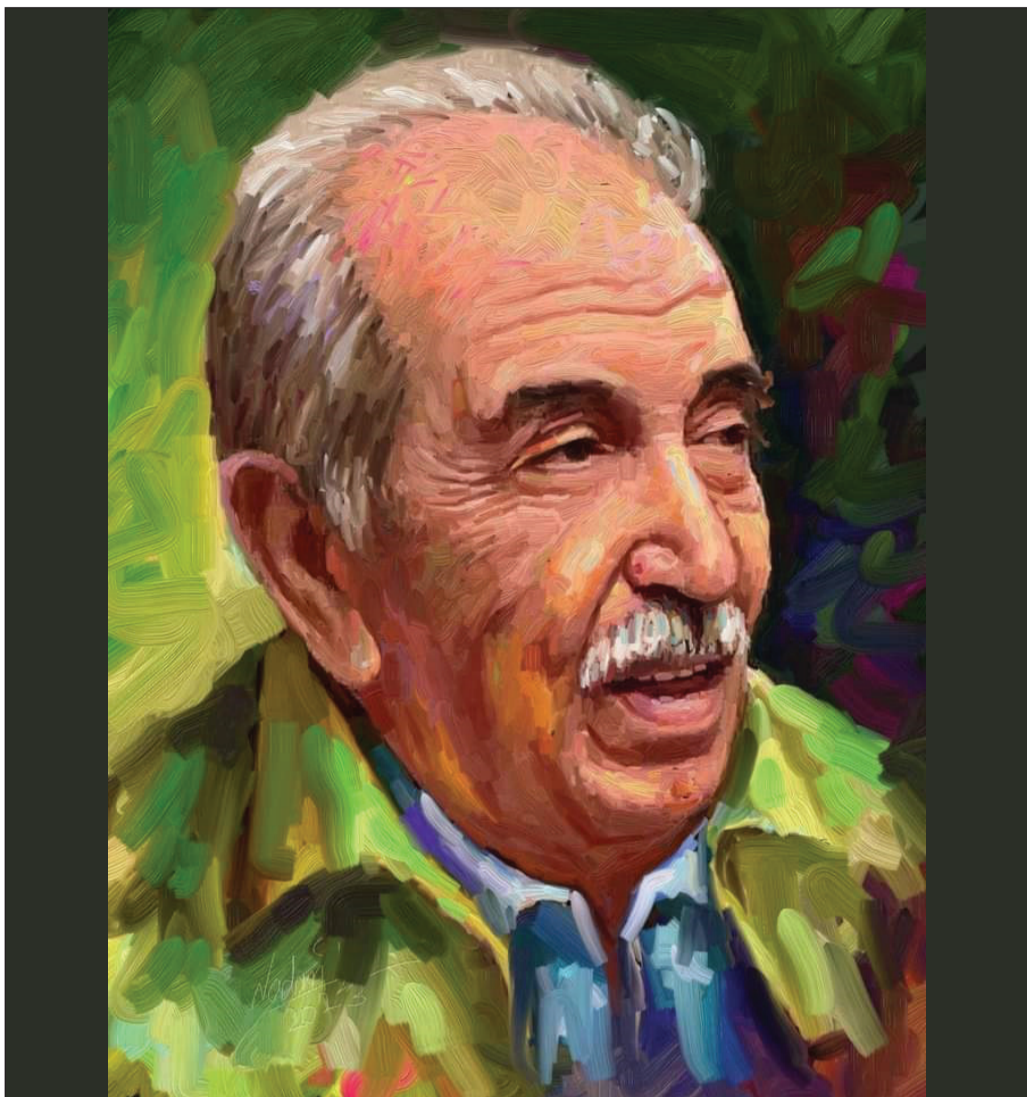
سلام ای میهن من، ای برافرازنده‌قامت، ای شکوه پاک!

سلام ای شاخه بارآور پیوندهای نورا!
سلام ای خوب، ای خوبی، سلام ای زادگاه نورا!
سلام ای آسمان، ای خاک! (همان: ۸۱-۸۲).

همان گونه که از نفس ترجمه پیداست، روانی، سلاست، رسایی و موسیقی و روح زبان فارسی در تار و پود و بافت شعر ترجمه دمیده شده، به گونه‌ای که این اثر به زبان فارسی خلق شده است. نکته ظریف‌تر ترجمه باختری از این شعر بایرون این است که او در هنگام ترجمه حتی از شعر کلاسیک فارسی به صورت مستقیم بهره برده است:
الا ای خشم‌تان چونان حریق جنگل زنده‌خواهان

بررسی انتقادی ترجمه‌های واصف باختری در حوزه ادبیات و فرهنگ

...ادامه از صفحه ۱۲



۵. بررسی انتقادی ترجمه‌های واصف باختری در حوزه ادبیات و فرهنگ

ترجمه‌های باختری آرمان‌گرایانه و در پی ایجاد اثر جدید با توجه به جرقه‌های ناسیونالیستی از اشعار جهان است. دوری از وطن، نكوهش استبداد، و ستایش آزادی و وطن‌خواهی او که سال‌های زیادی از زندگی را در غربت سپری کرد، در مواجهه با هر اثری نوستالژی بیگانه‌مانند شاعران را به‌عنوان تمامیت کار هنری پیش می‌کشد؛ در نتیجه، کار را حسرت‌زده و غصه‌مند به خورد مخاطب فارسی می‌دهد. به این شعر دقت کنید. شنیده‌ام که خردپیشه‌ای به قیصر گفت نگویمت که دگر می به ماهتاب منوش ولی به جنگ اگر بهره‌ور شدی از فتح به کاسه سر قربانیان شراب منوش.

شما تصور می‌کنید این یک ترجمه است؟ یا یک شعر سنتی با رعایت وزن عروضی کامل، در زبان مادری و اصلی شاعر؟ بیان حسرت تلخ شکستی که در آن است، با تداعی‌های خردورزانة کلاسیک ادب فارسی، تجارب فرهنگی و حیاتی هم‌چنان رعایت وزن زبان مقصد، این همه امتیازها مشخص می‌کند که کمتر حس برگردان بودن این رباعی به مخاطب دست می‌دهد، در حالی که این شعر واقعاً ترجمه کار کوتاهی از خانم لیلا عبوج شاعر لبنانی است (باختری، ۱۳۷۹: ۸۹).

به باور من ترجمه‌ای را که مترجم پای‌بند متن مبدأ نمی‌ماند و در آن تصرف می‌کند، باز تولید بگوییم نه برگردان؛ زیرا دیده می‌شود آقای واصف باختری به همان پیمانانه که شعریت متن منتخب برای برگردان را اهمیت داده، ده برابر، برای حاصل کار خود که در زبان فارسی خلق «تولید» کرده است، عمر و حیات در نظر می‌گیرد. درک این نکته ما را متوجه می‌سازد که شعری اگر ترجمه موفق نمی‌داشت، آقای باختری ممکن بود از خیر نشر و پخشش بگذرد، چنان‌که خود در یکی از مصاحبه‌هایش گفته است: «من یک سلیقه دارم، در هر شعر غربی که نشانه‌ای از روح شرقی را دیدم، آن را ترجمه کردم.» (احمدی، عبدالله، ۱۳۸۱: ۴۵).

آقای باختری در این مصاحبه از روح شرقی کارهای لورکا و خامی که به نام ایملی فلیپس است یاد می‌کند که از ایشان در حدود چهل شعر برگردان کرده است. با توجه به این نقل قول، بدون تردید باختری در امر برگردان دنبال شعری بوده که در ذهن او جرقه پیدایش یک شعر زیبا و آتشین جدید را تولید کند، منتها به سنگ چخماق یا آن ساطع‌کننده اولین تشعشع (شعرا صلی) صادق می‌ماند.

واصف باختری سه شعر از یک شاعر داغستانی را ترجمه کرده است که یکی از آن‌ها این شعر «کشتی» است.

گر ناخدا فروگسلد رشته شرع
یا کوه، موج و باد، کند کینه‌گستری
وانگه که نسج هستی کشتی ز هم گسست
ای وای بر کسی که نداند شناوری

باشد جهان به‌سان یکی کشتی سترگ
مردان و کودکان و زنان در میان آن
لیکن دچار پنجه طوفان مرگبار
باد سموم مرگ به پیرانش وزان (همان‌جا: ۸۷).

این شعر در واقع بیان دگرگونه‌ای از داستان نحوی و کشتی‌بان مولوی است، یا دست‌کم روح شرقی به وضاحت در آن بازسازی شده است. چنین ترجمه‌هایی رخنه مصادره‌به‌مطلوب در کارهای آقای واصف باختری را نشان می‌دهد که بیرون از موقعیت محتوا در فرم نیز تداخل آفرینش‌گرانه دارد. اگر این‌طور قضاوت نکنیم، دست‌کم این برگردان‌ها همان‌قدر که به متن اصل استوار است، به متن زبان مترجم هم موازست نشان می‌دهد. فرض را اگر بر این بگیریم که یک شعر از یک شاعر داغستانی با روحیه بلاغی و عاطفی، فرم واحد داغستانی - فارسی داشته باشد، مقداری غیرممکن به نظر می‌رسد.

جهان کهنه یکی دفتر است پر ز صور
در آن نقوش خجسته، در آن نقوش پلید
نقوش نیک در آن کاش بیشتر می‌شد
نقوش ناخوش آن کاش محو می‌گردید.^۱

به نقل از شیما بهره‌مند، در پایگاه خبری فرهنگ امروز، باربارا جانسن معتقد بوده است: «خیانت به متن اصل در جریان انتقال آن به زبان مقصد جز لاینفک ترجمه است» (خبر امروز: ۱۳۹۵)؛ چون در ترجمه دغدغه مؤلف، خوب انتقال دادن زبانی به زبانی دیگر است. وقتی مترجم هنگام ترجمه از خود می‌پرسد که آیا کار بهتری از آنچه در دست دارد انجام می‌دهد، اساس بازتولید را این پرسش

مطرح می‌کند. وقتی کسی در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد و متوجه می‌شود با اندکی کژومز کردن زبان اصلی ترجمه عالی‌تری به زبان مقصد خلق خواهد شد، تصور می‌کنید از این کار سر باز می‌زنند؟ اگر این‌گونه فکر می‌کنید، شما مترجم نیستید یا دست‌کم مترجم خوب نیستید، چون به قول معروف، تنها ترجمه می‌تواند خیانت کند، بدون این‌که لزوماً تضادی را القا کند که از آن دور می‌شود؛ زیرا هر ترجمه درصدد این است که زمینه‌ای را مساعد سازد برای درک و پذیرش مخاطب، هم برای درک مخاطب از زبان، و هم برای پذیرش از جهت هنری بودن. مترجم در یک چنین موقعیت نظیر واصف باختری عمل می‌کند، زمینه‌سازی تولید یک شعر جدید می‌شود.

به این ترجمه واصف باختری از شعر حسن دیاموک شاعر ترک دقت کنید.

تفنگ‌ها:
شما به غرش خود هم‌چنان ادامه دهید
ولیک من که از این‌ها و هوی بیزارم
هنوز نغمه جان‌بخش عشق و آزادی
هنوز نغمه آزادگی به لب دارم
و تانگ‌ها که چو برزبگرا پولادین
به کار شخم زمین‌ها و کشتزارانید
گل‌وله‌ها که ز آسیب‌تان شکوفه سرخ
به خاک تیره برافگند رخت و پرپر شد
شما به غرش خود هم‌چنان ادامه دهید
ولیک من
هنوز نغمه جان‌بخش صلح می‌خوانم
به سوی ساحل زرین صلح می‌رانم
و خون خویش‌تان این عطر پاک هستی را
بر آستانه شب می‌فشانم از شادی... (باختری، ۱۳۷۹: ۸۱).

این یکی از اشعار کامل ترجمه‌شده آقای باختری است، با روش ترجمه بیناشانه‌ای؛ زیرا تانگ ممکن است نشانه مشترکی میان دو شاعر باشد؛ ولی حضور وزن و فرم بسیار محکم و منسجم، نشان می‌دهد نوع ترجمه بینا‌زبانی نیست. گاهی تصور می‌کنم با مقابله این دو کار ممکن است فهم‌پذیری جهان این دو شعر در تقابل اگر قرار نگیرند، در زاویه‌های متفاوتی خواهند ایستاد. در چنین وضعیتی ما حق را نمی‌توانیم از مترجم در راستای خلق یک اثر بکر و بدیع بگیریم. او در چنین موقعیتی کاملاً حق دارد. آن‌چه ساختار می‌پذیرد و به صورت کامل سروده می‌شود، بسراید. فرقی نمی‌کند اگر شعر زبان اصلی در یک فاصله دور از شعر (ترجمه) زبان مقصد قرار گرفت، اساساً یک تعداد ترجمه‌های آقای باختری که ناسیونالیسم تند دارد، در این بخش از آفریده‌های مترجمانه‌اش قرار می‌گیرند.

این غزل از آن جمع است.
ایا که بی‌خبری از سرشت میهن من
به دست کس نفتند سرنوشت میهن من
هزار واحد دیگر در این بیابان است
تو خوش که شعله فشاندی به کشت میهن من
او آرمان‌گرایی خودش را به شعر دیگر که همانا ترجمه شعر عرب باشد، اعمال می‌کند؛ چون در مسیر ترجمه مواجهه‌ها گوناگون‌اند. گاهی حتی متن‌های اصلی ترجمه‌پذیری خود را محقق نمی‌توانند، یا مانند آن شعر بیدل بسیار پیچیده و غامض‌اند یا بسیار ابتدایی و سطحی، باختری البته به اشعار از نوع دوم برای ترجمه نزدیک نمی‌شود؛ ولی برای اینکه زبان اصل را در مواردی خوب بلد نبود، ممکن ترجمه‌پذیر جلوه کردن عده‌ای از کارهای سبک او را در زبان انگلیسی از کار ترکی یا عربی متمایل به ترجمه کرده باشد که در این‌چنین کارها من مطمئن هستم، زبان مقصد (ترجمه) کارش بهتر از زبان اصل ساختار و بافتار یافته است. به این یکی به عنوان حسن ختام دقت کنید:

نوشته‌ست بر برگهای شقایق
که گل را نچینید
و این کودک نازپروده ز آغوش مادر نگیرد
ولیکن درینا که باد
ندارد سواد (باختری، ۱۳۸۸: ۳۷۲)

باختری به این نکته اشراف دارد که ترجمه با زبان سطحی از عیب مصادره کردن زبان اصل در ترجمه به زبان مقصد به مراتب بدتر است. همین فهم باعث می‌شود او روح زبان خود را چنان محفوظ دارد که مخاطب تحت اثر لذت از متن ترجمه پنداشته شده، صادق نبودن به اصل را متوجه نشود؛ این است که من می‌پندارم زبان ترجمه باختری نیز نوعی زبان نامیرای شعر اوست، و در راه ادامه دادن به حیات ادبی خود، تکثیر زبان نارسایی به وجود می‌آورد. باختری درصدد جمع‌وجور کردن این زبان است.

۱. برای مقابله اصل اشعار با برگردانهای آقای باختری موفق به دریافت اشعار به زبان انگلیسی نشدیم. ممکن منابع اکثر این سروده‌ها را آقای باختری در سال‌های دور، از آثار کتبی داغستانی و زبانهای دیگر دریافت کرده باشند.

آزودن زبان ترجمه در راستای فعالیت‌های باختری، بیشتر برای ایجاد الگو اتفاق افتاده است تا کسانی که متأثر از او بودند، متوجه شوند که تا چه اندازه او زبان و لحن منحصر‌به‌فرد خود را زیر بار تأثیر زبان مبدأ می‌برد. تلاش شاعرانه باختری در ترجمه‌هایش چنان برجسته است که نیازی به این جستار ندارد، برای این‌که او با مراجعه به اشعار یک زبان دیگر، زبان خود را به سمت تکامل هدایت می‌کند، و از تضاد و برخورد موج روحی و معنوی دو زبان، یا ادغام امور فرهنگی، و تداعی‌های زبانی، سطرها و سلیقه‌های کاملی بیرون می‌چهند که مخاطب می‌پندارد باختری برنامه برتری جویی و از لحاظ ایدئولوژیک بیان ناسیونالیسم فراگیری را در سر دارد، در حالی که چنین نیست. او به آن‌چه فرهنگ ترجمه شعر ایجاد می‌کند، پابند است. به قولی: «ترجمه از میان تمام فرم‌های ادبی، یگانه فرمی است که وظیفه خاص نظارت بر لحظه یخنگی و بلوغ زبان بیگانه و دردهای هولناک تولد زبان خویش بدو محول گشته است» (مرادیانی، ۱۳۹۳: ۱۳۶) که این وظیفه را باختری به وجه احسن انجام داده است.

۶. نتیجه

واصف باختری با توجه به زمینه‌های مطالعاتی گسترده از شعر غرب و ادبیات شرق، ضرورت ترجمه را در بازتولید جرقه‌هایی از روح شرقی که در ادبیات سایر ملل دمیده، جدی می‌پنداشت. تلاش او در امر ترجمه بازتولید و آزادی مترجم به منظور آفرینشگری را مشروعیت می‌دهد. همین امر موجب اتفاق‌های نادر در بخش آثار ترجمه او شده است. اصالت کارهای او در این عرصه، گاهی در تفاوت قابل ملاحظه‌ای از ترجمه‌های شعر و زبان مبدأ قرار می‌گیرد. ترجمه‌های باختری آرمان‌گرایانه و در پی ایجاد اثر جدید با توجه به جرقه‌های ناسیونالیستی از اشعار منتخب اوست. او که خود می‌گوید در گزینش اشعار سلیقه خاصی دارد، آثار و رد پای واقعی این سلیقه در تک‌تک ترجمه‌هایش دیده می‌شوند. دوری از وطن، نكوهش استبداد، و ستایش آزادی و وطن‌خواهی او که سال‌های زیادی از زندگی را در غربت سپری کرده، به عنوان علایم فکری و فرهنگی در همه ترجمه‌هایش دیده می‌شوند؛ که نشان‌دهنده افق‌های جدیدتر نسبت به تکرار متون پیشین از او است، در این زمینه او را می‌توان با رابرت بلا می‌ترجم بزرگ امریکا در قرن ۲۰ قابل قیاس دانست که به روح شرقی ادبیات فارسی وابستگی عمیق داشت، آقای واصف باختری به همان پیمانانه که شعریت متن منتخب برای ترجمه را اهمیت میداد، چندین برابر، برای حاصل کار خود که در زبان فارسی آفریده، عمر و حیات در نظر می‌گرفت که این موارد آگاهی و اشراف باختری نسبت به امر خطیر

ترجمه را نشان می‌دهد.

منابع و ارجاعات

- ۱- احمدی، پرخاش (۱۳۸۷). بررسی آبهای شعر جهان آلوده نیستند، یادواره: نشر انجمن قلم و انستیتوت گوته. کابل.
- ۲- باختری، واصف (۱۳۷۹). در غیاب تاریخ. بنیاد نشراتی پرنیان، پشاور.
- ۳- (۱۳۸۸). سفالینه چند بر پیشگاه بلورین فردا، انتشارات سعید، کابل.
- ۴- بخارا، شب واصف باختری (۱۴۰۲). ششصد و نود و یکمین شب از شبهای بخارا bukharomag.com
- ۵- ثروتی، بهروز (۱۳۸۶). مویه‌های پامیر، شعر فارسی در افغانستان امروز، انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۶- (۱۳۹۰). نگاهی به احوال و آثار واصف باختری، نشر امیرکبیر، تهران.
- ۷- بهره‌مند، شیما (۱۳۹۵). پایگاه خبری فرهنگ امروز، <https://www.khabarfarsi.com/19736005>
- ۸- زریاب، رهنورد (۱۳۹۳). چه‌ها که نوشتیم، نشر بنیاد آمانشهر، هرات.
- ۹- حبیب، اسدالله (۱۳۶۶). ادبیات دری در نیمه اول سده بیستم، به اهتمام ضیاء الدین ضیا. نشر پوهنتون کابل.
- ۱۰- حبیبی، عبدالجی (۱۳۶۳). مشروطیت در افغانستان. انتشارات معارف، کابل.
- ۱۱- سعیدی، محمدشرف (۱۳۹۴). حریق لاله، انجمن قلم افغانستان، کابل.
- ۱۲- دهلوی، بیدل (۱۳۴۲). کلیات دیوان بیدل دهلوی. بخش نکات، به کوشش خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی. جلد چهارم: نشر ریاست تألیف و ترجمه، دپوهنی وزارت. کابل.
- ۱۳- دهلوی، بیدل (۱۳۴۲). کلیات دیوان بیدل دهلوی. بخش غزلیات، به کوشش خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی. جلد اول: نشر ریاست تألیف و ترجمه، دپوهنی وزارت. کابل.
- ۱۴- قویم، عبدالقیوم (۱۳۸۵). مروری بر ادبیات معاصر دری. انتشارات دانشگاه، کابل.
- ۱۵- مرادیانی، نصرالله (۱۳۹۳). لذت خیانت. نشر بیگدل، تهران.
- ۱۶- منشی، نصرالله (۱۳۹۲). کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، نشر ثالث، تهران.
- ۱۷- احمدی، عبدالله، گفت‌وگو با واصف باختری، تعاون، شماره اول، سال دهم، حمل و شور ۱۳۸۱. <https://www.amp.dw.com/fa-af/> ...باختری در رسانه‌های خارجی

واصف باختری؛ از سرایش شعر تا تحقیقات ادبی نیم‌نگاهی به کتاب «نردبان آسمان»



دکتر مه‌علی شهاب، استاد دانشگاه کابل و دانشجوی دکتری ادبیات فارسی

در این نوشته به صورت کوتاه، به معرفی کتاب «نردبان آسمان» اثر استاد واصف باختری پرداخته شده است. موضوعات این کتاب، به گونه‌ای تفسیر مثنوی معنوی است، اما همه ویژگی‌هایی یک کتاب تفسیر متن ادبی را ندارد. نویسنده به صورت نظام‌مند، نظریه‌محور و بخش‌بندی‌شده به تفسیر مثنوی مولانا پرداخته است و بیشتر به صورت عمومی و کلی روی برخی از موضوعات مثنوی اشاره کرده است. اما از این رهگذر که استاد باختری در بستر علمی-فرهنگی و امکانات زمان خودش به مباحث عمیق، با روش مستدل و ژرف‌نگری به مثنوی مولانا پرداخته است، جای تأمل و اهمیت بازخوانی این کتاب را مهم می‌نماید. به دلیل محدودیت در حجم مقاله، در این نوشته، از میان هشت موضوع مندرج در این کتاب، به سه موضوع آن اشاره می‌شود.

در تاریخ سرایش شعر و تحول تحقیقات ادبی در افغانستان، واصف باختری یک نقطه عطفی است که هم در آفرینش ادبی نقش بازی کرد و هم در تحقیقات و روشنگری ادبی از خود آثاری به جا گذاشت. برای اغلب کتاب‌خوانان و فرهنگیان آشکار است که شکل‌گیری تاریخ ادبیات ملت‌ها، نتیجه آفرینش‌های ادبی و تحقیقات آکادمیک ادبی محققان ملت‌هاست. آفرینش‌گران و پژوهش‌گران ادبی نه تنها در پرورش فکری و خلق اندیشه در جامعه نقش بازی می‌کنند، بلکه غنای فرهنگی و باروری فرهنگی ملت‌ها را رقم می‌زنند. پویایی فرهنگی و رشد اندیشه و تفکر در جامعه از یک سو وابسته به میزان تولید اندیشه و عناصر فرهنگی - تربیتی است و از طرف دیگر، پیوند مستقیم با بازخوانی متون با نگاه‌ها و نظریه‌های مدرن دارد. اساساً، زبان و ادبیات و در کل عناصر فرهنگی، زمانی بقا و پویایی دارد که با دست‌آوردی نظریه‌های نوین و ساز و کارهای زندگی در هر مقطع زمانی بازخوانی شود. این بازخوانی و تحلیل با رویکردهای جدید، به ما کمک می‌کند تا آفرینش و تحقیقات ادبی به عنوان یک دانش فعال در جامعه نقش بازی کند و با مسائل زمان خود، قدرت تعامل و گفتگو داشته باشد.

در حوزه زبان فارسی، شاعرانی زیادی داریم که کلام و قدرت فکری - زبانی شان در محدوده زمان و مکان خاص نمی‌گنجد و فراتر از زمان و مکان خود قابلیت تعمیم‌پذیری را دارد. شاعرانی؛ چون مولانا، سعدی، حافظ، سنایی، عطار و... از شاعرانی هستند که موضوع شعر شان دغدغه انسانی است و انسان بماهوه انسان مخاطب و موضوع کلام این شاعران است. از این منظر، در هر دوره از تکامل و تطور فکری و نظری، دانشمندان با توجه به نظام دانایی زمان خودشان به مثنوی مولانا نگاهی کرده‌اند و مطابق چارچوب فکری زمان خود، مفاهیم مثنوی را بازخوانی کرده‌اند.

این‌که تصور شرح‌های مثنوی از آغاز تا امروز چه مسیر و معیارهایی را طی کرده است، فراتر از ساختار این مقاله است و نیاز به تحقیق جداگانه دارد. اما در میان کسانی که درباره مثنوی کتاب نوشتند و به گونه‌ای در رابطه به مثنوی مولانا متن تولید کرده اند، واصف باختری است. آنچه که کار واصف باختری را نسبت به کارهای دیگر متمایز می‌سازد، یکی بستر فرهنگی - اجتماعی اوست و دیگری نوع نگاه او به موضوعات مثنوی.

این متن به دنبال بازخوانی انتقادی کتاب «نردبان آسمان» اثر واصف باختری نیست، بلکه مرور کوتاه و بازخوانی اندیشه باختری نسبت به مثنوی مولانا و این‌که واصف باختری از میان موضوعات مثنوی مولانا به تشریح کدام موضوع پرداخته است و استدلال باختری از برجسته‌سازی این موضوعات چگونه است؟

واصف باختری در کتاب «نردبان آسمان» به موضوعات ذیل پرداخته است:

- سرشت و سرنوشت انسان از چشم‌انداز جلال‌الدین محمد بلخی
- خابرن‌هایی بر دیوار باغستان
- طیفی از منحنی‌های رنگین
- دو فرزانه هم‌روزگار؛ دو بینش ناهمگون
- دژ هوش‌ربا

• با خودبیگانگی برخاسته از زبان و آرمان زبان جهانی از دیدگاه جلال‌الدین محمدبلخی

چنانکه در سطور پیشین یادآوری شد، پرداختن به همه این موضوعات در محدوده این مقاله نمی‌گنجد و از میان موضوعات بالا به سه موضوع مهم آن می‌پردازیم.

۱. گذاری به نیستان میقات

در این مبحث، باختری تلاش کرده است، ماهیت استدلال را از دیدگاه گفت‌مانی مولانا توضیح دهد. بحث باختری با این دیدگاه شروع می‌شود که آیا مولانا نفی

استدلال کرده است یا منظور از استدلال در شعر مولانا درست فهمیده نشده است؟ برای پاسخ به این پرسش، باختری می‌نویسد: «سزاوار است نخست ببینیم استدلال چیست؟ چه‌سان پدید آمده است و سیمای کلی فلسفه و منطق ارسطویی در دوران زندگانی جلال‌الدین محمد بر چه هنجاری بوده است؟ (باختری، ۲۵۳۱: ۷)

در این کتاب، برای این‌که نگاه مولانا نسبت به روش‌شناسی معرفت و درک مفهوم استدلال، درک شود، نویسنده از فرآیند شناخت انسانی بحث را آغاز می‌کند و تا نقد فلسفه ارسطو به پیش می‌رود. باختری بر این عقیده است که قدرت منطق و فلسفه ارسطویی کمتر از آن بود که اندیشه مولانا در ساختار آن تبیین شود. قبل از زمان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، نقدهایی از سوی ابوریحان بیرونی و شیخ اشراق و برخی دیگر اندیشمندان مسلمان صورت گرفته بود. «شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز منطق ارسطو را راه کشف حقیقت نمی‌دانست و چنین می‌پنداشت که از راه روان‌بینی و درون‌نگری یا به تعبیر خودش از راه تجلی انوار اشراقیه متوالی می‌توان به شناخت حقیقت دست یافت، نه از راه استدلال و قیاس.» (باختری، ۲۵۳۱: ۷۱)

۲. سرشت و سرنوشت انسان از چشم انداز جلال‌الدین محمد بلخی

یکی از موضوعات مهم در تاریخ تحول اندیشه بشری، تعریف انسان بوده است. اگر سیر تطور معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی بشری را از زمان ارسطو تا امروز مرور کنیم، جایگاه سوال «انسان چیست؟» خالی نیست. بدون شک، در معرفت‌شناسی عرفانی نیز به این موضوع پرداخته شده است. نویسنده برای تبیین نگاه انسان‌شناختی مولانا، به صورت فشرده تعریف‌هایی از فیلسوفان غربی، چون: سارتر، هایدگر، مینکوفسکی را نقل قول کرده است؛ اما نگاه انتقادی به این تعریف‌ها و توصیف‌ها ندارد. از میان نقل قول‌هایی از سارتر و هایدگر در باره سرشت و سرنوشت انسان، تنها موضوع مرگ‌اندیشی را برجسته کرده است؛ اما ارتباط این نظریه‌ها یا مقایسه میان این نظریات و دیدگاه مولانا در متن وجود ندارد.

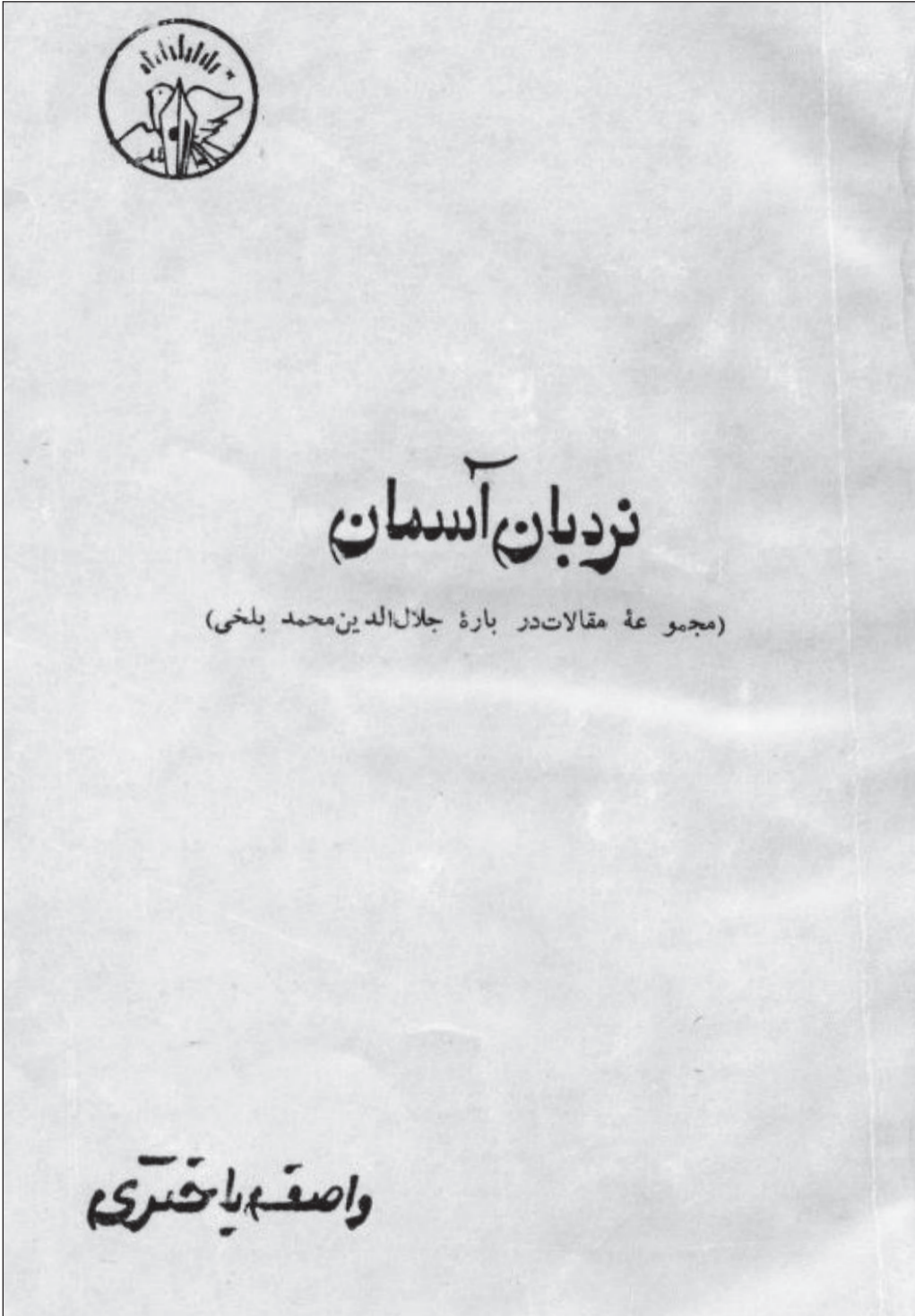
باختری بعد از نظریات مرگ‌اندیشی هایدگر و سارتر، برای درک جایگاه انسان در مثنوی مولانا، مفاهیم انسان‌شناسی عرفانی را می‌آورد. نقل‌قول‌هایی از ابن عربی، شیخ اشراق و کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی آورده است. در دیدگاه عرفان اسلامی، انسان به جای تعریف، اغلب توصیف شده است و موضوعاتی چون «عالم اصغر»، «عالم اکبر» را در ارتباط به شناخت انسان مطرح است. در این مقاله، نگاه مشخص مولانا فراتر از دیدگاه عرفان اسلامی ابن عربی و شیخ اشراق توضیح داده نشده است. نهایت تفسیر باختری از ابیات مولانا در رابطه به سرشت و سرنوشت انسان، مقام معنوی انسان است که فراتر از ملائکه می‌رسد و نهایت سرنوشت او بازگشت او به اصل او و مقام جاودانگی انسان است که در مباحث عرفانی روی آن بحث می‌شود. اما در رابطه به سرشت انسان، بحث نشده است.

۳. با خودبیگانگی برخاسته از زبان و آرمان زبان جهانی از دیدگاه جلال‌الدین محمد بلخی

موضوع از خود بیگانگی، قبل از مولانا نیز در ادبیات فارسی دری مطرح بود. از شاعران قرن سوم گرفته تا قرن پنجم و ششم، از میان شاعران کلاسیک زبان فارسی دری، سنایی به این موضوع بیشتر پرداخته و بعد از آن عطار عارفی است که در باب خودشناسی تمثیل‌هایی زیادی دارد. خودشناسی، در ادبیات فارسی دری، گاهی تحت عنوان «خودشناسی» مطرح شده است و گاهی از زاویه متضاد از خودبیگانگی مطرح شده است. وسعت نظری و مفهومی این موضوع فراتر از آن است که بحث آن در یک دوره خاصی به پایان برسد، به این دلیل در هر پارادایم فکری، به گونه‌ای این پرسش تکرار می‌شود. در ادبیات معاصر فارسی دری نیز نمونه‌هایی از این دست داریم که برجسته‌ترین آن، علامه اقبال لاهوری است. علامه اقبال اثری به نام «اسرار خودی» را سرود و در این کتاب، ادبیات، عرفان و فلسفه را در هم آمیخت.

خودشناسی در ادبیات عرفانی زبان فارسی و در تمام نحل‌های عرفانی، یک موضوع مهم بوده است. اگر از نظر جریان‌شناسی ادبیات عرفانی به موضوع نگاه کنیم، این موضوع از جریان عرفان تعلیمی گرفته تا جریان وجدی و نظری، نمودهایی وجود دارد؛ اما میزان برجستگی این بحث در هر جریان متفاوت است. مولانا در مثنوی معنوی، به صورت مکرر در ساختارهای متفاوت و تمثیل‌های مختلف به این موضوع اشاره کرده است.

واصف باختری برای تبیین نگاه خودشناسی و خودبیگانگی از دید مولانا، بحث را با نظریات فلسفه غرب؛ چون: فویرباخ، سارتر، کانت، دوین‌یونبر، هانریش و هگل شروع کرده است. هیگل در نظریه پدیدارشناسی خود، موضوع شیء زندگی را مطرح می‌کند. از دید او، شناخت به



به گفته واصف باختری، مولانا باورش بر این است که زبان می‌تواند چون ابزاری در دست سیطره جویان خویش‌ترین برترین مورد کار برد قرار گیرد و سرانجام درباره این که زبان یکی از سرچشمه‌های باخود بیگانگی است. استاد باختری، دو تمثیل از مثنوی مولانا را دال بر این می‌داند که یکی از سرچشمه‌های از خودبیگانگی از نظر مولانا، زبان است. مهم‌ترین مصداق برای این ادعا، تمثیل «نحوی و کشتی‌بان» و «قصه هدهد و سلیمان در بیان آنک چون قضا آید چشم‌های روشن بسته شود» را آورده است.

هیچ‌روی فردی نیست، بلکه همواره اجتماعی و تاریخی است. بدین‌سان، به نظر هگل پدرخش‌ترین مظهر جامعه زبان است و البته زبان به معنای بسیار گسترده‌تر. انسان‌ها در کنار این‌که در قالب زبان می‌اندیشند و از زبان به عنوان ابزار تفکر استفاده می‌کنند، بازخوانی تفکر و مطالعه زبان را با کمک زبان انجام می‌دهیم. از این‌رو، زبان از یک طرف معلول و از سوی دیگر علت است. چون زبان با گویش و روابط اجتماعی انسان شکل می‌گیرد، معلول است و از آن جهت که در شکل‌گیری اندیشه و تفکر ما نقش بازی می‌کند، علت است.

به گفته واصف باختری، مولانا باورش بر این است که زبان می‌تواند چون ابزاری در دست سیطره جویان خویش‌ترین مورد کار برد قرار گیرد و سرانجام درباره این‌که زبان یکی از سرچشمه‌های باخود بیگانگی است. استاد باختری، دو تمثیل از مثنوی مولانا را دال بر این می‌داند که یکی از سرچشمه‌های از خودبیگانگی از نظر مولانا، زبان است. مهم‌ترین مصداق برای این ادعا، تمثیل «نحوی و کشتی‌بان» و «قصه هدهد و سلیمان در بیان آنک چون قضا آید چشم‌های روشن بسته شود» را آورده

است. لازم به یادآوری است که از نظر ساختارشناسی و مطالعات نوین متن‌شناسی و نظریه‌های عرفانی، این دو داستان مثنوی مولانا مصداق ادعای استاد باختری را اثبات نمی‌کند.

در پایان باید یادآور شویم که سبک پرداخت و ساختار مقالات در این کتاب، به گونه‌ای است که تناسب موضوعی و انسجام متنی در آن کمتر رعایت شده است. مقدمه‌چینی مقالات به مراتب از اصل موضوع بیشتر است و در تمام مقالات، معنایی که از ابیات مثنوی استخراج می‌کند با مبانی نظری و مقدمه‌چینی‌های بحث ارتباط ندارد. مهم‌ترین نقطه ضعف مقالات این کتاب در این است که نظریه‌هایی که در آغاز مقالات از فیلسوفان غربی آورده شده است، در کشف معنا از متن مثنوی نقش بازی نمی‌کند و اساساً ارتباط ارگانیک با عنوان بحث ندارد.

منبع

باختری، واصف (۸۵۳۱). نردبان آسمان؛ مجموعه مقالات واصف باختری. به اهتمام علی محمد عثمان‌زاده، نشر انجمن نویسندگان افغانستان، مطبعه دولتی.

وطن در شعر و اصف باختری

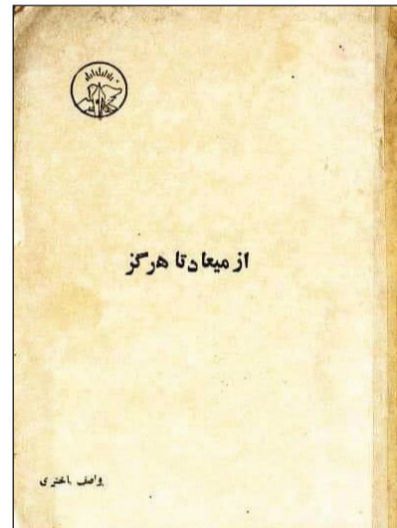
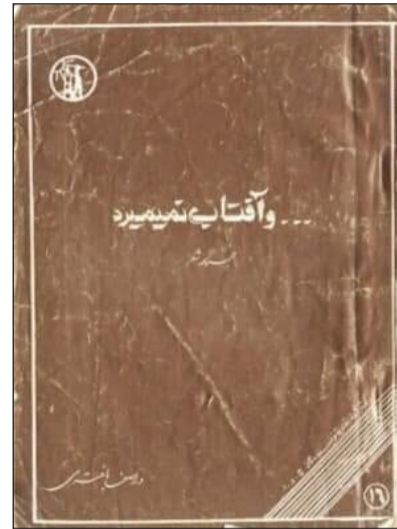


✍️ **فروزان کریمی،**
شاعر و دانشجوی دکتری ادبیات فارسی

به جای مقدمه

یکی از عمده‌ترین مسائل عاطفی که حوزه گسترده‌ای از تأملات انسان را در دوران ما به خود مشغول داشته، مسأله وطن است. دسته‌ای با شیدایی از مفهوم وطن سخن می‌گویند و جمعی نیز برآنند که وطن حقیقتی ندارد؛ زمین است و آدمیان. همه جا وطن انسان است و جهان را وطن انسان می‌شمارند. آنچه مسلم است، این است که مفهوم وطن و وطن‌پرستی در ادوار مختلف تاریخ بشر در فرهنگ‌های متفاوت انسانی وضع و حالی یکسان ندارد. در بعضی از جوامع، شکل و مفهوم خاصی داشته و در جوامع دیگر، شکل و مفهوم دیگر. حتی در یک جامعه نیز ادوار مختلف ممکن است مفهوم وطن، به تناسب هیأت اجتماعی و ساختار حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی تغییر کند. (کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۴۱)

وطن به عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت‌ساز، در میان همه ملت‌های جهان مطرح می‌شود و علاقه و دوستی نسبت به آن در صیانت از فرهنگ و هویت یک کشور می‌تواند تأثیرگذار باشد. وطن‌دوستی یکی از ویژگی‌های مردم آزاده و ضامن حفظ استقلال و تمامیت ارضی یک سرزمین است. «وابستگی و تعلق به مکان، در انسان حس وطن‌پرستی و عشق به سرزمین و زادگاه پدری



ویژگی دیگر شعر باختری نمادین بودن آن است، استعاره‌های گوناگون، انواع تشبیه و مجاز در شعر او نمود برجسته‌ای دارند. شاید این شیوه به اقتضای زمانش انتخابی باشد. استبداد حاکم بر جامعه

عصر شاعر و تهدیدی که متوجه مخالفین حکومت بود، شاعر را وادار می‌کرد که در لای نمادپردازی‌ها سخن گوید. باختری با تصاویر و قرار شاعران قرون ماقبل سخن نمی‌گوید. عمدتاً اهدافش را به واسطه‌ی تشخیص و جاندارانگاری و استفاده از محور واژه‌ها حسب مشخصات زبان ویژه خود کلمات بیان می‌کند. کاظمی در مورد شعر باختری چنین می‌گوید: «باختری شاعری است دانشمند و متکی بر اندوخته‌های غنیمی از ادب و فرهنگ کهن و امروز، آگاهی عظیم او از تاریخ، فلسفه و دیگر علوم به شعرش راه یافته است. بیشتر پدیده‌ها در شعر او حالت استعاری و نمادین دارد و کمتر می‌توان حضور بی‌واسطه‌ی اشیا را در شعرش دید. تعقید در شعر او از روی عمد نیست، مفاهیم پیچیده و عمیق او زبان خاص می‌خواهد. بر مبنای همین مشخصه‌هاست که شعر باختری دقیق‌ترین تاریخ و سنگین‌ترین هنر مقاومت زمان ما است.» به گفته‌ی سمیع حامد:

«تا ظهور استاد در شعر معاصر ما با ظرافت‌های شعری روبه‌رو هستیم.» (خراسانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۱۶)

به باور ولی‌پر خاش احمدی پرداخته‌های شاعرانه‌ی و اصف باختری نشان می‌دهند که در دستگاه بینش او، شعر و اندیشه به ندرت در برابر هم در تقابل و تضاد قرار می‌گیرند و در آن تفکر و زیبایی (احساس و اندیشه) چنان به هم تنیده می‌شوند که جدایی ناپذیر می‌نمایند. او شاعری است متفکر و متفکری است شاعر (همان: ۱۱۷).

ریچاردز تحت تأثیر نظریه‌ی آندره برتون می‌گوید: وظیفه شعر آن است که دو امر نامرتبط و دور از هم را کنار هم قرار دهد و آن‌ها را به گونه‌ای درآمیزد که غیرمنتظره و غافلگیرکننده به نظر برسد و در سیستم عصبی خواننده تنش ایجاد کند و او را کاملاً آگاه سازد که زنده و حساس است (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۵). این امر بدون دخالت خیال ممکن نیست؛ در واقع ما با عالم خیال می‌توانیم که اشیا دور از هم را کنار هم قرار دهیم، گاهی اشیا مرتبط با هم در یک ترکیب مثل گنجائیدن بحر در کوزه هست که در شعر باختری به خوبی هویدا است.

۱. وطن در شعر باختری

۱.۱. عشق به وطن

وطن در دیدگاه فلسفه و شاعران از دیرباز با نگرش‌های متنوع و مختلف مطرح بوده است. بازتاب وطن در شعر شاعران بزرگی چون فردوسی صبه‌ی ملی و قوی دارد و در شعر بعضی دیگر، فقط در حد زادبوم شاعر محدود است؛ ولی به این نکته نیز باید عنایت داشت که تلقی از زادگاه و زادبوم به عنوان وطن از زیباترین جلوه‌های عواطف انسانی در شعر پارسی است (آرین، ۱۳۹۲: ۲۴۹).

آدمی از دیر باز تعلق خاطر ویژه‌ای به وطن داشته و در هر جا که باشد، قلبش برای سرزمینش می‌تپد؛ و این موضوع به ویژه در شعر شاعرانی چون باختری که خاکشان در جنگ و استعمار سوخته باشد، نمود بیشتری دارد. وطن‌گرایی در شعر باختری به صورت‌های مختلف نمود یافته است. باختری عشق خالصانه‌ی به وطن دارد و این حس در تار و پود جانش تنیده شده است. در شعر باختری درون‌مایه وطن در چند کلمه یا چند جمله پراکنده خلاصه نمی‌شود؛ دریای ذهنی و احساسات وطن‌پرستانه‌ی او با عظمت‌تر از آن است که وصف شود.

ای شهر من، ای کوکب رخشنده‌ی امید
آتشگه زردشت و سراپرده‌ی جمشید
عشق تو در اندیشه‌ی من آتش جاوید
مهر تو دل‌افروزتر از پرتو خورشید...
آن روز که جان رخت کشد از بدن من
با خون من آغشته شود پیرهن من
با آب گهربار تو شویند تن من
خاک طرب‌انگیز تو گردد کفن من
بر تربت من موج زند لاله‌ی بویا...

(باختری، ۱۳۹۵: ۳۴)

وطن از دید و اصف باختری در این شعر در معنی زادبوم و زادگاه و شهر محل تولد شاعر به‌کاررفته است.

او از شهر خود - زردشت و جمشید- به عنوان وطن خود یاد می‌کند، شهری که تنها یک جغرافیای کوچک نیست، بلکه تاریخ دیروز و امروز است. باختری در سراسر اشعار خود رؤیای برگشت به وطن را در سر دارد و حتا لای به لای شعرهایش تذکر داده است که او امانتی است از خاکش باید به آن سپرده شود و با آب گهربار وطن شست‌وشو شود و تربتش فراشی از لاله‌های وطن باشد.

باختری در شعر دیگر (خط‌خطر) اذعان می‌دارد که توان دوری از وطن را ندارد و خود را در دیار غربت بسان مرغی بسمل می‌پندارد که توان پریدن در او نیست:

به آن بی‌خون‌بها مانم که شب‌گردی صدایش کرد
گلوگاهش برید و بر سر راهی رهایش کرد
کبوترهای دشتی آشیان بر کهکشان سازید
من آن مرغم که نتوان با پریدن آشنایش کرد...

(همان: ۱۱۰)

باختری، همواره اندیشه‌ی عشق به وطن را در سر دارد و گاه چنان احساسات عمیق و دقایق شاعرانه خود را با زبان نمادین قالب‌ریزی می‌کند که خواننده در دل هر واژه وطن (زادگاه) او را لمس و استشمام می‌کند:

هر برزن و هر کوی تو چون گلشن مینو
خوبان سیه‌چشم تو مستانه چو آهو
نوشینه لبان تو دل‌انگیز و پری‌رو
سبزینه لبان تو فریبنده و جادو
آب تو درخشنده و خاک تو دل‌را

(همان: ۳۴-۳۵)

۲. انتقاد از وضع موجود و رؤیای آزادی

اعتراض باختری بر بیگانگی‌ها و تجاوزشان می‌تواند از نوع شعرهای سیاسی باشد؛ زیرا در قری که به پایان رسید، شعر سیاسی بیش از هر نوع دیگر بحث‌برانگیز بوده است و موافقان و مخالفان زیادی هم داشته است. شعر سیاسی، بسته به زمان و مکان و ایدئولوژی، توجه به انواع قدرت دارد؛ قدرت فرد، حکومت، مردم و قدرت مطلق. این توجه گاهی صورت مدح، گاهی ذم، گاهی شکل تجلیل و گاهی شکل تحقیر را به خود می‌گیرد. در شعر شاعران سیاسی این نوسان را می‌توان مشاهده نمود؛ اما امروز شاعران و منتقدان مدرن شعر سیاسی را بنابر تعریف، شعر انتقاد و مخالفت می‌دانند و حتی منتقدان میانه‌رو برآنند که ادبیاتی پایدار می‌ماند که مخالف و مهاجم و ضد نظم مستقر موجود باشد. دیده می‌شود که تاریخ شعر سیاسی از ستایش قدرت تا ستیزه با هر گونه نظم مستقر را در برمی‌گیرد (موحد، ۱۳۹۷: ۸۵-۸۸).

افغانستان در دوره‌های متفاوت و به اشکال گوناگون مورد تعرض و حمله قرار گرفته است. این وضع خواسته و ناخواسته در شعر شاعران و خصوصاً شاعران پایداری نفوذ و رسوخ گسترده داشته است. باختری شاعری است متأثر از شرایط و دیگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی عصر خود، نمود این وضع را می‌توان در اشعار او دید. باختری در عصری می‌زیست که گلوئی سخن و سخنور فهم را به دار و رگبار می‌بستند؛ اما او سکوت نکرد؛ زیرا حریت و آزادمندی در اندیشه‌ی او موج است و از همین سبب قفل سکوت را شکست و گلوئی عقده‌ها را درید.

باختری در قطعه کوتاه ظلم بر دانشمندان و سخنوران را به تصویر می‌کشد. او مفهوم ضرب‌المثل (زبان سرخ سر سبزی می‌دهد بر باد) را طوری دیگر، موجز، ولی پر قدرت بیان کرده است؛ زیرا او می‌داند که با دشمن ناآشنا با قلم مواجه است. از این سبب، در لای ایهام از شرایطی سخن می‌گوید که زبان آتشین سزایش مرگ است. او ضمن این‌که از وضع موجود شاکی است، مراتب نفرت و بیزاریش را نسبت به دانش‌ستیزان و کورمغزان بیان می‌دارد:

در شیستانی که ما را شمع هستی روشن است
گر زبان آتشین داری سزایت کشتن است
کور بادا دیده تا روی جهان را ننگرم

مرده بادا دل که گور آرزوهای من است
(باختری، ۱۳۹۵: ۴۲)

و در شعری دیگر (خشم) انزجار خویش را از جنگ و بی‌خردی بیان می‌دارد و متجاوزان را خالی از خرد می‌داند:

...
بدگوهر و گمره همه، دست از خرد کوتاه همه
پیش عدو روبه همه، بر مردم اسد
نی شان ز دانش آگهی، نی شان نشان فرهی
سرشان ز اندیشه تهی، دلشان پر از آز و حسد...

(همان: ۴۸)

باختری در پهلوی زبان اعتراضی مشوق راستین روحیه‌ی آزادی است. او در شعری دیگر با عنوان (های میهن) از روحیه‌ی مقاومت رزمندگان سرزمینش حرف می‌زند که چگونه در برابر سلطه، تاختن و تازیدن دشمن قامت برافراشتند. باختری در این شعر به شدت شاعر مبارز است، واژه‌های او هم‌چون تیر، کمان و نیزه می‌رزمند و نوای آزادی‌گی فریاد می‌زند.

نک شمشیر ستم بر سر ما آخته است
خود گمان کرده که برده ست، ولی باخته است
های میهن، بنگر پور تو در پهنه‌ی رزم
پیش سوار ستم سینه سپر ساخته است
هر که پرورده‌ی دامان گهرپرور توست
زیر ایوان فلک غیر تو نشناخته است
دل گردان تو و قامت بالنده‌ی‌شان
چه برافروخته است و چه برافراخته است
گرچه سرحلقه و سرهنگ کمانداران است
تبع البرز به پیشت سپر انداخته است
کوه تو، وادی تو، دره‌ی تو، بیشه‌ی تو
در سراپای جهان ولوله انداخته است
روی او در صف مردان جهان گلگون باد!
هر که بگذشته ز خویش و به تو پرداخته است
(همان: ۷۹)

در سروده‌ی «بشارت» تمام سلحشوران آریانی کهن را به یاد می‌آورد و بشارت می‌دهد که سیاوش زمان رسیدنی است و آن همانی است که با مشت‌های آهنینش پولاد را به موم تبدیل می‌کند و نقطه پایان به هر نوع ظلم، تعدی و تجاوز بدکاران می‌گذارد:

...بشارت چشم در راهان میلاد شقایق را/
شاه‌سوار شهر آتش از دیاری دور می‌آید/ سمنندش از ستام
لازوردین صد بدخشان است/ کمندش دست‌باف پهلوان
زاولستان است/ شراب سرخ بهروزی به چرخشش/ نگین
لعل پیروزی در انگشتش/ آیا افراسیاب خیره‌سر پدرد گو
با افسر و اورنگ/ کله خودت - اگر پولاد - چون موم است
در مشتت (۱۵۹: همان)

باختری، در شعر فوق مفسر این جمله است: «چنین نامند و چنان هم نخواهد ماند». او می‌داند هر پدیده‌ی تاریخ انقضا دارد و حقا که ظلم زودتر.

۳.۱. اعتراض به سران حکومت

هیچ ملتی مورد تهاجم قرار نمی‌گیرد؛ مگر آن‌کس، مهره‌ها و چهره‌های مغرضی از درون ملت-ها با عناوین مختلف و خوش‌آمدگوبان، فضا را برای دیگران مساعد سازند. بدون شک در جغرافیای زیستی باختری چنین اشخاصی وجود داشته است که راه را برای تصاحب دیگران هموار کنند. یکی از کارهایی که باختری در پرداخته‌هایش دارد، انتقاد کردن به آن‌ها است که در بعضی حالات، حتی از ذکر نام آن‌ها نیز ابا ورزیده است. شعر برای باختری تنها قطار کردن چند واژه نیست، بلکه مسئولیت است و رسالت. او تک‌تک واژه‌ها را در مسیر ادای دین و رفع مکلفیت خود سوق می‌دهد. او در شعر از یک‌سو مبارز است و از سوی دیگر معترض. او هم بر دشمن می‌تازد و هم سران بی‌پروای حکومت را مورد رگبار انتقادات خود قرار می‌دهد.

...ادامه در صفحه ۱۷



«بزرگوار! این شهرت‌ها را بر سر ما نهادند و ما را بر سر خود نهادند.»



محمدرضا باهنر، شاعر ایرانی، وکیل، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و شاعر

اَرسد ادبیات فارسی و منتقد ادبی **عزیز معرفت**، **دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی و منتقد ادبی** است.
اسطوره همانند اکثر واژه‌های ریشه‌دار و پرکاربرد دارای معناها و تعریف‌های متعدد است. این معناها و تعریف‌ها در بعضی زمینه‌ها از همدیگر بسیار دور افتاده است؛ طوری که حتا گاهی نمی‌شود میان تعریف‌های دانشمندان هم‌رشته، سنخیت و هم‌سانی یافت؛ مثلاً تعریف فروید از اسطوره با یونگ یا تعریف لوی استروس از اسطوره با دیدگاه بارت تفاوت‌های زیادی از خود نشان می‌دهد. در باب ریشه‌شناسی این واژه، عده‌ای آن را برگرفته از واژه‌ی قصه (Story) و عده‌ای نیز برگرفته از تاریخ (History) می‌دانند. با توجه به این دو تعبیر، اگر «اسطوره» از واژه‌ی قصه انشعباب شده باشد سری به افسانه و دروغ می‌زند و اگر از واژه‌ی تاریخ پدید آمده باشد بحث واقعیت پیش می‌آید. تعداد دیگر هم باورمندند، واژه‌ی «اسطوره» هم سری به تاریخ می‌زند هم به افسانه. این گفته قرین واقعیت به نظر می‌رسد و زمانی به این تعریف پرطرفدار «اسطوره» دقت شود نیز، این گفته مهر تأیید می‌خورد: «اسطوره، روایت‌ها و داستان‌هایی است که در روزگاران کهن واقعیت پنداشته می‌شده اما در زمان کنونی رنگ افسانه را به خود گرفته است.»

در هرسورت، آن‌چه از مطالعات و تحقیقات جدید برمی‌آید، اهمیت اسطوره‌ها روزبه‌روز بیشتر می‌شود و دانشمندان زیادی بر ارزش آن در علوم انسانی و زندگی بشری تأکید می‌کنند. پدید آمدن دانش اسطوره‌شناسی و سپس ایجاد مکاتب گوناگون در این زمینه خود گواه این ادعاست.

در حیطه‌ی ادبیات، اسطوره بخشی از فرهنگ مکتوب و شفاهی یک ملت است. شاعران و نویسندگان در خلق آثار خویش به مضامین اساطیری، به ویژه اسطوره‌های ملی و دینی توجه ژرف دارند. واصل باختری نیز از شاعرانی بود که به اسطوره‌های کهن آریایی و سامی علاقه‌مند بود. در این نوشته سعی شده است تا جلوه‌های اسطوره‌ها در مجموعه‌ی شعری «از میعاد تا هرگز» او بررسی شود.

کاوه‌ی آهنگر و درفش کاویانی

کاوه یکی از پهلوانان اساطیری داستان‌های کهن آریایی است. در آثار نویسندگان و شاعران بزرگ زبان فارسی نظیر تاریخ طبری و شاهنامه، داستان قیام او علیه ضحاک به زیبایی تام و تمام روایت شده است. کاوه در این داستان‌ها، آهنگری است که مأموران ضحاک پسرش را به بند کشیده‌اند تا مغز او را به مارهای شانه‌های ضحاک بخورانند. این در حالی است که یکی از پسرانش قربانی این مارها شده بود. در این زمان کاوه داد و فریاد می‌کنشد، لباسش را پاره می‌کند و از مردم یاری می‌طلبد. او در این هنگام، پیش‌بند چرمینش را بر سر چوب آویخته مردم را به قیام علیه شاه مستبد دعوت می‌کند و خواهان پادشاهی فریدون به جای ضحاک می‌شود. زمانی مردم به نزدیک دژ ضحاک می‌رسد، او بر اسبش سوار می‌شود تا با مردم مبارزه کند، اما می‌بیند که فرماندهانش او را تنها گذاشته‌اند، دچار وحشت می‌شود و فرزند کاوه را آزاد می‌کند. پس از آن مردم ضحاک را به بند می‌کشند و فریدون بر تخت می‌نشینند.

آن‌چه این شخصیت اسطوره‌ای را شکوه و عظمت می‌بخشد، درفش کاویانی اوست؛ همان پوستین چرمی او که هنگام قیام

اسطوره کاوه و درفش کاویانی

چین‌پلود

از زیبایی او در حیرت بودند. حتا سودابه نامادری او بدو دل بست، اما سیاوش روی خوشی به سودابه نشان نداد. همین امر موجب شد تا سودابه برای حفظ آب روی خود، سیاوش را به نیت سو متهم کرد که در نهایت برپایی آتش تنها راه شناخت گنه‌کار از بی‌گناه شد.

سیاوش در کنار رستم در جنگ پیروزی‌های بزرگی به دست می‌آورد و سرانجام به دست افراسیاب تورانی و نزدیکان او کشته می‌شود.

باختری در شعری تحت عنوان «بشارت» به سیاوش اشاره می‌کند:
ز شهرستان مشرق نعره‌ی شیپور می‌آید
که سالار سپاه در زمین‌های عبیر و نور می‌آید.

بشارت چشم در راهان میلاد شقایق را
سیاوش شهباز شهنش آتش از دیار دور می‌آید (ص ۲۳)
رستم، سهراب و تهمینه
یکی از داستان‌های بی‌نظیر زبان فارسی داستان رستم و سهراب است. فردوسی این داستان را با استادی تمام روایات کرده است. سهراب پسر رستم و تهمینه است. داستان با گم شدن اسب رستم و رسیدن رستم به سمنگان آغاز می‌شود با ازدواج رستم و تهمینه، و به دنیا آمدن و بزرگ شدن سهراب ادامه می‌یابد. با جست‌وجوی سهراب و نبرد رستم قهرمان مرکزی شاهنامه و تهمینه دختر شاه سمنگان است. با مرگ تراژیک سهراب به دست پدش داستان شاهنامه به اوج خود می‌رسد. باختری در شعری تحت عنوان «سهراب زنده است» به این داستان غم‌انگیز اشاره می‌کند:

تهمینه!
بالابند بانو
ای یادگار عشق بزگرت
آویزند بازی سهراب
تهمینه ای «نمات ذات زنانگی»
ای مرمر جهنده‌ی پستانت
آوردگاه پنجه‌ی رستم
آن تک‌سوار توسن تاریخ
تهمینه!
بالابند بانو
ای پر بلور پیکر پاکت
پیرایه‌ای ز جوشن تاریخ
ای قامت قصیده‌ی عشقت
والا تر
از تاج شهریار سمنگان
تهمینه! بالابند بانو
می‌دانی؟
سهراب زنده است... (ص ۲۸-۲۹)

بلقیس

یکی از اسطوره‌های سامی بلقیس ملکه‌ی شهر سبا است. نام بلقیس و داستان پادشاهی او در قرآن و روایت‌های اسلامی فراوان آمده است. بلقیس ملکه‌ی قدرتمندی است. در دستگاه پادشاهی او از مادیات هیچ کم‌وکاستی وجود ندارد؛ اما به لحاظ معنوی از مسیر ایمان به خداوند دور افتاده است. از این داستان سلیمان نبی باخبر می‌شود و او را به راه راست هدایت می‌کند

بلقیس که براساس هشدادین زادروز استاد

وطن در شعر واصل باختری

خدايگان شرف‌الملک خواجه عبدالله
که آفتاب درخشان علم و عرفان است ...
(همان: ۶۰)
و در وصف مولانا:
پیر نیشابور را دیدیم بر اورنگ فقر
نی‌نواز باختر را در نیستان یافتیم
خواجه و خواجه ترا سالار عشق انگاشتند
نقش پایت را به شیراز و به کرمان یافتیم...
(همان: ۷۳- ۷۵)
باختری، شعری هم در مورد فروغ فرخ‌زاد دارد که بعد از ده سال خاموشی او در سال ۱۳۵۵ خورشدی، در کابل سروده است، او این کلامش را با نور پرفروغ فروغ روشنی بخشیده است:

خاتون خاور چلچراغی در دست/از راه‌های دور می‌آمد/
بر هودجی از نور می‌آمد/با خیلی از دستور و از گنجور
می‌آمد/خاتون خاور آیه‌های عشق می‌خواند/سوی دیار
عشق می‌راند/ناگاه آن هودج/- با دست ابلیس-/وارونه
گردید... (همان: ۱۸۹)

نتیجه

باختری شاعری است سیاسی و طرفدار پایداری و این نکته بدون هیچ دلیلی در شعرش دیده می‌شود. حس وطن‌پرستی، در سرتاسر آثار و نوشته‌های او به چشم می‌خورد حتا در عاشقانه‌هایش. باختری با زبان قلم علیه ناهنجاری‌های وطن و مسببان آن‌ها اعتراض می‌کند و بر تهجم بیگانگان می‌تازد. او گاهی بر کرسی وعظ می‌نشیند، در پهلوی پند و اندرز مردم را به همدلی

● سال هشتم ● شماره ۱۹۷ ● شنبه ● ۲۲ میزان ۱۴۰۲ ● ۱۴کتوبر ۲۰۲۳

در کوچه باغ شعر استاد باختری

رد پای اسطوره‌ها در مجموعه‌ی «از میعاد تا هرگز»

که داستان چگونگی آشنایی و ایمان آوردن ملکه‌ی صبا یکی از داستان‌های بسیار دل‌نشین سامی است.

در شعر «غزل‌واره» استاد باختری به این اسطوره‌ی سامی اشاره می‌کند:
تو آن شب
چنان شهرناز اساطیر
از آن دورها
از آن دورها بیشه‌ی تاک‌بن‌های آبستن سبز
فرا می‌رسیدی
چو بلقیس، اورنگت از عاج
از شهر سبا می‌رسیدی ... (ص ۳۳)

سیمرغ

سیمرغ یک پرنده‌ی اسطوره‌ای است. طبق روایات اساطیر و داستان‌های کهن، سیمرغ به کسانی کمک می‌کند که یکی از پره‌های خود را قبلاً به آن‌ها داده است. رمز بین فرد و سیمرغ نیز سوزاندن پَر اوست. سیمرغ با سوختن پر خویش آگاهی می‌یابد که فرد به یاری او نیاز دارد. در داستان رستم و اسفندیار، زمانی که رستم از نبرد با اسفندیار خسته می‌شود، زال که پرورش‌یافتهٔ سیمرغ است، پر او را می‌سوزاند و سیمرغ به یاری آن‌ها می‌آید. او افشا می‌کند که چشمان اسفندیار رویینه نیست و تیر گز را باید به چشمان اسفندیار نشانند.

در مجموعه‌ی «از میعاد تا هرگز» باختری به سیمرغ اشاره می‌کند:

عقاب پیر می دانم چه‌ها دیدی چه‌ها دیدیم
درین راهی که پیمودی و پیمودیم
گذر از زمهریر استخوان‌فرسای شک‌های شرنگ‌الود
فروفتن به ژرفاهای دوزخ‌ها
گهی از برج سبز آرزو و هم‌بال با سیمرغ
پریدن، شهربند آفرینش را ازین سو تا بدان سو دنوردیدن
کنام بیر را از پایه افگندن... (ص ۳۹)

با وصفی این‌که اسطوره‌شناسان، تعبیرهای گوناگونی درباره‌ی واژه‌ی «اسطوره» داشته‌اند، این بدان معنا نیست که اسطوره‌ها نیز مانند نام‌شان میهم و دشوارفهم است. بلکه بر عکس آن، اسطوره‌ها با میمزاتی که دارند بسیار آسان از سایر روایت‌ها متمایز می‌گردد. این ویژگی‌ها که در اسطوره سخن از نخستینه‌ها، آغاز آفرینش و پیدایش پدیده‌ها، و امکانات است، اکثریت اهل علم و دانش می‌دانند و با همین تعبیر آن‌ها را به کار می‌برند. واصل باختری نیز در اشعارش، به ویژه مجموعه‌ی «از میعاد تا هرگز» اشاره‌ی زیادی به اسطوره‌ها داشته که مشهورترین آن‌ها، کاوه‌ی آهنگر، رستم و سهراب، سیاوش و سیمرغ می‌باشد. استاد باختری زمانی که از کاوه‌ی آهنگر و درفش کاویانی او یاد می‌کند تلوحاً هم‌میهنانش را به ایستادگی و پایداری در مقابل بیگانگان و تشویق می‌کند. زمانی که از سهراب سخن می‌گوید، تهمینه را مخاطب قرار می‌دهد که سهراب زنده است و روزی برخواهد گشت. در این‌جا باختری با مخاطب قرار دادن تهمینه تمام مدارن سرزمین خود را مخاطب قرار می‌دهد و نوید می‌دهد که در شریان‌های فرزندان شما خون سهراب جریان دارد و سهراب نمرده است. او زمانی که از سیمرغ یاد می‌کند، اذعان می‌دارد که چه روزگارتی را که ندیدیم، روزگاری ما هم‌بال سیمرغ بودیم و کنام ببرها را از پای می‌افگندیم؛ اما در زمانه‌ی کنونی «چه‌ها که نکشیدیم» و نمی‌کشیم.

«خواجه‌ی باختر» اثر محمدرضا باهنر، شاعر ایرانی

محمدرضا باهنر، شاعر ایرانی، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و شاعر

و هم‌زبانی فرامی‌خواند. باختری، به شاعران پیش‌تر از خودش و هم‌روزگارانش ارج می‌نهد. از آن‌ها به نیکی یاد کرده و پاسداری می‌کند. شاعر با دانشی که از تاریخ و جغرافیای این خطه دارد، وطنش را همانی می‌داند که در شاهنامه و خدای‌نامک‌ها توصیف شده است.

باختری، شاعر متعهد روزگارش است و از هر ممکنی برای بیان احساسات، عواطف و اندیشه‌هایش استفاده می‌کند. با آن‌که زبان باختری نمادین و چندپهلو است، اما اشعار میهنی او از لحاظ کیفی جنبهٔ هنری و زیبایی‌شناختی او را برملا می‌کند و او را نه‌تنها شاعر امروز، بلکه شاعر قرن‌های بعد به میراث می‌گذارد.

۲- منابع

- آزین، نصیر احمد. (۱۳۹۳). گل سوری. کابل: کاروان.
- باختری، واصل. (۱۳۹۵). سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا. کابل: عازم.
- خراسانی، شجاع‌الدین. (۱۳۹۱). شعر معاصر دری. کابل: امیری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). با چراغ و آینه(در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران، تهران: سخن.
- قویم، عبدالقیوم. (۱۳۸۷). مروری بر ادبیات معاصر دری، چ ۲. کابل: سعید.
- موحد، ضیا. (۱۳۹۷) شعر و شناخت، چ ۴. تهران: مروارید.
- کرانک، مایک. (۱۳۸۳). جغرافیای فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران: سمت.

۱.۴ پاسداری از ارزش‌های فرهنگی

بخش بزرگی از ارزش‌های ذهنی باختری را نام و نشان سخنوران فارسی‌گو تشکیل می‌دهد. او شاعر فرزانه‌ای است که همواره با سخن سخنوران سترگ زندگی می‌کند و همواره آن‌ها را در قالب خاص و منحصر‌به‌فردشان ستوده

زندگی میدان مبارزه است

خوانشی از شعر «خطابه» استاد واصف باختری



کشور ما با داشتن فرهنگ پر بار ارزش و زیبایی ویژه داشته که شاعر آن را به ماه مانند کرده است، به همان زیبایی، بلندی و شکوه. باید توجه داشت که بنابر قول کووچش یکی از عوامل مؤثر بر تولید و درک استعاره‌ها بافت است. در این شعر شاعر مدام به بافت تاریخی و فرهنگی ارجاع می‌دهد و تا زمانی اطلاعی از این بافت نداشته باشیم، استعاره‌هایی را که در اثر آن در شعر تولید شده، درک نخواهیم کرد و این استعاره‌ها در شعر ارزش افزوده به دست آورده‌اند؛ مانند استعارهٔ هلاکو و عباسیان و کیفر ابومسلم. هلاکو و عباسیان استعاره‌ای از بیگانگان امروزی هستند که به سرزمین شاعر هجوم آورده‌اند. برکه‌های پاک و روشن استعاره از سرزمین شاعر است که اگر مردم به خصم و دشمنی پایان نبخشند، در سرزمین خود خواهند بود؛ اما لب‌تشنه.

استعارهٔ دیگر خصم انسان است که دارای وجود و اعضای بدن جگر بوده که باید با آن مبارزه کرد و جگرش را درید. چنان که مشاهده می‌شود تمام این خرده‌استعاره‌ها کلان‌استعارهٔ شعر را که زندگی مبارزه است، فرم می‌دهد. بیشترین اشعار واصف باختری تصویر اجتماع و فرهنگ وی را ترسیم می‌کنند؛ چنان‌که قبلاً ذکر گردید، شعر باختری یک حافظه است که هم گذشتهٔ تاریخی فرهنگ کشور را انتقال می‌دهد و هم با آن حافظهٔ امروز فرهنگ را به تصویر می‌کشد. برای فهم دانش فرهنگی و گسست‌های آن باید آثار ادبی را بررسی کرد و اشعار واصف باختری در صدر شعر معاصر فارسی برای این هدف قرار دارد.

گوید
که چو نماند ماه نخشب، ماه تاریخم
لیک هرگز نبض تاریخی که از آن گفت‌وگو داریم، آیا
بوده‌مان در دست؟

های مردم! شرم مان باد!
اگر یک بار دیگر دست روی دست بگذاریم و بنشینیم
تا هلاکوی دگر از مرزهای دور بیگانه
کیفر بومسلم از عباسیان گیرد
های مردم! نیمه‌مستم، راست می‌گویم
راه دیگر نیست
یا بدین‌سانی که هستیم و بدین‌سانی که فرمان
می‌دهد دشمن
در کران برکه‌های پاک و روشن تشنه باید بود
یا بدان‌سانی که باید بود و فرمان می‌دهد میهن
بر جگر گاه پلید خصم
دشنه باید بود.

می‌فروشان استعاره از حاکمان و سیاست‌مداران است که رفاه و شادی و سرخوشی را برای مردم به وجود می‌آورند؛ اما هنگامی که جنگ‌های داخلی و خارجی به وقوع پیوست، منفعت‌جوهای رأس دولت به خون‌ریزهایی تبدیل شدند که مردم مجبور به کوچ اجباری به سرزمین‌های سبز اما سرد و افيونی شدند.

استعارهٔ دیگر «فرهنگ و تاریخ ماه زیبا است». هر قدر تاریخ و فرهنگ یک ملت پر بار باشد، جایگاه محکم‌تر و استوارتر در میان فرهنگ‌های دیگر به دست می‌آورد.

می‌گردد. به عنوان مثال استعاره «زندگی قمار است» در این استعاره حوزهٔ انتزاعی زندگی بر مبنای حوزهٔ ملموس قمار درک شده و فرد زندگی را در برد و باخت برایش ترسیم کرده و همه رفتارهایش بر مبنای این برد و باخت در زندگی شکل می‌گیرد. حالا به شعر واصف باختری باز می‌گردیم، در نخست تصویر کلی شعر را توصیف کرده و بعد استعاره‌های موجود آن را برمی‌شماریم.

شعر «خطابه» واصف باختری روایتی از سرزمین شاعر است و تاریخی را که بر آن گذشته، به تصویر می‌کشد و شاعر با خطاب قرار دادن مردمش، در حالی که سنگینی تلخ جنگ و مهاجرت بر او مستولی است، می‌گوید: کاش نمی‌دانستم آنچه را می‌دانم شعر را آغاز می‌کند. موضوع شعر خصم و دشمنی داخلی مردم و نفاق میان مردم است که منجر به حملهٔ بیگانگان به سرزمین شاعر شده و از سرزمینی می‌گوید که روزگاری از شکوه برخوردار بود و مردمانش با آسودگی خاطر بدون خصم در آن می‌زیستند و ماه تاریخ بودند؛ اما روزی شاعر مجبور به ترک چنین سرزمینی به دیگر سرزمین‌ها شده است. اگر چه کوچ‌هایش سبز و زیبایی، در عین حال سرد افيونیست. شاعر دو راه به مردم می‌گذارد یا این که خصم را خاتمه دهند و خنجر به جگرش فرو کنند یا آن‌چنان که دشمن فرمان دهد، در خانه و بدون خانه باید بود، در کرانه‌های روشن آب تشنه باید بود.

طوری که دیده می‌شود یک کلان استعاره در شعر وجود دارد که عبارت است از «زندگی میدان مبارزه است». این استعاره پیامد سال‌ها جنگ و خون‌ریزی در کشور و فرهنگ ماست. باید توجه داشت که کلان استعاره‌ها به صورت استعاره‌های زبانی در شعر باز نمود پیدا نکرده؛ ولی از ورای فضایی که در شعر حاکم است و خرده‌استعاره‌های موجود شعر قابل درک می‌باشد. یکی از خرده‌استعاره‌های این شعر «وطن و شهر مال و دارایی است» در این شعر چون حس ملی و وطن‌دوستی بر آن حاکم است. شاعر از شهری یاد می‌کند که روزی از او بوده است؛ اما در اثر جنگ مانند دارایی گرانبها از دستش داده و تأسف می‌خورد.

های مردم!
روزگاری می‌فروشان تمام شهر - آن شهری که از من
بود و از من نیست -
وام‌دار جوش نوشانوش بی‌فرجام من بودند
لیک حالا
شحنه خون ریز است و من از ناگزیری
رهسپار کوچ‌های سبز اما سرد افيونم
های مردم! ما
رانده از درگاه تاریخم
گرچه نقال دروغ‌آهنگ‌مان هر لحظه‌ای در گوش ما



ذکویه شهاب، دانشجوی ادبیات

واصف باختری از چهره‌های ماندگار تاریخ ادبیات معاصر فارسی افغانستان است که با شعرش معرفت و دانش فرهنگی و اجتماعی عصر خویش را ترسیم نموده است. حالا پرسش این است که چطور می‌توانیم فرهنگ و آگاهی یک قلمرو زبانی را از ورای متون ادبی آن بررسی کرد؟ ارزش آثار ادبی همانند زبان طبیعی در بازنتاب واقعیت و برساخت آن در یک فرهنگ متناسب به پارادایم معرفتی آن است. متن در واقع یک حافظه است؛ حافظهٔ فرهنگی و اجتماعی. به عبارت دیگر حافظهٔ فرهنگی و تاریخی یک قلمرو زبانی را در آثار ادبی آن می‌توان جست‌وجو کرد. توجه باید داشت که منظور ما از حافظه انباشت تاریخ و فرهنگ نیست، بلکه کارکرد فرایندی حافظه است که در کنار حفظ اطلاعات به خلق متون و معنای جدید می‌انجامد؛ چون یکی از کارکردهای اصلی متن ادبی معناسازی است که در شعر واصف باختری این معناسازی را می‌بینیم که چگونه نشانه‌ها را از بافت تاریخی جدا کرده و وارد بافت و فضای شعر خود کرده و این نشانه‌ها ارزش افزوده حاصل کرده و معنای آن مضاعف می‌گردد که در کنار انتقال بخشی از معنای تاریخی، معنای جدید برای بازنتاب نگرش فرهنگی جامعهٔ شاعر ایجاد می‌کند.

شعر واصف باختری بستر مناسب برای مطالعات میان‌رشته‌ای و مطالعات فرهنگی است که با رویکردهای زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی فرهنگی، رویکردهای شناختی و زبان‌شناسی فرهنگی معنای پنهان‌ماندهٔ بسیاری در آن آشکار خواهد گردید. برای وجه زیبایی‌شناسیک شعر هم می‌توان با رویکردهای زیبایی‌شناختی به چگونگی نگاه زیبایی‌شناسیک عصر شاعر تحقیقات قابل توجه انجام داد. این گونه می‌توان از ژرفای وجه زیبایی‌شناسیک شعر شاعر به نوع نگاه زیبایی‌شناسیک فرهنگ رسید. الگوهای تفسیر زیبایی در یک فرهنگ بر اساس طرح‌واره‌های خاصی باز نمود پیدا می‌کند و افراد آن با به کارگیری این طرح‌واره‌ها به تفسیر جهان پیرامون خویش می‌پردازند و شاعر منبخت عضوی از این فضای زبانی، این طرح‌واره‌ها را در شعرش به کار می‌بندد. در این کوتاه نوشته شعر «خطابه» واصف باختری را از منظر زبان‌شناسی شناختی بررسی می‌کنیم تا ظرفیت معناسازی شعر وی بهتر روشن گردد.

استعارهٔ مفهومی یکی از ابزارهای نظام شناختی انسان بوده بر خلاف مفهوم سنتی آن تنها ابزار زیبایی‌بخش کلام ادبی نیست. استعاره در مفهوم جدید، شناخت و مفهوم‌سازی حوزهٔ انتزاعی و کمتر ملموس به واسطه حوزهٔ ملموس است که این جایگزینی و درک چیزی به واسطهٔ چیزی دیگر منجر به درک و تجربه و رفتار متفاوت

گزارشی از برنامهٔ یادوارهٔ استاد واصف باختری، در انجمن ادبی هرات

افغانستان داشته است.»
به گفتهٔ وی باختری مهم‌ترین شاعر سپیدسرای افغانستان محسوب می‌شود که اشعارش از فرم شعری قوی برخوردارند.

خانم تمنا مهرزاد نیز در این برنامه صحبت کرد و گفت: «باختری در سرایش غزل از ملک‌الشعرا بهار و در نیمایی از اخوان ثالث پیروی می‌کرد.»

او افزود، این شاعر به علت فعالیت‌های سیاسی پس از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در سال ۱۳۵۷ به زندان افتاد و چهارده ماه زندانی بود.

گویندهٔ دیگر برنامهٔ «یادوارهٔ استاد واصف باختری» خانم حلیمه رسولی بود. وی در این برنامه نگاهی انداخت به اشعار کوتاه واصف باختری و گفت که میزان اشعار کوتاه باختری بسیار کم است؛ اما ایشان هم در قالب‌های کلاسیک و هم در فرم‌های مدرن شعر کوتاه سروده است. هم‌چنین اشعار کوتاهی از شاعران سایر کشورهای جهان را به زبان فارسی ترجمه کرده است.

سخنران دیگر برنامه افسانه واحدیار، شاعر و دانشجوی دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه فردوسی مشهد، بود. او با بیان این‌که باید در روزگار کنونی به ادبیات و هنر توجه بیشتر صورت گیرد و قشر جوان با ادبیات سرزمین‌مان آشنا شوند، بر مزایای برگزاری بزرگداشت از مفاخر کشور اشاره کرد. به گفتهٔ او، استاد باختری به انسان، وطن، آزادی و عدالت اجتماعی بها می‌داد. نگاه او ایدئولوژیک، خردگرایانه و انسانی است و شعرش بازنتاب اعتراض علیه ناپسامانی‌ها است. اشعارش پیوند تنگاتنگی با وضعیت روزگارش دارد. شاید اگر بگوییم، او تاریخ ما را شاعرانه مکتوب کرده است، ادعای ژرفی نباشد.

شعرا بزرگ معاصر کشور؛ کسانی مانند رهنورد زریاب، اکرم عثمان، عبدالکریم میثاق، حسین فخری، واصف باختری، حیدری وجودی، ابوطالب مظفری، و... گنجانده نشده است، انتقاد کرد. هم‌چنین از این‌که استاد باختری در بیرون از کشور و با حضور عدهٔ کمی دفن شد، گلایه کرد که جای استاد باختری در دانشگاه کابل بود تا دانشجویان در کنار مقبره‌اش اشعارش را می‌خواندند و نقد می‌کردند. به اعتقاد وی شخصیت‌های فرهنگی باید در زندگی و مرگشان احترام شوند و در خاک خودشان دفن شوند تا نام و یادشان زنده بمانند. او هم‌چنین گفت: «وای بر ملتی که دانایی و آگاهی در زندگی‌شان راهی ندارد! از هیچ چیز متأثر نمی‌شود، چیزی آن‌ها را تکان نمی‌دهد و تلنگری به کله‌شان نمی‌زند.»

او افزود: «ملتی که به فرهنگ بهایی قائل نمی‌شود، هیچ چیزی ندارد. دست‌شان خالی است و در هیچ میدان‌گاهی حرفی برای گفتن نخواهند داشت.»

در ادامهٔ برنامه فرشته آیه به خوانش زندگی‌نامهٔ استاد باختری پرداخت. او گفت: «در حدود هفت دفتر شعری و برخی آثار پژوهشی از این شاعر تا به حال منتشر شده است.»

خانم آیه در انتهای سخنانش جوانان را به خوانش عمیق آثار استاد باختری توصیه کرد.

خانم مدینه نعمتی نیز در این برنامه صحبت کرد. او در مورد جایگاه واصف باختری در شکل‌گیری جریان‌های شعری معاصر صحبت کرد. او گفت: «باختری شعر نیمایی را دقیق درک کرده بود و سعی می‌کرد با اشعار پخته‌اش به تثبیت مؤلفه‌های شعر نیمایی در کشور بپردازد. هم‌چنین این شاعر نقش عمده‌ای در جریان غزل نو در

به پاس‌داشت مقام والای ادبی این شخصیت تأثیرگذار و مهم ادبیات معاصر افغانستان برگزار شدند.

کانون بانوان انجمن ادبی هرات به تاریخ هجدهم اسد سال ۱۴۰۲ خورشیدی، با برگزاری محفلی زیر عنوان «یادوارهٔ استاد واصف باختری» یاد و خاطرهٔ استاد باختری را گرامی داشتند. در این برنامه که با حضور عده‌ای از بانوان ادب‌دوست و اعضای انجمن ادبی هرات برگزار شده بود، نیلوفر نیکسیر، مدینه نعمتی، تمنا مهرزاد، حلیمه رسولی، مدینه نعمتی و افسانه واحدیار صحبت کردند. فرشته آیه زندگی استاد باختری را خواند، و فردینا نبوی و دنیا پژواک به دکلمهٔ اشعار استاد باختری پرداختند.

خانم نیلوفر نیکسیر در جایگاه قرار گرفت و به خوانش متنی تحت عنوان «ما همسرایان لالیم» پرداخت. او علاوه بر بیان نقش استاد باختری در شعر معاصر افغانستان، گفت: «در کشور ما به فرهنگ و ادبیات بها داده نمی‌شود و تعصبات زبانی منجر به این شده است که هر دو زبان ملی کشور مورد ناروایی قرار بگیرند و چنان‌که باید، روی رشد آن‌ها کار نشود.»

او از این‌که در نصاب تعلیمی وزارت معارف افغانستان آثار نویسندگان و



یادگار آینه

گزارشی از برنامه «اسطوره ادب ایران شرقی؛ یادواره ادیب و پژوهنده فرهیخته معاصر، استاد واصف باختری»

عصمت الطاف

به تاریخ پانزدهم اسد ۱۴۰۲، برابر با ششم آگوست ۲۰۲۳م، شاعران، نویسندگان، هنرمندان، فرهنگیان و اهل ذوق افغانستانی مقیم استرالیا گردهم آمدند و محفل ادبی‌ای را به مناسبت کوچ ابدی استاد واصف باختری در شهر ملبورن استرالیا برگزار کردند. برنامه یادبود استاد واصف باختری تحت عنوان «اسطوره ادب ایران شرقی؛ یادواره ادیب و پژوهنده فرهیخته معاصر، استاد واصف باختری» از سوی حلقه ادبی کوالا، حلقه ادبی افغانستانی‌های مهاجر در شهر ملبورن، هماهنگی و زمینه‌سازی شده و در تالار شماره دوی مجموعه پذیرایی کابل، در جنوب شرق شهر ملبورن استرالیا برگزار شد. این برنامه تعداد زیادی از فرهنگیان، شاعران و نویسندگان افغانستانی را گردهم آورد. موسی زکی‌زاده، شاعر و فیلم ساز، نادر احمدی، شاعر، مترجم و پژوهشگر، شگوفه باختری، دکتر نعمت‌الله ابراهیمی، پژوهشگر حوزه سیاست، و دکتر فرید بیژن، نویسنده و پژوهشگر از باختری، شعرها، ترجمه‌ها، پژوهش‌ها، کارنامه‌ی سیاسی و خلق‌و‌خوی شخصیتی استاد واصف باختری سخن گفتند. عاقله قریشی، جاوید مقصودی، سید جلال علی‌یار، زهرا حیدری و فخر رجایی بعضی از شعرهای باختری را برای اشتراک‌کنندگان خواندند و زینب سجادی هم زندگی‌نامه استاد باختری را به خوانش گرفت.

برنامه «اسطوره ادب ایران شرقی» با گرداندگی ادیب نویم آغاز شد. اولین سخنران محفل هم موسی زکی‌زاده، شاعر و فیلم‌ساز افغانستانی بود. او از نحوه آشنایی‌اش با استاد باختری، بعد از وفات ایشان سخن راند. او گفت که من به خاطر مهاجرت و دور بودن از کشور، توفیق آشنایی و هم‌صحبتی با بزرگان ادبی و فرهنگی کشور را نداشته‌ام و امکان درک آن‌ها هم برایم میسر نبوده است. یکی از کسانی که این‌گونه از دنیا رفت و من توفیق شناختش را نداشتم، استاد واصف باختری بود. وفات ایشان و واکنش و تأسف همگانی نسبت به مرگ او، مرا واداشت که به جست‌وجو بپردازم و در پی این باشم که بدانم واصف باختری کی بود و چه کاری کرد.

وی در ادامه صحبت، نقل‌هایی را از منتقدان ادبی بیان کرد؛ کسانی که درباره باختری تحقیق‌ها و پژوهش‌هایی انجام داده و در باره باختری و شعر و کارنامه ادبی‌اش اظهار نظر کرده است. در اخیر هم دو نمونه از شعرهای ترجمه باختری را خواند.

نادر احمدی، شاعر، مترجم و پژوهشگر دومین سخنران برنامه بود. او در باره ترجمه‌های استاد باختری و ویژگی‌های سبکی شعرهای ترجمه ایشان صحبت کرد. به گفته احمدی، باختری چه در دنیای سرایش به زبان فارسی دری و چه در دنیای ترجمه شعر، یک شخصیت بی‌بدیل در افغانستان بود.

احمدی افزود که در دنیای ترجمه، خلاقیت ادبی دو بار اتفاق می‌افتد؛ بار اول آفرینش ادبی توسط شاعر یا نویسنده به زبان مبدأ صورت می‌گیرد و بار دوم، به زبان مقصد توسط مترجم صورت می‌گیرد. از این رو، ترجمه ادبی مهم است. به باور احمدی، کسی از پس ترجمه شعر بر می‌آید که چند خصوصیت داشته باشد: الف. به زبان مقصد مسلط باشد. نه تنها که به زبان مقصد مسلط باشد که به فرهنگ و دانش ادبی آن زمان نیز اشراف کامل داشته باشد؛ ب. به زبان مبدأ نیز مسلط باشد. مترجمی که این دو ویژگی را نداشته باشد، هیچ‌گاه در کار ترجمه‌اش موفقیت نخواهد داشت.

احمدی در ادامه سخنانش افزود: «اسطوره بزرگ شهادت» مجموعه‌ای از شعرهایی است که استاد واصف باختری از شاعران مختلف، از حوزه‌های فرهنگی مختلف و از کشورهای مختلف جمع‌آوری کرده است و ترجمه کرده است... باختری سراغ ترجمه هر شعری نمی‌رفته است. شعرهایی را ترجمه کرده است که از لحاظ محتوایی و از لحاظ روحی و معنایی، با روحیه، جهان‌بینی و خاستگاه خود واصف باختری هماهنگی داشته است.»

احمدی واصف باختری را مترجم بصیر، ژرف‌نگر و صاحب‌سبک خواند و گفت: «در ترجمه چنان مهارت دقیق و ژرف داشت که میان ترجمه و سروده‌های خود استاد که به زبان فارسی سروده شده، نمی‌توان تمایز گذاشت. چنین مهارتی یقیناً از دو رهگذر به وجود می‌آید؛ یکی اشراف به زبان مبدأ و زبان مقصد و دیگری اشراف داشتن به ظرافت ادبی و کشف آن. در افغانستان کم‌تر مترجمی چنین خصوصیتی را داراست.»

شگوفه باختری، شاعر، سومین گوینده برنامه بود. او مطالبی را درباره استاد باختری روایت کرد که از زبان پدرش شنیده بود. پدرش یکی از هم‌دوره‌های باختری بوده است که در دانشگاه کابل باهم تحصیل می‌کرده است و از نزدیک باهم آشنا بوده‌اند. او فرازهایی از زندگی باختری را از زبان خود باختری خواند.

دکتر نعمت‌الله ابراهیمی، پژوهشگر حوزه سیاست سخنران دیگر برنامه بود. او نگاهی به گذشته ادبیات فارسی و مدنیت فارسی انداخت و نقش و جایگاه آثار واصف باختری را در تداوم این مدنیت و زبان بیان کرد. به گفته وی زبان و ادبیات فارسی و نقش این زبان را باید در دو دوره مختلف باید مطالعه و بررسی کرد؛ یکی قبل از تشکیل دولت و ملت‌های امروزی (افغانستان، ایران، تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان و هند، و...) و دوم بعد از تشکیل دولت و ملت‌های امروزی و تشکیل کشورهای امروزی.

به باور وی زبان فارسی قبل از قرن نوزدهم یک زبان جهان‌وطنی بود که حوزه گسترده‌ای را شامل می‌شد و زبان تمدن و زبان گفت‌وگو بود که متعلق به قوم و نژاد خاصی نبود؛ اما بعد از قرن نوزدهم دولت و ملت‌های تازه و مرزبندی‌های جدید شکل گرفت. این دولت و ملت‌ها بر اساس روایت‌های ناسیونالیستی یا جدید خلق می‌شوند و یا چیزهایی را از گذشته می‌گیرند و جامعه جدیدی بر تن

می‌کنند. به گفته ابراهیمی امروزه زبان فارسی نقشی را که در گذشته داشت و زبان مدنیت و زبان گفت‌وگو بود، از دست داده است. دیگر آن گستردگی و تنوع گذشته را از لحاظ گویندگانش ندارد. وی افزود: «این زبان در ایران، وسیله سرکوب گویندگان زبان‌های دیگر شد. در افغانستان در طول قرن بیستم، روایت‌های رسمی، وسیله سرکوب زبان فارسی شد. این هم برای این بود که سیاستمداران و روایت‌سازان در تلاش این بودند که مرزبندی‌ها و جغرافیای سیاسی نو ایجاد کنند. تاریخ را مصادره و تحریف بکنند.»

وی در ادامه سخنانش گفت: «با وجودی که من شاعر نیستم، چندین مقاله و چند جلد کتاب باختری را خوانده‌ام و صحبت‌هایش را شنیده‌ام و صحبت‌هایی که امروز شد، باز هم می‌بینم که شخصیت باختری و شعرش نمایندگی می‌کند از ادامه زبان فارسی و ادبیات فارسی به حیث یک زبان بین‌المللی و جهان‌وطنی. این زبان ظرفیت ترجمه را دارد و ظرفیت این را دارد که خارج از قوم، زبان، منطقه، نژاد و... وسیله‌ای باشد برای گفت‌وگو.»

وی در اخیر صحبت‌هایش به وضعیت فعلی افغانستان نیز اشاره کرد. به باور وی در طول بیشتر از یک قرن گذشته، در افغانستان سیاست‌ها ضد این گذشته پربار تاریخی و مدنیت زبان فارسی بوده است. دولت‌های بر سر قدرت نبردی را علیه این گذشته به راه انداخته‌اند. همه چیز سیاسی شده‌اند: «به جای این گذشته پر از تنوع، برنامه یکسان‌سازی قومی، زبانی و مذهبی در این دوره در جریان بوده است. امروز با روی کار آمدن طالبان می‌بینیم که این سیاست به شکل دیگری بر خصوصیتش با زبان و ادبیات فارسی و تنوع فرهنگی و مذهبی و قومی و زبانی تداوم بخشیده است. این گروه تحمیلی این را ندارد که حتا یک لوحه به زبان فارسی باشد.»

دکتر فرید بیژن آخرین سخنران برنامه یادبود استاد باختری بود. او که یکی از هم‌دوره‌ها، شاگردان و نزدیکان استاد واصف باختری است، خاطراتش را از هم‌نشینی و همکاری با استاد باختری روایت کرد. او اظهار داشت که من قبل از این که باختری را ببینم، با شعرش آشنا شدم. استاد باختری، تنها یک فرد نیست، بلکه چندین آدم است؛ شاعر است، نویسنده است، مترجم است، زبان‌دان است و...

به گفته دکتر بیژن، استاد واصف باختری شخصیتی بود که به همه احترام می‌گذاشت و کسی را به اسم کوچکش صدا نمی‌کرد: «استاد هیچ وقت مرا به اسم کوچک یاد نکرد، دلم کفید؛ اما مرا به نام صدا نکرد.» دکتر بیژن به ویژگی دیگر شخصیتی باختری؛ عدم تمکین به اربابان زر و زور و تزویر، اشاره کرد. به گفته وی استاد باختری علاقه‌مند دیدار اربابان دین و دولت نبود. همیشه از دیدار آن‌ها شانه خالی می‌کرد. وی افزود: «استاد واصف باختری هیچ‌گاه درباره خود گپ نمی‌زد. هیچ جایی نمی‌بینیم که استاد واصف باختری درباره

شعرهای خود و درباره کارهای خود یادی کرده باشد.» دکتر بیژن ویژگی دیگر شخصیتی استاد واصف باختری را مناعت طبع دانست. به گفته وی، باختری در عین وضعیت بد اقتصادی که در کابل داشت، استغنا را شکوهمندی داشت که هرگز سر به کس خم نکرد و تن به شکایت و گله نداد. مهم‌تر از همه این که این استغنا را هرگز نشان نمی‌داد: «استغنا در طبیعتش بود، متانت در طبیعتش بود، بزرگ‌منشی در طبیعتش بود.»

بیژن در ادامه سخنانش گفت که دروغ‌گویی نزد همه ما وجود دارد؛ گاهی به خاطر پرده‌داری، گاهی به خاطر رودربایستی، گاهی برای مصلحت‌اندیشی و گاهی هم به خاطر سود خودمان دروغ می‌گوییم؛ اما من که هم‌نشین استاد باختری بودم، از او دروغ نشنیدم: «مرد عجیب پاکیزه‌ای بود، درون و بیرونش یکی بود. وارسته بود و در بند دنیا نبود.»

دکتر بیژن در ادامه سخنانش به بعد دیگری از شخصیت استاد واصف باختری اشاره کرد و آن این که استاد باختری یک روشنفکر به معنای دقیق کلمه بود؛ کسی که با هر نوع استبداد؛ استبداد سیاسی، استبداد مذهبی، استبداد قومی و استبداد زبانی مخالف بود و این مخالفت را هیچ وقت پنهان نمی‌کرد: «او همیشه با مردم بود و در پی حقوق آن‌ها. از این جهت، همیشه منتقد رژیم‌های بر سر قدرت؛ مانند رژیم ظاهرشاهی، حزب دموکراتیک، طالبان و رژیم بعدی، ساخته و پرداخته امریکا، بود. نه منتقد منفی‌باف، بلکه منتقدی بود که در جست‌وجوی عدالت برای مردم بود، منتقدی که خواهان حق بود. تعداد چنین شخصیت‌ها را در تاریخ افغانستان معاصر بسیار اندک می‌بینیم.»

وی اضافه کرد که از این نظر، او هم‌سنگ مولوی محمد واصف قندهاری، بنیانگذار جنبش مشروطیت در افغانستان، هم‌سنگ محمد اسماعیل مبلغ، هم‌سنگ میر غلام‌محمد غبار و داکتر عبدالرحمان محمودی بود.

بخش دیگر سخنان دکتر بیژن درباره شعرهای باختری بود. او اظهار داشت که استاد واصف باختری سرایش شعر را با غزل آغاز کرد؛ اما جایگاه بی‌مانندش در شعر نیمایی است. او افزود: «استاد باختری پیش‌کسوت شعر نیمایی در افغانستان نیست؛ زیرا پیش از او کسانی بودند که در این زمینه کوشش‌هایی کرده بودند؛ اما تثبیت‌کننده شعر نیمایی در افغانستان استاد واصف باختری است. کوشش‌های قبلی در حد همان کوشش ماندند.»

در پایان برنامه خلیل گداز، نوازنده چیره‌دست افغانستانی مقیم استرالیا نیز دو پارچه آهنگ جدیدش را اجرا کرد. او این آهنگ‌هایش را به تازگی آفریده بود که شعر هردو از استاد واصف باختری بود.

هم‌چنین، هم‌زمان با برگزاری برنامه یادبود استاد باختری، نمایشگاه کتابی نیز از سوی «مرکز اندیشه» برگزار شد؛ نمایشگاهی که به اشتراک‌کنندگان برنامه امکان تهیه کتاب‌های دلخواه‌شان را فراهم کرده بود.



یادگار آینه

گزارشی از برنامه «شب و اصف باختری»

عممت الطاف

۶۹۱ شب از شب‌های بخارا

عصر بیست و دوم اسد/ مرداد ۱۴۰۲ خورشیدی مجله بخارا با همکاری خانه اندیشمندان علوم انسانی و عمارت بلخ، برنامه «شب و اصف باختری» را در تالار فردوسی خانه اندیشمندان علوم انسانی، در تهران برگزار کرد. در این برنامه که جمعی از شاعران، نویسندگان، اهالی فرهنگ و ادب افغانستانی و ایرانی اشتراک کرده بودند، دکتر سید عسکر موسوی، نویسنده و پژوهشگر، محمدحسین جعفریان، فیلم‌ساز، سید ابوطالب مظفری، شاعر و پژوهشگر، دکتر محمدصادق دهقان، شاعر و پژوهشگر، روح‌الله بهرامیان، شاعر و عضو هیئت‌علمی دانشگاه سمنگان، دکتر یامان حکمت‌تقی‌آبادی، استاد دانشگاه و منتقد ادبی درباره زندگی و اصف باختری و کارنامه پربار ادبی، پژوهشی و فرهنگی او سخن گفتند و منوچهر فرادیس، داستان‌نویس، پیام منیژه باختری، دختر استاد و اصف باختری را خواند. برنامه «شب و اصف باختری» با پخش کلیبی آغاز شد که برنامه‌هایی را به نمایش می‌گذاشت که تا این زمان، مجله بخارا برای نویسندگان و فرهنگیان افغانستانی برگزار کرده بود. گرداندگی برنامه را علی دهباشی، سردبیر مجله بخارا به عهده داشت. وی ضمن تقدیر و تشکر از اشتراک‌کنندگان و سخنرانان و تسهیل‌کنندگان برنامه، اولین سخنران را در جایگاه خواست.

دکتر سید عسکر موسوی در جایگاه قرار گرفت و مثل همیشه سخنانش را با چاشنی فکاهی و طنز آغاز کرد. ضمن تشکر از برگزارکنندگان برنامه «شب و اصف باختری» به خصوص جناب علی دهباشی، درباره زمینه‌ها و بسترهای تاریخی رشد و اصف باختری و به قول خود دکتر موسوی و اصف‌هایی که در آن بستر رشد و ظهور کردند، صحبت کرد. به گفته دکتر موسوی سال‌های ۱۳۲۰ خورشیدی، سال‌های مهم در تاریخ جهان و تاریخ افغانستان بودند. در این سال‌ها کشورهای عضو سازمان ملل در کشورهای شان یک‌سری آزادی‌هایی را پدید می‌آوردند که در افغانستان هم چنین اتفاقی می‌افتد. به اعتقاد ایشان، کارهایی که در این دوره در افغانستان صورت گرفتند، هیچ وقت به انجام نرسیدند. وی به صورت نمونه از برگزاری انتخاب مجلس و انتخابات شهرداری یا بلدی یاد کرد که به معنای واقعی کلمه انتخاباتی بود و از طریق پروسه آزاد و مستقل رأی‌گیری افرادی برگزیده می‌شدند.

هم‌چنین در همین دوره گروه‌ها و احزاب نیز رشد پیدا کردند و جناح چپ افغانستان نیز در همین دوران سر بلند کردند. در این سال‌ها نمایندگان دور سوم مشروطه در افغانستان ظهور کردند. وی از مرحوم بلخی و باقی جان قائل‌زاده یاد کرد.

به گفته موسوی، بعد از این دوره، یک دوره خفقان ده ساله روی کار می‌آید و سپس دهه دموکراسی (دهه

چهل شمسی) می‌رسد. در این دوره نسل بی‌نظیری ظهور می‌کنند که می‌توان از رهنورد زریاب، اکرم عثمان، و اصف باختری، حیدر لهیب، بیزنگ کوه‌دامنی و... یاد کرد. در این میان ظهور و اصف باختری تداوم پیدا می‌کند و تبدیل می‌شود به پهلوانی در عرصه شعر و ادب فارسی.

به گفته دکتر موسوی، باختری در دهه چهل به کابل آمد و مثل همیشه فضای سیاسی شهری پایتخت بر او تأثیر گذاشت و او را از مسیر اولش منحرف کرد و سیاسی شد. او یکی از بنیان‌گذاران جریان سیاسی مائوئیست افغانستان بود؛ جریانی که تندترین و داغ‌ترین جریان سیاسی در افغانستان بود. باختری با شکست دهه دموکراسی خودش را از سیاست کنار کشید و به ادبیات و شعر روی آورد و به دنبال ادامه تحصیل رفت: «در جریان دهه چهل و پنجاه و اصف باختری به طرف عمق و پختگی می‌رود. در این جریان است، کسی که شعر نیمایی را پرچم‌داری می‌کند و بعدش شعر آزاد را پرچم‌داری می‌کند، و اصف باختری است.»

به باور دکتر موسوی، در شعر کلاسیک افغانستان و ایران اصلا تفاوتی وجود ندارد؛ اما در حیطه شعر مدرن شاهد تفاوت و گوناگونی هستیم. شاعرانی که در این زندگی می‌کنند، تعداد زیادشان کشته شدند؛ مثلاً حیدر لهیب و سیدال سخندان. از این میان اصف اما جان سالم به در می‌برد که شاید ادامه تحصیل در آمریکا در بینش او کم‌تأثیر نبوده باشد. وی گفت: «شعر نیمایی را در افغانستان و اصف باختری نمایندگی می‌کند. گرچه ما بارق شفيعی را داریم، خیلی از شاعران چپ را داریم، بیشتر شاعران معترض شاعران چپ هستند؛ چپ هم به معنای مارکسیستی کلمه. بناء و اصف نه‌تنها در دنیای شعر پرچم‌دار می‌شود، یکی از ویژگی‌های دیگر و اصف باختری این است که شاید یکی از بهترین یا دقیق‌ترین ترجمه‌ها را دارد. این تجربه و کارهای از این دست و رفتن به سوی نقد و ادبیات مدرن، باعث می‌شود که اصف را به سوی تحقیق و پژوهش عمیق ادبی بکشاند. این است که و اصف وارد فلسفه می‌شود، هم‌نشینی با کسانی مثل محمداسماعیل مبلغ پیدا می‌کند - من این‌ها را اتفاقاً دیده‌ام، من خیلی کوچک بودم... و گذشته از فلسفه قدیم، با فلسفه جدید نیز آشنا می‌شود. این‌ها در عمق شعر و اصف خودشان را نشان می‌دهند.»

به گفته دکتر موسوی یکی از ویژگی‌های دیگر باختری این است که او نسلی از شاعران معاصر افغانستان را تربیت کرد؛ یکی از آن‌ها قهار عاصی بود، سمیع حامد، لیلا صراحت روشنی، خالد فروغ و امثال این‌ها. وی افزود: «واصف تنها شاعر نبود، تنها محقق نبود؛ تنها مترجم نبود. هرگز از خط فکری و سیاسی‌اش دست برنداشت و منحرف نشد. حتی در زمان حزب دموکراتیک زندان رفت و از زندان بیرون آمد؛ اما از خط سیاسی‌اش بیرون نشد. این ما را با چهره دیگر و اصف آشنا می‌کند؛ چهره انسانی و اصف باختری. و اصف گذشته از این که با این کمالات آراسته بود، انسان بی‌نهایت درویش مسلک، بسیار خون

گرم، بسیار متواضع و بسیار مؤدب بود.» به گفته دکتر موسوی و اصف باختری تک‌بعدی نبود. ما و اصف شاعر، و اصف فعال سیاسی، و اصف پژوهشگر، و اصف متعهد و پرچم‌داری که شاگرد پرورش می‌دهد؛ و اصف مترجم و... داریم که گستردگی کار و کارنامه او را نشان می‌دهند.

دکتر موسوی در اخیر سخنانش افزود که در ایران درک پایینی از شاعران و شعر شاعران افغانستانی است و برگزاری جلساتی از این دست که علی‌دهباشی چراغش را به دست گرفته است و شمعه‌اش را روشن کرده است، باعث می‌شود که این شناخت بیشتر بشود.

به باور وی امروز ما یکی از بزرگان ادبیات فارسی را از دست داده‌ایم؛ کسی که شاعر شاعران افغانستان بود. او تنها شهروند افغانستان نبود. او متعلق به تمام حوزه تمدنی زبان فارسی بود: «ما در افغانستان چیزی شبیه اخوان و شاملو را از دست دادیم. امیدوارم که نسل آینده راه و اصف و راه گذشتگان فرهنگی ما را ادامه بدهند و قدر این زبان و این فرهنگ را بدانند.»

محمدحسین جعفریان، مستندساز ایرانی سخنران دیگر برنامه بود. او گفت: «گفتنی‌ها را دکتر موسوی گفت، من خاطره می‌گویم.» و از خاطراتش با باختری و از سابقه آشنایی‌اش با آن یل ادبیات معاصر افغانستان سخن گفت. از نشست‌ها و گفت‌وگوهای یاد کرد که با باختری داشته است. به ویژه از گفت‌وگویی یاد کرد که در اوج جنگ‌های داخلی در دهه هفتاد درباره ادبیات معاصر افغانستان با باختری داشته است؛ گفت‌وگویی که در سال ۱۳۷۳خ. در شماره چهاردهم مجله شعر در ایران چاپ شد و بعداً در کتاب گزیده گفت‌وگوهای باختری «در قاب آینه» چاپ شد.

جعفریان به صورت کلی به شعر و کارهای ادبی باختری و کوچ او از کشور و ماندگاری‌اش در پاکستان و سرانجام در آمریکا اشاره کرد. به گفته وی باختری اولین کسی بود که در افغانستان به صورت جدی به ترجمه شعر پرداخت و آشنایی کامل با شعر ملل داشت. هم‌چنین، یکی از کسانی بود که مسیر ادبیات معاصر افغانستان را به سمت دیگری برد. وی اظهار داشت که این حرف‌ها شاید نادیده گرفتن دیگران نباشد؛ اما او بدون شک یکی از پیشتازان بود.

جعفریان گفت که بعد از این‌که اوضاع افغانستان خراب شد و کابل صحنه رویارویی مجاهدان گردید، باختری راهی پاکستان شد. من پاکستان رفته و از طریق دوستانی زمینه نشستی فراهم شد. در آن‌جا دیدم که آن‌ها در چه وضعیتی، هنوز به فکر فرهنگ و ادبیات زبان فارسی است. وی افزود: «باختری بسیار ناراحت بود که ادبیات افغانستان در ایران شناخته‌نشده مانده است.» و از تجربه‌ای سخن گفت که با یکی از استادان برجسته دانشگاه تهران در هند داشته است. آن‌ها در نشستی ادبی‌ای در هند دعوت بودند. در آن‌جا باهم آشنا می‌شوند. این استاد دانشگاه تهران که استاد بزرگواری هم بوده و در زمینه شعر ناصر خسرو

کارهای چشم‌گیری هم انجام داده‌اند، از استاد باختری پرسیده است: تو زبان فارسی را از کی آموختی؟ چند سال در دانشگاه تهران بوده‌ای. باختری گفته بوده که من از مادرم آموختم. دوباره از او پرسیده بوده که مادت از کی آموخته؟

به گفته جعفریان، این‌جا باختری برافروخته می‌شود و می‌گوید که در افغانستان میلیون‌ها نفر هستند که زبانشان فارسی است و زبان فارسی را بهتر از من حرف می‌زنند. من حتی یک روز هم در دانشگاه تهران نبوده‌ام. سپس سید ابوطالب مظفری در جایگاه قرار گرفت و درباره شعر باختری و ویژگی‌های آن صحبت کرد. به باور مظفری شعر باختری ناشناخته‌ترین شعر نه‌تنها در ایران که در خود افغانستان نیز است. وی در ادامه سخنانش به عوامل این ناشناخته ماندن اشاره کرد و این‌که شعر باختری در ادبیات معاصر زبان فارسی چه جایگاهی دارد و دشواری‌ایی‌ای که در مورد شعر باختری گفته می‌شود، آیا صفتی است مذموم یا این‌که نوعی امتیاز و برجستگی در مورد شعر او است؟

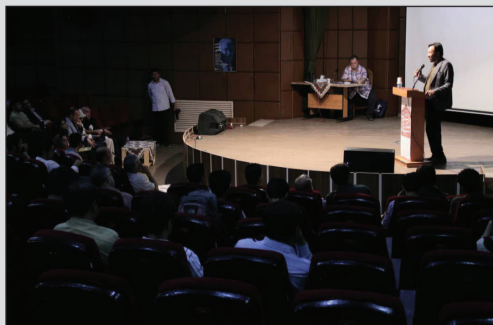
وی با وام گرفتن از تعبیر میان‌مایگی که در حوزه اخلاق کاربرد دارد، گفت: «معمولاً وقتی ما به شعر معاصر نگاه می‌کنیم، می‌توانیم به سه طبقه آن را تقسیم کنیم؛ الف، شاعرانی که در سطح نازل و ابتدایی کار می‌کنند؛ معمولاً شعر پاورقی‌نویسی یا رمانتیک و عاشقانه خیلی ابتدایی در این حوزه می‌گنجند و آن را ادبیات زرد می‌گویند؛ ب، از این‌که پیش‌تر برویم سطح دیگری وجود دارد که بیشتر شعر ادبیات معاصر ما در همین حوزه قرار دارد. من در رابطه با این شعرها، اصطلاح میان‌مایه را به کار می‌گیرم. این نوع شعرها چند ویژگی دارد.»

مظفری در ادامه سخنانش به ویژگی‌های شعرهای «میان‌مایه» پرداخت. به باور وی این نوع شعرها از لحاظ زبانی، زبان جدید و نزدیک به زبان کوچه و بازار دارد. زبان شعر این نوع شاعران روزبه‌روز از زبان ادبی فاصله می‌گیرد و به زبان عامه یا کوچه و بازاری نزدیک‌تر می‌شود. به باور وی این زبان تا جایی قابل توصیه است و از یک‌جا به بعد، تبدیل به آفت عمومی می‌شود و سطح زبان شعر از سطح زبان ادبی فرومی‌افتد؛ چیزی که عموم شعر معاصر ما با آن روبه‌رو است.

از لحاظ تصویر، شعر این حوزه به تصویرهای کلی آفریده‌شده در ادبیات تکیه می‌کند. رد پای عناصر تصویری خاصی که از تجربه زیسته خودشان سرچشمه گرفته باشند، دیده نمی‌شود. اقلیم بومی شاعر را ما در فضای شعر او نمی‌بینیم.

شعر میان‌مایه از لحاظ عاطفی و احساسی رمانتیک است؛ چیزی که سطح عموم شاعران دوست دارند. وی افزود: «وقتی می‌گویم شعر متوسط‌الحال یا میان‌مایه، شعر معاصر ما اغلب این‌گونه است متأسفانه. و روزبه‌روز در این ورطه می‌غلطیم؛ خصوصاً شعر شاعران سیدسرای ما... من بحث اندیشه را اصلاً مطرح نمی‌کنم؛ زیرا اندیشه امروز در شعر جایگاهی ندارد.» ...ادامه در صفحه ۲۲

عکس: پریسا احمدیان



یادگار آینه

گزارشی از برنامه «سوغ نشست و یادبود اسطوره ادبیات افغانستان، استاد واصف باختری»

عممت الطاف

می‌کردند. باختری با کمال سخاوت و بدون در نظر داشت مسائل زبانی و قومی و ستمی، با لطف و پیشانی باز، با آن‌ها حرف می‌زد و آن‌چه لازم بود، به آن‌ها می‌گفت. وی از قهار عاصی به عنوان نمونه یاد کرد که باختری همیشه او را مانند عصای معنوی، بالاتر و بالاتر می‌کشید. او به شعرهای باختری نیز اشاره کرد و گفت: «پیام تلخی در شعر واصف باختری از اول تا آخر دیده می‌شود و آن، نوعی یأس و نومیدی است. این پیام بسیار تلخ است، لیکن در عین تلخی یک سخن دیگر هم دیده می‌شود. در آخر این تلخی، یک روشنی و فردای بهتر دیده می‌شود، این فردای بهتر فقط می‌تواند با قوام و قیام یک ذهن قوی و روشن‌نگر ایجاد شود.»

غیرت در ادامه سخنانش به پژوهش‌های باختری نیز اشاره کرد؛ به خصوص پژوهش‌هایی که در حیطه مولاناشناسی انجام داد و تأسیس کانون دوست‌داران مولانا، کاری است در این راستا. این کانون نیز به تشویق و راهنمایی باختری تأسیس شد و باختری اولین رئیس این کانون بود.

غیرت در اخیر سخنانش به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی دیگر باختری نیز اشاره کرد. به گفته او، در دورانی که رهنورد زریاب رئیس انجمن نویسندگان افغانستان بود، روزی پیشنهاد تأسیس حزبی را داد؛ اما من به دلیل عدم فراهم بودن پایگاه اجتماعی، تأسیس یک نهضت را دادم که پذیرفته نیز شد. این نهضت با همراهی و همکاری باختری، پرتو نادری، ضیای رفعت و تعداد زیادی دیگر تأسیس شد و محفل رونمایی برگزار شد. هدف این نهضت هم آزادی و دموکراسی و اتحاد بود: «ولی بعد، یک سلسله تخریباتی صورت گرفت که این نهضت پا نگرفت، وگرنه هدف از آن دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و همین مسائل بود که همه ما امروزه به آن‌ها باور داریم و یگانه راه آزادی خود را هم در این مسیر می‌بینیم. این هم یک گپ بسیار مهم بود.»

غیرت به کارها و فعالیت‌های دیگر باختری نیز پرداخت. گفت که باختری یکی از بنیان‌گذاران «بنیاد فرهنگ افغانستان» نیز بود؛ بنیادی که در سال ۱۳۷۳ خ. تأسیس شد.

باختری است.»

وهریز در ادامه سخنانش به ادعای یکی از منتقدان ایرانی نیز اشاره کرده کرد که گفته بود، شعر واصف باختری تحت تأثیر شعر و فضای شعری مهدی اخوان ثالث است. هرچند استاد باختری در همان زمان با نامه مفصلی به اداره مجله «سخن» - که نقد منتقد ایرانی نیز در آن منتشر شده بود- به آن پاسخ داد؛ اما منتقدان ادبی افغانستان نه در آن زمان و نه تا اکنون، مقاله درخورد و شایسته کارهای باختری نوشتند و آثار باختری را تحلیل و تبیین نکردند. وی افزود: «اگر قرار باشد در تاریخ ادبیات افغانستان از قرن بیست تا امروز، کسی سزاوار نشستن در کنار نیما یوشیج، احمد شاملو، فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث باشد، بدون شک او استاد باختری است.»

حضرت وهریز در اخیر به ترجمه و شعر ترجمه باختری نیز اشاره کرد، به ویژه به شعرهایی که از شاعران روسی ترجمه کرده بود - شاعرانی که وهریز زبان آن‌ها را می‌دانند- و ویژگی‌های آن‌ها را برشمرد. او در اخیر، نمونه‌ای از شعر ترجمه باختری را نیز خواند.

سخنران دیگر برنامه غلام‌سخی غیرت، یکی از هم‌دوره‌ها و همکاران باختری بود. وی اظهار داشت که من در زندگی این خوش‌بختی و چانس را داشتم که حدود پنج سال با باختری همکار باشم و خاطره‌های زیادی از او در سینه‌ام داشته باشم. باختری شخصیتی بود که دلش پر از مهربانی بود و ذهن حیرت‌انگیزی داشت.

غیرت در ادامه سخنانش چند خاطره از استاد واصف باختری گفت؛ خاطراتی که نشان‌دهنده حافظه بی‌ظن او بود. او افزود: «اما با تمام این‌ها من این‌گونه احساس می‌کردم که باختری همیشه تنهاست، همیشه در درون خود در نوعی غربت به سر می‌برد. در همین غربت او، یک شکوهمندی وجود داشت، در آن یک لطفی بود که این لطف را در همه چیزش می‌دید؛ در صحبتش، در قصه‌های زیبایش، در خط خوشش، در تبسم ملیحی که همیشه بر لب‌هایش بود.»

به گفته غیرت، استاد واصف باختری خوش‌برخورد و خوش‌سخن بود. از این جهت، شاعران و فرهنگیان نسل جوان همیشه با او محشور بودند و از داشته‌هایش استفاده

به تماشای سیر قهقراپی جامعه‌مان نشستیم. وی در ادامه سخنانش قسمتی از شعر مشهور باختری (... و آفتاب نمی‌میرد) را خواند و افزود: «وسعت اندیشه و بلوغ سخن‌سرایی شعرش به تابناکی خورشید و به فصاحت دریاها دلنشین است. پیامش چون خدنگ در دل و جان می‌نشیند. واصف با روح بزرگ از فراز و نشیب زندگی چنان عقاب تیزپرواز می‌گذرد و بار گران داشته‌هایش، شعر و ادب گهربار پارسی، را با آن قدرت حیرت‌آور حافظه و غم‌های بی‌کران مردمش، با خود می‌برد و زمین را غنای دیگری می‌بخشد تا واصف‌های دیگر به بار بیاید.»

سخنران دیگر برنامه حاجی محمد الکوزی بود. به گفته وی استاد واصف باختری، شاعر، نویسنده، مترجم و پژوهشگر زمانه‌اش بود و با رویدادهای زمانش نفس می‌کشید. درد و اندوه جامعه را با تمام وجود حس می‌کرد. او صدای عدالت بود و علیه بی‌عدالتی سخن می‌گفت. وی افزود: «او در مصاحبه‌ها بی‌تکلف بود و با یاران هم‌نشین. واصف باختری باورهای خاص خود را داشت و از پیش‌کسوتان شعر نو بود و شاعر استثنایی تاریخ ادبیات معاصر فارسی دری می‌باشد. استاد باختری هرچند آثار گران‌سنگ و اشعار ناب و بی‌بدیل بر جبین ادبیات فارسی دری را به ارمان آورد و ادبیات با نام بزرگ او گره خورد؛ اما به رغم بزرگی و دست‌آورهای عظیمی که داشت، متواضع و فروتن بود که این ویژگی‌اش بیشتر از پیش او را محبوب همگان ساخته بود.»

به باور وی، باختری نه تنها نزد بزرگان و نخبگان جامعه محبوب بود، بلکه در دل توده‌های تهی‌دست جامعه نیز جایگاه ویژه داشت.

سومین سخنران برنامه «سوغ نشست و یادبود اسطوره ادبیات افغانستان، استاد واصف باختری» حضرت وهریز، مترجم و شاعر مهاجر افغانستانی در کانادا بود. وی گفت: «استاد باختری برای من به عنوان شاگرد ادبیات فارسی، یک نام شکوهمند است. نامی است که مایه آبروی ادبیات فارسی نه تنها در افغانستان که در کل حوزه فارسی‌زبان‌ها، اگر ما در دنیا در ادبیات نامی برای مطرح کردن داشته باشیم، بدون شک و گمان او استاد

یک صدوسی‌ومین برنامه «کاروان شعر»، کانون ادبی و فرهنگی مهاجران افغانستانی در کانادا، به یادبود از استاد واصف باختری اختصاص داشت. این برنامه با همکاری حاجی محمد الکوزی، مسئول تاج بنکویت هال، تحت عنوان «سوغ نشست و یادبود اسطوره ادبیات افغانستان، استاد واصف باختری» به تاریخ هفتم اسد سال ۱۴۰۲ خ. برابر ۲۹ جولای ۲۰۲۳ م. در کانادا، در تالار تاج بنکویت هال برگزار شد. در این برنامه تعدادی زیادی از شاعران، نویسندگان، هنرمندان و اهل فرهنگ افغانستانی اشتراک کردند. سخنرانان برنامه درباره باختری و جایگاه او در ادبیات معاصر افغانستان سخن گفتند، شاعران شعر خواندند و هنرمندان موسیقی اجرا کردند.

در این برنامه فاطمه اختر، شاعر و رئیس انجمن «کاروان شعر»، حضرت وهریز، شاعر و مترجم، غلام‌سخی غیرت و حاجی محمد الکوزی، سخن گفتند و ویس ابراهیمی، شعیب امیری، احسان پاکزاد، نیلوفر ظهوری راعون، حشمت تائب، سید روشنگر، مختار دریا و عبدالله نوابی شادکام شعر خواندند. همچنین، سخنان ظهورالله ظهوری و صبوره‌الله سیاسنگ که از طریق انترنت فرستاده بودند، نیز پخش شد.

برنامه با گرداندگی هارون راعون، شاعر مهاجر افغانستانی در کانادا شروع شد و سپس خانم فاطمه اختر، شاعر افغانستانی و رئیس کاروان شعر، در جایگاه قرار گرفت و درباره واصف باختری سخن گفت. به گفته او واصف باختری کاخ غرور و آزاداندیشی بود که ناباورانه فروریخت: «قرن گذشته جامعه فرهنگی ما با ودیعه آمدن واصف باختری اقبال عروج یافت و شعر فارسی در کشور ما با رهنمودهای او امید تازه یافت.»

به گفته خانم اختر دوران کودکی واصف باختری هم‌زمان بود با آستان حوادث خونین و فضای غبارآلودی که از شکست و گسست خبر می‌داد. دیری نگذشت که این شکست و گسست چهره نمود و در نهایت، رفته‌رفته

”

استاد باختری برای من به عنوان شاگرد ادبیات فارسی، یک نام شکوهمند است. نامی است که مایه آبروی ادبیات فارسی نه تنها در افغانستان که در کل حوزه فارسی‌زبان‌ها، اگر ما در دنیا در ادبیات نامی برای مطرح کردن داشته باشیم، بدون شک و گمان او استاد باختری است.

“



اسطورهٔ بزرگ شهادت

مجموعه شعر ترجمه واصف باختری

به کوشش علی محمد عثمان‌زاده

کابل، انجمن نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۰ خورشیدی

✍ عصمت الطاف

کتاب «اسطورهٔ بزرگ شهادت» گزیده‌ی شعرهای ترجمهٔ واصف باختری از شاعران جهان (اسپانیا، شوروی سابق، برزیل و هند) است. اولین بار در سال ۱۳۶۳ خورشیدی، به کوشش علی محمد عثمان‌زاده، توسط انجمن نویسندگان افغانستان، در ۴۱ صفحهٔ قطع رقعی، با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه در کابل منتشر شد.

در این مجموعه، پنج شعر (مرثیه، شرقی، شب، وداع و غزل داستان هفتم) از فدريكو گارسيا لورکا، شاعر و نمایشنامه‌نویس بزرگ اسپانیایی، هشت شعر (راز، آن گل سرخی که نامش بود هرگز، خوشا طلوع حقیقت، آرزو، فرغانه، اندوه پدر، نخستین آفریده و به مادر) از هشت شاعر شوروی یا روسی (الکساندر تواردوفسکی، ادوارد س مژه‌لایتس، ماکسیم رلیسکی، میخایل سوتلوف، تائسین قلی‌یف، یاروسلاو سمیلیاکوف، رسول همزادوف و سرگی یسه‌نین)، یازده شعر (یلی به نام همینکوی، فرانکو در تلویزیون امریکا، ای ارخیاس، موازی‌ها، فریب، زن در شب‌های تاریخ، فاجعه، اسطورهٔ بزرگ شهادت، در نیمه‌راه، و هیچ از من... کوه‌ها و تندیس‌ها و مطرود) از ایمی فلیپس، سخن‌سرای بلندآوازه و چیره‌دست برزیلی، و شش شعر (پندار، کودک، خشکسال، نومیدانه، اندوه کشاورز و من و نیلوفر) از پیشگامان شعر هند (اسوکی وِیجای رها/ متولد ۱۹۱۰، منسوخ لعل جمهوری/ متولد ۱۹۰۷، نگر‌جونیا/ متولد ۱۹۱۱، مهندرا بورا/ متولد ۱۹۲۲، آجاتا/ متولد ۱۹۲۹، و روح‌الامین اختر/ متولد ۱۹۳۹) به چاپ رسیده‌اند.

در این مجموعه با شعرهایی روبه‌رویییم که می‌توان آن‌ها را در دستهٔ ادبیات متعهد جای داد؛ شعرهایی که در خدمت مفاهیم‌اند تا در خدمت بعد هنری و زیبایی‌شناسی.

این هم شعری از سرگی یسه‌نین، شاعر روسی:

به مادر

ایا سپیدموی مهربانِ من، هنوز زنده‌ای؟

درد بر نگاه دل‌نواز عاشقانه‌ات!

پهل که پرتوِ شیانِه برفتد به بام خانِه‌ات!

شنیده‌ام که در دلت به یاد من

غمی بزرگ آشیانه کرده است

شنیده‌ام که روزها به کوچه‌های تنگ روستا

سناده‌ای در انتظار من

شنیده‌ام شنیده‌ای که روز یا شبی

به بزم می‌کشان کسی ز کینه سینه‌ی مرا

دریده است

غمین مباش

که این سخن گزافه است

که این سخن دروغ و یافه است

دگر مرا به باده آن عطش که بود، نیست

و بر لبم به جز سرود نیست

دلَم از این امید می‌تپد که باز

به سوی خانه ره‌سپر شوم

و با نوازش تو صبح‌دم

ز خواب دیده وا کنم

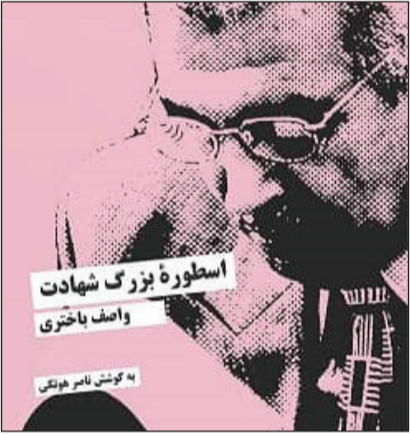
دگر نایست در کنار جاده‌ها در انتظار من

ولی سپیدموی مهربان من، ز من مخواه

که باز هم نیایش و دعا کنم

تو چشمه‌سار شادمانی منی، ز من مرنج

چه خوش که روزگار رفته را رها کنم.



چندپو

دیدار در متن خورشید

گزیدهٔ نوشتارهایی دربارهٔ واصف باختری

به کوشش محمدصادق دهقان

کابل، خانهٔ ادبیات افغانستان، ۱۳۹۴ خورشیدی

✍ عصمت الطاف

«دیدار در متن خورشید» گزیدهٔ نوشتارهایی دربارهٔ واصف باختری، شاعر، پژوهشگر و مترجم بلندآوازهٔ افغانستان است که توسط منتقدان و قلم‌به‌دستان مختلف نوشته شده و در نشریه‌های ادبی افغانستان منتشر شده‌اند و به کوشش محمدصادق دهقان، شاعر و نویسندهٔ دیگر افغانستانی گردآوری و تنظیم شده و توسط خانهٔ ادبیات افغانستان در سال ۱۳۹۴ خورشیدی در ۲۰۲ صفحهٔ قطع رقعی در کابل به چاپ رسیده است.

این کتاب با دیپجاه‌ای شروع می‌شود که خانهٔ ادبیات افغانستان نوشته است و در آن یادآوری شده که کتاب «دیدار در متن خورشید» در هفتمین جشنوارهٔ «قند پارسی» که به نكوداشت واصف باختری، شاعر، نویسنده و مترجم معاصر افغانستان اختصاص داشت و در ماه حوت ۱۳۹۲خ. از سوی خانهٔ ادبیات افغانستان در تهران برگزار شد، آماده شده بود؛ اما به دلیل مشکلات مالی، امکان چاپ نیافت. در هشتمین دور جشنوارهٔ «قند پارسی» (سال ۱۳۹۴) چاپ شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این کتاب با نوشته‌هایی ذیل از شاعران، منتقدان و قلم‌به‌دستان افغانستان مختلف روبه‌رویییم؛ نوشته‌هایی که هر کدام از زاویه‌ای چراغی بر شعر یا شعرهای استاد واصف باختری می‌اندازند و ما را با لایه‌ای از لایه‌ها یا ویژگی‌ای از ویژگی‌های شعر باختری آشنا می‌کنند:

اوصافی از واصف.../ محمداعظم رهنورد زریاب؛ واصف باختری و شعر نو/ محمدکاظم کاظمی؛ دیدار در متن/ حمیرا نکهت دستگیرزاده؛ شاعر شاعران/ محمدکاظم کاظمی؛ چراغ گریه از داربست نیلی/ زهرا حسین‌زاده؛ در کاجستان شعر و شعور واصف/ لطیف ناظمی؛ بازتاب‌های اسطوره در شعر باختری/ جلیل شبگیر پولادیان؛ شناخت شعر و شخصیت واصف/ پویا فاریابی؛ رد پای آموزه‌های عرفانی در اشعار واصف/ روح‌الله روحانی؛ سلطهٔ در زمانی هنر بر سیاست/ قنبرعلی تابش؛ آثار واصف باختری در آیینة جامعه‌شناسی ادبیات/ حمزه واعضی؛ قربانی شدن روشنفکران در رمانتیسیم فرهنگی/ خالد خسرو؛ و امتزاج رنگ‌ها در ترجمه/ بشیر سخاورز.

این کتاب را می‌توان پنجره‌ای به سوی شعر و دنیای شعری استاد واصف باختری دانست؛ زیرا نویسندگان مقاله‌ها هر کدام از زاویه‌ای به زندگی، شخصیت، شعر، پژوهش و ترجمه‌های باختری پرداخته است و می‌توانند چشم‌اندازی در خور تأملی نسبت به شعرهای باختری ببخشند. آن چه این کتاب را برای دانش‌جویان، ره‌پویان ادبیات و به خصوص باختری‌دوستان ارزنده و خواندنی

یادگار آینه

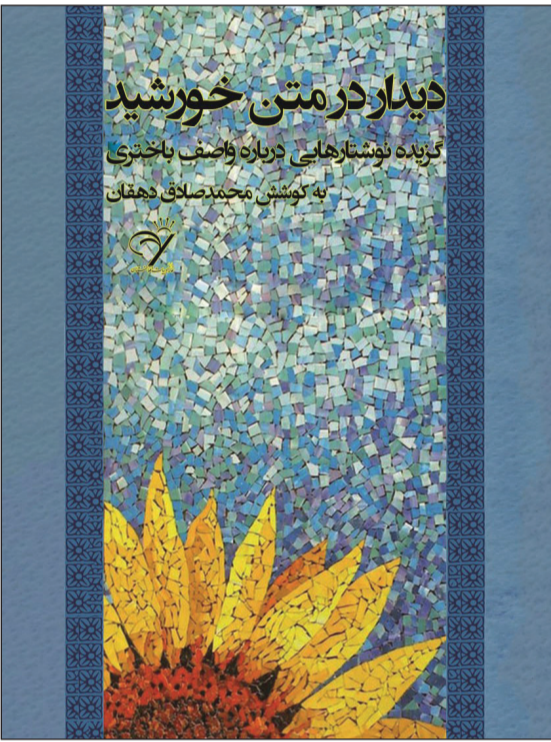
گزارشی از برنامهٔ «شب واصف باختری»

فرهنگ، هویت و میراث فرهنگی، رواداری، وطن‌دوستی و... اما تفاوت کاربرد او با کاربردهای دیگران به خاطر این ویژگی‌ها است: ۱. باختری از حکمت و فلسفه در شعرش بسیار بهره گرفت؛ ۲. از اسطوره‌های دینی و غیردینی استفاده می‌کرد؛ ۳. ترکیب‌سازی‌ها و تصویرسازی‌های بدیع و نئوی داشت؛ ۴. کهن‌گرایی‌اش را به‌قاعده انجام داد؛ ۵. در ساختارشکنی توانا و بی‌نظیر بود؛ ۶. زبان غنی و پربراری داشت؛ ۷. هرچند که در دورهٔ نمادگرایی زیست؛ اما از نمادگرایی به واقع‌گرایی هم حرکت کرد.

وی افزود: «تمام این‌ها سبب شده بودند که باختری شعر استخوان‌دار، هم از نظر شکل و هم از نظر معنا بیافریند.» به باور دکتر دهقان، شعر باختری شعر اجتماعی و اعتراضی است که خواننده‌اش را با مفاهیم چون اعتراض، پایاداری، عدالت‌خواهی، آزادی‌خواهی، حس فرهنگ، هویت و میراث فرهنگی، رواداری، وطن‌دوستی و... روبه‌رو می‌کند؛ مفاهیمی که امروزه بیش از پیش بدان نیازمندیم. در واقع، این است ره‌آورد باختری برای نسل امروز و فردای ما.

سخنران دیگر برنامه روح‌الله بهرامیان بود. او دربارهٔ نسبت باختری و نسل امروزی ما صحبت کرد. وی اظهار داشت که نسل ما زمانی که پس از سقوط دور اول طالبان وارد دانشگاه‌ها شدند، یک دهه از سکوت باختری گذشته بود. در حالی که قبل از آن باختری دهه‌های پربراری را زیسته بود. وی افزود: «با مروری که من بر شعرهای واصف باختری داشتیم، او را یک شاعر کثیرالابعاد می‌شناسم. درست است که شاعران بزرگی هم داریم؛ اما بزرگی در عصر باختری اندکی متفاوت است و آن ورود داشتن به نظریه، نقد، فلسفه، عرفان، فهم رمان، فهم فیلم، و... معنا می‌شود. اگر شاعری چنین نباشد، بزرگ هم گفته نمی‌توانیم.»

به گفتهٔ بهرامیان واصف آرام‌آرام وقتی خودش را به جامعهٔ فارسی‌زبان معرفی کرد که ما با ترجمه‌های او روبه‌رو شدیم و آن دههٔ سوم فعالیت ادبی‌اش بود که باختری به غرب کوچیده بود و تسلط بیشتر بر زبان انگلیسی یافته بود و شعرهایی را از شاعران انگلیسی‌زبان ترجمه می‌کرد؛ نه‌تنها ترجمه که به زبان مبدأ رخنه می‌کرده است. در این دهه دغدغهٔ باختری فروپاشی زبان فارسی در افغانستان است به وسیلهٔ کسانی که می‌سرودند:



وقتی شعر و شاعری بگذشت و رفت/ وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت.

به گفتهٔ او هرچند ما (نسل من) باختری را ندیدیم؛ اما وقتی شعرش را می‌خوانیم، می‌بینیم که او نگاه آرکائیک به زبان داشته است و آرمان‌گرایی و سخت‌سری در شعرش موج می‌زند؛ چیزی که در شعر شاگردان باختری هم دیده می‌شود.

وی به ترجمه‌های باختری نیز اشاره کرد. به باور وی کار باختری در ترجمه، نوع تولید دوباره است و رخنه و عبور به زبان مبدأ است. این گونه است که ترجمه‌های او ما را شگفتی‌زده می‌کند.

گویندهٔ دیگر دکتر تقی یامان حکمت بود. دکتر حکمت به چند نکته در مورد ناشناخته ماندن یا ناشناخته بودن باختری در جامعهٔ ایران اشاره کرد و دو قطعه شعر باختری را خواند. به گفتهٔ وی این نکتهٔ بسیار بزرگی است که فارسی‌زبانانی که در ایران زندگی می‌کنند، خودشان را از گسترهٔ بزرگی زبان فارسی محروم کرده‌اند: «من در تمام سال‌هایی که در افغانستان بودم، به چشم و به عین دیدم و با تمام گوشت و پوستم درک کردم؛ اما یک نکتهٔ دیگر هم از آن طرف است که خود دوستان در افغانستان هم دربارهٔ واصف باختری کم کاری کردند. من الان هم با دانشجویانم در افغانستان کار دانشگاهی می‌کنیم و دربارهٔ باختری با کمبود مطلب روبه‌رو هستیم. این کم‌کاری را نمی‌توانیم به گردن دیگران بیندازیم. چقدر دانشگاهیان ما، شاعران ما... کتاب نوشتند؟ بلی، کتاب‌هایی نوشته شدند؛ اما خود همین کتاب‌ها هم سطح نازلی دارند. خوب است که رسانه‌ها و دانشگاهیان ما وارد بشوند و در معرفی عزیزانی مثل واصف باختری نقش بازی کنند.»

وی هم‌چنان اظهار داشت که من و استاد دهباشی در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ می‌خواستیم شب واصف باختری را در حالی برگزار کنیم که خودشان هم در قید حیات بود؛ اما مصلحت ندانستند. با تأسف نتوانستیم در زمان حیات استاد واصف باختری، شب باشکوهی برگزار کنیم.

در پایان برنامه، منوچهر فرادیس، داستان‌نویس، پیام منبزه باختری، دختر استاد واصف باختری را در جمع اشتراک‌کنندگان خواند. در اخیر هم یکی از شعرهای باختری را به عنوان حسن ختام برنامه خواند.

خیابان‌های بی‌تاریخ

✍️ عصمت الطاف

به انتخاب محمدصادق دهقان
کابل، انتشارات تاک، زمستان ۱۳۹۷ خورشیدی



و آسان‌تری باشد برای آشنایی با جهان شعری، فکری و اندیشگانی واصف باختری. او شعر را با قالب‌های کهن، از جمله غزل، آغاز کرد و سپس به‌نمایی روی آورد و پیش‌کسوت این راه شد، بعد شعر آزاد سرود. این‌گزیده سیر فکری باختری را نیز می‌تواند نشان دهد و سبک شعری وی را نیز تا حدودی بنمایاند. صادق دهقان، گزینشگر این مجموعه می‌نویسد: «تلاش کردم شعرهایی انتخاب شوند که چارچوب فکری و سبک شعری واصف باختری را نشان دهد؛ هم‌چنین شعرهایی باشند خوش‌خوان، غیرمناسبتی و آسان‌فهم برای همگان.» (باختری، ۱۳۹۷: ۱۳).



از میعاد تا هرگز

مجموعه شعر

چاپ اول، کابل، اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان، ۱۳۶۲ خورشیدی

✍️ عزیز معرفت

«از میعاد تا هرگز» دومین مجموعه‌ی شعری واصف باختری است. این مجموعه بار نخست در سال ۱۳۶۲ هجری از سوی اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان در کابل به چاپ رسید و دومین‌بار به صورت دیجیتالی در مارچ ۲۰۲۲ میلادی به مناسبت هشتادمین زادروز استاد باختری از سوی «انتشارات راه پرچم» نشر شده است. از گاه‌شمار سرودن شعرهای این مجموعه روشن می‌گردد که همه در فاصله‌ی زمانی دهه‌ی ۴۰ تا ۶۰ هجری سروده شده‌اند. در این مجموعه بیست‌وشش قطعه شعر در وزن‌های کلاسیک و نو آمده است. شعرهای سبزهٔ بیگانه، کلید گنج سخن، پیر خراسان، بهار بلخ، طلسم شکسته، تاراج خزان، زاله، پیش‌رس، سکوت پیش از طوفان، نفرین، در بستر شکوه شهادت، بشارت، از میعاد تا هرگز…، رهاییم از خود رهاییم، بر بلندای آسمان خراش، سهراب زنده است، از آن‌سوی آیینه، و پاسخی تلخ، غزل‌واره، از غرغهٔ غروب، در لحظه‌های آبی پرواز، و چنین بود…، الا یا پاسبان کوی وخشوران، ازین تلخابهٔ اندوه، سرشکی در تنگنا و چریک وادی زیتون، از جمله شعرهایی‌اند که در این مجموعه آمده‌اند. شعر پیر خراسان برای خواجه عبدالله انصاری سروده شده، شعر الا یا پاسبان کوی وخشوران سوگ‌سرودی است برای تاریخ‌نگار کشور، میر غلام‌محمد غبار، سرشکی در تنگنا سرودی است در سوگ احمد ظاهر و شعر چریک وادی

چندبرو

سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا

واصف باختری

به کوشش ناصر هوتکی

کابل، انتشارات عازم، ۱۳۹۵خ.

✍️ عادلۀ آذین نظری

«سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا» مجموعهٔ کامل شعرهای محمدشاه واصف باختری (۱۳۲۱–۲۹ سرطان ۱۴۰۲) است که به همت ناصر هوتکی و همسرش منیژه باختری، دختر واصف باختری گردآوری و تنظیم شده و در سال ۱۳۸۸خ. از سوی انتشارات پرنیان به چاپ رسیده و بار دیگر در سال ۱۳۹۵خ. از سوی انتشارات عازم در کابل چاپ شده است. این کتاب جامع‌ترین کتابی است که تمامی شعرهای باختری، اعم از قالب‌های کهن، نو و برگردان‌هایش از شاعران جهان را دربرمی‌گیرد؛ شعرهایی که طی چهار دهه سروده و یا ترجمه شده‌اند و بیشتر در مجموعه‌های مختلف منتشر شده بودند.

کتاب «سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا» در زندگی باختری به چاپ رسید و هم‌زمان با انتشار آن، سی‌دای‌ای نیز به کوشش محسن حسینی منتشر شد که حاوی چهل‌وچهار قطعه شعر بود، در پنج بخش توسط واصف باختری خوانده شده بودند.

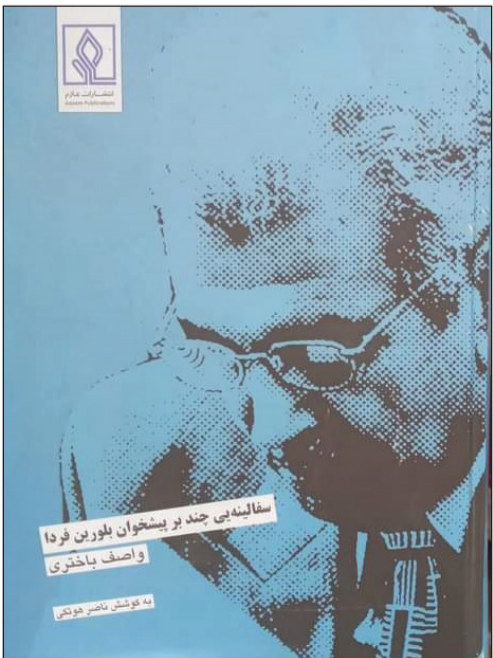
رهنورد زریاب یادداشتی بر چاپ نخست این کتاب نوشته و در آن در مورد شعر و جایگاه واصف باختری در ادبیات معاصر افغانستان و ادبیات فارسی دری سخن گفته است. به گفتهٔ وی باختری برای وصل‌کردن آمده است و این کارش را با چه شایستگی ستایش‌برانگیزی انجام داده است!ا به باور او، باختری توانسته است که دانش و فرهنگ ادبی گذشته را با فرآورده‌های نوین جهان امروز به نیکویی گره و پیوند بزند. باختری در کنار این‌که با شخصیت‌های باستانی‌ای چون وخشور آریابوچه، ارسطاطالیس، شیخ اشراق، پورسینا، ابن عربی و غیره آشنا است، هم‌زمان از بزرگ‌مردانی چون هگل، مارکس، اسپینوزا، نیچه، باختین، سارتر، هایدگر، هوسرل و دیگر اندیشه‌پردازان عصر نوین نیز غافل نمانده است و با اندیشه‌ها و افکارشان آشنا است: «زبان باستانی شیوهٔ او، [و با این زبان و شیوهٔ] نگاره‌ها و ظریفه‌های تازه به‌دست می‌دهد و اندیشه‌های زمان ما را باز می‌نماید- کهنه و نو را با هم می‌آمیزد.»

رهنورد زریاب در ادامهٔ یادداشتش به نقش باختری در پرورش نسلی از شاعران و تأثیر وی بر شاعران هم‌دوره‌اش نیز پرداخته است. به اعتقاد وی، باختری در طول چهار دههٔ فعالیت ادبی و هنری‌اش نسل جدیدی چون پرتو نادری، رازق رویین، قیبار عاصی، لیلا صراحت، خالده فیروغ و… را با شاعران گذشته آشنا کرد و بر آن‌ها نیز تأثیر گذاشت.

هم‌چنین، ناصر هوتکی، گردآورنده و تنظیم‌کنندهٔ کتاب نیز مقدمه‌ای نوشته و در آن از کم‌کیفیت بودن و پراکنده بودن مجموعه‌های پیشین باختری سخن گفته است. از این رو، بازچاپ همهٔ اشعار آفریده و برگرداندهٔ واصف باختری را یک ضرورت دانسته و اقدام به گردآوری و تنظیم آن کرده است. وی می‌گوید: «در روزگاری که پول بزرگی، به نام فرهنگ و ادب این کشور مصرف خزعبلات و بی‌معناهای عده‌ای می‌شوند، چرا مجموعهٔ کامل آفریده‌های منظوم و منثور بزرگ‌ترین شاعر و پژوهش‌گر این سرزمین تا حال به زیور چاپ آراسته نشده است.»

این کتاب دارای پنج بخش است که در ادامه به هر بخش، به گونهٔ جداگانه پرداخته می‌شود.

بخش نخست با عنوان «گذاری بر آن رهگذران پارین» دربرگیرندهٔ شعرهایی است که در قالب‌های کهن سروده شده‌اند. شعرهای این بخش که شامل نخستین سروده‌های باختری نیز هست، در قالب‌های غزل، مخمس، مسدس، قطعه، قصیده، رباعی، چهارپاره سروده شده‌اند. باختری در شعرهای موزون کوتاه‌نویس است و حتا در چند مورد با شعرهایی برمی‌خوریم که تنها سه یا چهار بیت دارند؛ اما بیشتر شعرهای موزونش بین پنج تا هفت بیت است. پرتو نادری در یادداشتی در سال ۱۳۶۹خ، نوشته است: «دیده می‌شود که این غزل‌ها کمتر زبان، رنگ و بوی سنتی دارند و گونهٔ حرکت به سوی غزل مدرن را در آن‌های می‌توان دید. واصف با چنین حرکتی به سوی غزل مدرن تا آن‌جا پیش می‌رود که به یکی از پایه‌گذاران غزل مدرن پارسی دری در افغانستان



«سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا» مجموعهٔ کامل شعرهای محمدشاه واصف باختری (۱۳۲۱–۲۹ سرطان ۱۴۰۲) است که به همت ناصر هوتکی و همسرش منیژه باختری، دختر واصف باختری گردآوری و تنظیم شده و در سال ۱۳۸۸خ. از سوی انتشارات پرنیان به چاپ رسیده و بار دیگر در سال ۱۳۹۵خ. از سوی انتشارات عازم در کابل چاپ شده است. این کتاب جامع‌ترین کتابی است که تمامی شعرهای باختری، اعم از قالب‌های کهن، نو و برگردان‌هایش از شاعران جهان را دربرمی‌گیرد؛ شعرهایی که طی چهار دهه سروده و یا ترجمه شده‌اند و بیشتر در مجموعه‌های مختلف منتشر شده بودند.

بدل می‌شود.»

محتوای این شعرها اجتماعی و سیاسی است و در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۷۹خ. در شهرهای مزار شریف، غزنی، کابل و پشاور پاکستان سروده شده‌اند.

بخش دوم کتاب «این‌سان به دنبال سالار یوشیچ رفتم»

است و شعرهایی را دربرمی‌گیرد که در قالب نیمایی، بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۷۹خ. سروده شده‌اند. طبق زیرنویس‌ها شعرهای این بخش، در کابل، نیویورک، شهر دربند داغستان و پشاور سروده شده‌اند. قالب نیمایی بخش عمده‌ای از کارنامه‌های ادبی باختری را شامل می‌شود. دیده می‌شود که واصف باختری ارادت‌مندانۀ دنباله‌رو نیما بوده و در روزگار خودش نزدیک‌ترین شعر با شعر نیما را سروده است؛ شعرهایی که قوانین مد نظر نیما در آن‌ها رعایت شده‌اند.

سومین بخش «هن از بیهقی و از آن ترک فرزانهٔ پارسی‌گوی/ بیاموختم این شگرد شگرف شبیخون زدن/ بر سپاه سیه‌پوش شب را» است و شعرهای این بخش در قالب آزاد سروده شده‌اند. این شعرها پس از سال ۱۳۵۶خ. سروده شده‌اند. باختری در شعر آزاد و نیمایی بلندنویس است و در میان شعرهای او کمتر به شعرهای کوتاهی برمی‌خوریم که از چهار تا هفت سطر داشته باشند. شعرهای بلند او کم‌ازکم دو برگهٔ کتاب را احتوا می‌کند. پرتو نادری در یادداشتی که در سال ۱۳۹۶خ. منتشر کرده است، نوشته است: «واصف باختری شاعر شعرهای بلند است، چه به مفهوم کمی آن و چه به مفهوم کیفی آن.»

«بهل تا ببینیم این سکه را روی دیگر چه‌سان است» بخش چهارم کتاب است و شامل برگردان‌های استاد واصف باختری از شاعران جهان است. کمتر تاریخ و مکان نوشته‌ها ذکر شده‌اند؛ اما به توجه به تاریخ نخستین شعر برگردان باختری، این‌قدر می‌توان گفت که این برگردان‌ها پس از سال ۱۳۴۶خ. به انجام رسیده‌اند. ناصر هوتکی در دیباچه‌اش یادآور شده است: «شعرهایی که استاد واصف باختری از زبان انگلیسی به زبان فارسی دری برگردانده است، نیز و بدون شک در شمار بهترین آفریده‌های او به شمار می‌روند.»

او اضافه می‌کند: «این شعرها از یک‌سو شعر و شاعران معاصر جهان را به خوانندهٔ افغانستانی معرفی می‌کنند، از سوی دیگر ابرگردان این شعرها چنان شاعرانه و ماهرانه صورت گرفته است که می‌توان گفت که آفرینش دوباره استند.»

پرتو نادری نیز در همان یادداشتش نوشته است: «برای

من دشوار است بگویم که واصف در این ترجمه‌ها به گونه‌ای به بازآفرینی شعر اصلی پرداخته است؛ چون این سخن زمانی ممکن می‌شود که شعر را در زبان اصلی آن خوانده باشی. با این حال وقتی این ترجمه‌ها را می‌خوانی، حس می‌کنی شعر پارسی می‌خوانی نه ترجمه‌ای را.»

در این بخش شعرهایی از برتولت برشت، رژیو پدرو سو (کیوبایی)، بایرون، فردریکو گارسیا لورکا، الکساندر تواردوفسکی (روسی)، ادواردس مژه لایتس (روسی)، ماکسیم ریلسکی (روسی)، میخائیل سوتلوف (روسی)، قایسین قلی‌یف، پارو سلاو سیمیلیاکوف (روسی)، رسول همزادوف، سرگی‌بسه‌نین، ایمی فلیپس، ایسوکو ویجای رها (هندی)، منسوخ لعل جمهوری (شاعر هندی)، نگر جونا (شاعر هندی)، مهندرا بورا (هندی)، روح‌الامین (هندی)، اجاتا (هندی)، مک نیس، حسن دینامو (ترکی)، رسول حمزه‌توف (شاعر داغستانی)، لیلا عبوج (لبنانی)، نوحا عبوج (فلسطینی)، عبدالوهاب خمیسی (مصری)، امیلی دکتنسن (امریکایی)، سرود (جامیکایی)، هارون صدقی (کردی)، دی ساچی داننده (بنگالی)، صدقی مکری (کردی)، بدری زهاوی، ماری سول ایمیا (کلمبیایی)، کارولین مارتین (امریکایی)، خوزه آن تانیو برینال (پرویی)، ساجی دانندا (هندی)، عاکف گورتن (کردی)، خلیل روادی (کردی)، کارلوس دروماند اندرداد (برازیلی)، مهندرا بورا (هندی)، کاترین هوارد (امریکایی) برگردان شده‌اند. باختری با این برگردان‌هایش خواننده را با کلام، زبان، افکار و روحیات فکری و ادبی این شعران آشنا می‌کند.

بخش پنجم و واپسین بخش کتاب «سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا» «شکرخند در متن یک گریهٔ تلخ» است و نخستین و یگانه آفریدهٔ طنزی استاد باختری را دربرمی‌گیرد. عنوان این نوشتهٔ بلند طنزآمیز باختری «بیان‌نامهٔ وارثان زمین» است که بیست‌ودو صفحهٔ کتاب را به خود اختصاص داده است. واصف باختری در این منظومه قابلیت‌های طنزپردازی‌اش را به نمایش گذاشته است. به قول ناصر هوتکی، گردآورندهٔ این کتاب: «هرچند در شعرهای واصف باختری گه‌گاهی کنایه‌های عمیق و تلخی وجود داشته‌اند؛ اما بیان‌نامهٔ وارثان زمین به عنوان یک منظومهٔ طنزآمیز، توانمندی باختری را در طنزآفرینی به خوبی نشان می‌دهد.»

در این غروب، غریبانه، دل هوای تو کرد



جاده ابریشم: محمدشاه واصف باختری (۱۳۲۱ تا ۱۴۰۲)، شاعر، نویسنده، پژوهشگر ادبی، مترجم و یکی از چهره‌های شاخص ادبیات زبان فارسی در افغانستان، شامگاه پنج‌شنبه ۲۹ سرطان ۱۴۰۲ خ. در شهر لس آنجلس امریکا چشم از جهان فرو بست و جامعه شعر و ادب و فرهنگ افغانستان و زبان فارسی را در سوگ نشانند.

با آن که آخرین خواست استاد واصف باختری این بود که پس از مرگش در بلخ، زادگاهش به خاک سپرده شود؛ اما در ششم اسد سال روان پیکر او، با حضور وابستگان، نزدیکان و تعداد زیادی از اهالی فرهنگ، ادب و هنر در عالم غربت، در شهر لس آنجلس امریکا به خاک سپرده شد.

در این مراسم منیژه باختری، دختر استاد واصف باختری در جمع اشتراک‌کنندگان مراسم خاک‌سپاری پدرش سخن گفت. وی در نخست از حضور اشتراک‌کنندگان اظهار سپاس و قدردانی کرد و سپس یادآور شد که خانواده استاد واصف باختری به خاطر تسلط ددمنشان طالب و وضعیت ناگوار موجود نتوانستند آخرین خواسته ایشان را به انجام رسانند و پیکر او را طبق خواسته‌اش در وطنش دفن کند تا هر صبح و شام نسیم کشور و زادگاهش بر مزارش بوزد. وی اظهار امیدواری کرد که روزی بتواند این خواسته استاد باختری را جامعه عمل بپوشد.

منیژه باختری در ادامه سخنانش زندگی‌نامه مختصر استاد واصف باختری را خواند و به کارنامه ادبی، هنری و فرهنگی ایشان پرداخت. ضمن دعوت از دوستان و همراهان پدرش که شعری، متنی، نامه‌ای اگر از ایشان دارند، در اختیار خانواده باختری قرار دهند، وعده سپرد که در آینده سعی خواهد کرد که تمام آثار و نوشته‌های استاد واصف باختری را به دست نشر بسپارد.

توز ما چه غریبانه و چه سرد گذشت
کبودجامه از این تنگنای درد گذشت
نسیم آن سوی دیوار نیز زخمی بود
چو از قبیله اشباح خواب‌گرد گذشت
ز دوستان گران‌جان کجا برم شکوه؟
کنون که خصم سبک‌مایه هر چه کرد، گذشت
دل نه بنده افلاک شد، نه برده خاک
ز آنوس رمید و ز لاژورد گذشت
بگو که کید شغادان به چاه‌سارش کشت
مگو که وای ببین رستم از نبرد گذشت
در این غروب، غریبانه، دل هوای تو کرد
حریف لاله ز رگ‌های برگ زرد گذشت
چو دل به دست ز کویت گذر کنم گویی
یکی ز شیشه‌فروشان دوره‌گرد گذشت
قسم به غربت واصف که در جهان شما
یگانه آمد و تنها نشست و فرد گذشت

کتاب‌شناسی واصف باختری

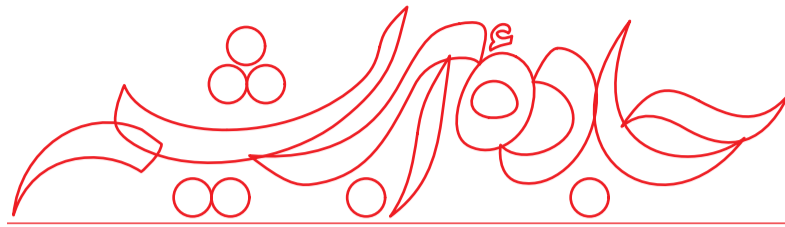
پشاور، ۱۳۷۸؛
بازگشت به الفبا (فلسفی و ادبی)، پشاور،
۱۳۷۹؛
در اشراق ثانی‌های شرقی (فلسفی و ادبی)،
پشاور، ۱۳۷۹؛
در غیاب تاریخ (دو گفتار درباره شعر و چند
ترجمه شعر)، پشاور، ۱۳۷۷.
۴. آثاری درباره واصف باختری
ثروتی، بهروز. (۱۳۹۱). نگاهی به احوال و
آثار واصف باختری، تهران: نشر امیر کبیر؛
دهقان، صادق، (۱۳۹۴)، دیدار در متن
خورشید: گزیده نوشتارهایی درباره واصف
باختری، کابل: خانه ادبیات افغانستان؛
دهقان، صادق، در قاب آینه: گزیده
گفت‌وگو با محمد واصف باختری، تهران:
انتشارات سوره مهر؛
سعیدی، محمدشریف. (۱۳۹۳). حریق لاله:
تأملی بر غزل‌های واصف باختری، به همراه
سه گفت‌وگو، کابل: انتشارات امیری.

مجموعه کامل شعرها، ۱۳۸۸؛
خیابان‌های بی تاریخ، (گزیده شعرها)، ۱۳۹۷؛
۲. مجموعه شعرهای ترجمه
اسطوره بزرگ شهادت (ترجمه شعر)، پشاور،
۱۳۶۹؛
ماهگیر و ماهی طلایی (ترجمه‌ی منظومه‌ای
از الکساندر پوشکین، شاعر روس)، کابل
۱۳۸۳؛
آب‌های شعر جهان آلوده نیستند (ترجمه
شعر)، کابل، ۱۳۸۳.
۳. آثار پژوهشی
سرود و سخن در ترازو (در باب عروض)،
کابل، ۱۳۷۰؛
نردبان آسمان (شعر و اندیشه مولانا
جلال‌الدین محمد بلخی)، کابل، ۱۳۶۲؛
گزارش عقل سرخ (فلسفی و ادبی)، پشاور،
۱۳۷۷؛
درنگ‌ها و پی‌رنگ‌ها (فلسفی و ادبی)،

در استوای فصل شکستن، پشاور، ۱۳۷۷؛
مویه‌های اسفندیار گم‌شده، پشاور، ۱۳۷۹؛
دروازه‌های بسته تقویم، پشاور، ۱۳۷۹؛
بیان‌نامه وارثان زمین (منظومه طنز)، کانادا،
۱۳۸۱؛
سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا،

۱. مجموعه شعرها
و آفتاب نمی‌میرد، کابل، ۱۳۶۲؛
از میعاد تا هرگز، پشاور، ۱۳۶۹؛
از این آینه بشکسته تاریخ، پشاور، ۱۳۷۰؛
دیباچه‌ای در فرجام، پشاور، ۱۳۷۵؛
تا شهر پنج‌ضلعی آزادی، پشاور، ۱۳۷۶؛





گرچه از شب پرهی غصه و غم لبریزم

عصمت الطاف

صبح دومین روز پاییز را با خیر بدی شروع کرده ایم؛ خبری تلخ و ناگوار که افسوس و حسرت با خود به همراه دارد. صادق عصیان، شاعر، نویسنده و استاد پیشین دانشگاه بلخ را باد دومین روز مهر/ میزان ۱۴۰۲ خورشیدی با خود برده است و دیگر در این دنیا نیست که شعر بسراید و با صدای بلندش برای ما شعر بخواند و ما از آن شعرها محظوظ شویم. صادق عصیان متولد چهاردهم جدی سال ۱۳۵۲ خورشیدی در ولایت بلخ افغانستان بود. او گواهی نامه کارشناسی اش را در سال ۱۳۷۵ خ. در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بلخ گرفت و گواهی نامه کارشناسی ارشدش را در سال ۱۳۹۰ خ. در همین رشته از دانشگاه ملی تاجیکستان گرفت. صادق عصیان، با سقوط دور اول امارت طالبان و روی کار آمدن نظام جمهوری، در سال ۱۳۸۱ خورشیدی در دانشگاه بلخ مشغول به تدریس شده بود.

عصیان در کنار تدریس در دانشگاه بلخ، مدیرمسئولی مجله «علمی بلخ»، فصلنامه «معرفت» و ماهنامه «چشم انداز» را نیز در کارنامه اش دارد. هم چنین با بخش ادبی رسانه های صوتی و تصویری نیز همکاری داشت. او مدتی برنامه ادبی و فرهنگی «روزنه» و «پرنیان سخن» را در رادیو تلویزیون محلی بلخ و برنامه ادبی «اورنگ» را در تلویزیون آرزو گرداندگی می کرد. مدتی هم مشاور بخش ادبی رادیو تلویزیون آرزو بود.

و پس از سقوط نظام جمهوری به دست طالبان در سال ۱۴۰۰ خورشیدی، مانند هزاران شهروند دیگر افغانستان راه مهاجرت در پیش گرفت و در شهر اشتوتگارد آلمان مسکن گزید.

صادق عصیان مدتی بود که با مریضی ای دست و پنجه نرم می کرد. باری، خودش در صفحه فیس بوکش از بستری شدنش در شفاخانه ای خبر داده بود که دوستان و فرهنگیان به عیادتش رفته بود.

از صادق عصیان پنج مجموعه شعری، با عنوان های «فصل های آفتابی/ بهار ۱۳۸۲ خ.»، «روشن تر از همیشه/ پاییز ۱۳۸۶ خ.»، مثل احوال جهان/ بهار ۱۳۹۳ خ.» و «فراخوان صد غزل/ ۱۳۹۷»، «حل شدن در حس و حال/ تابستان ۱۳۹۸ خ.» به چاپ رسیده است. مجموعه دیگری هم تحت عنوان دنیا به هم خورده» نیز تحت چاپ است که به قول ژکفر حسینی، یکی از فرهنگیان حوزه بلخ و از دوستان صادق عصیان، به زودی منتشر خواهد شد. دو کتاب پژوهشی - گردآوری دیگر تحت عنوان «نمونه های شعر امروز بلخ/ ۱۳۸۴ خ.» و «سیما و سخن؛ شاعران و نویسندگان بلخ، سمنگان و سرپل/ ۱۳۸۵ خ.» نیز از وی منتشر شده است.

نمونه شعر صادق عصیان:

عشق بُن بست ندارد که تو باشی راهی
شادم از لطف تو ای یار! در این همراهی
بندبندِ نفسم بسته به دست و دل توست
تو «مزاری» و شفا بخش زیارتگاهی
تو تجلای همه بلخ برینم هستی
حس و حالی که غم غربت من می کاهی
دوری از برکهای آغوش تو ممکن نبود
تاب این تابه ای سوزنده ندارد ماهی
گرچه از شب پرهی غصه و غم لبریزم
خوشم اما که در آفاق دل من ماهی
هر دو سرشار از این شور شگفتن در عشق
خواهم این گونه بماند که تو هم می خواهی



جاده ابریشم

